

حط ۱۸۴

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵

پرونده‌ی ویژه

بازگشت کنترل اجتماعی
در سایه‌ی امنیت و جنگ



گفتگو با
صالح نیکبخت
حقوقدان و وکیل مدافع

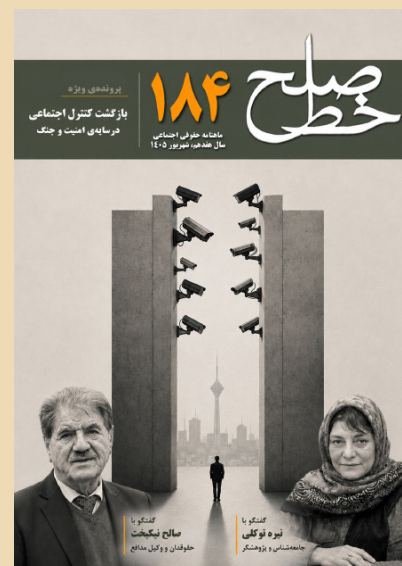


گفتگو با
نیره توکلی
جامعه‌شناس و پژوهشگر

ماهنامه‌ی حقوقی-اجتماعی خط صلح صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سر دبیر: سیمین روزگرد
دبیر ویراستاری: علی کلانی
دبیر حقوقی: سینا یوسفی
دبیر زنان: الهه امانی
ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی
صفحه‌آرایی: نسترن توکل
طراح جلد: ایمان نوری

همکاران این شماره: دیاکو مرادی، مجید شیعه‌علی، لهراسب کوهستانی، الدار خیاوی، سمیره حنائی، نعیمه دوستدار، مینا جوانی، مریم عابدی، شبنم معینی‌پور، فرشته گلی، مصطفی داندانه، پردیس پارسا، پدram تحسینی، رها آزادی، مطهره جعفری و مرتضی هامونیان.



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (833) 233-7900 &
+1 (833) 236-7222
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- « شما چه گفته‌اید / ۳
« برگزیده‌ی اخبار مردامه / ۴
« بحران چه چیزی را درباره‌ی انسان آشکار می‌کند؟ / سمیره حنائی / ۶
« خشونت و آزار جنسی کودکان در ایران؛ چالشی فراتر از سکوت و انکار / الهه امانی / ۹
« نگاهی به مفهوم گردشگری داوطلبانه / پردیس پارسا / ۱۳
« پرونده‌ی ویژه: «بازگشت کنترل اجتماعی در سایه‌ی امنیت و جنگ» / ۱۶
« دولت از چه چیزی می‌ترسد؟ پلمب، به‌عنوان یک تکنیک حکمرانی بر فضا / مینا جوانی / ۱۷
« عبور از «سانسور محتوا» به «مهندسی رفتار» / مصطفی داندانه / ۲۱
« وقتی زندگی روزمره به مسئله‌ی امنیتی تبدیل می‌شود / دیاکو مرادی / ۲۴
« فتح سنگر به‌سنگر حق انتخاب سبک زندگی / مجید شیعه‌علی / ۳۲
« نبرد خرد فرهنگ‌ها بر سر شهر / رها آزادی / ۳۵
« چرا کافه، تور گردشگری و باشگاه ورزشی به قانون سیاست‌گذاری تبدیل شده‌اند؟ / نعیمه دوستدار / ۳۷
- « کافه‌ها و کنترل اجتماعی؛ واکاوی یک فضای بینابینی در جامعه‌ی ایران؛ گفتگو با نیره توکلی /
پدram تحسینی / ۴۱
« حکومت چگونه رفتارهای هنوز رخ‌نداده را کنترل می‌کند؟ / شبنم معینی‌پور / ۴۷
« سیاست جدید کشتیبان؛ از حذف در عرصه‌ی دیجیتال تا مهندسی سکوت / مرتضی هامونیان / ۵۲
« هنجارشکنی؛ نام مبهم، اختیار کیفری گسترده / الدار خیاوی / ۵۶
« مسئولیت کیفری صاحب کسب‌وکار در قبال رفتار مشتریان؛ مرز حقوقی کجاست؟ / سینا یوسفی / ۶۴
« صالح نیکبخت، وکیل دادگستری؛ در قانون مجازات اسلامی، عنوان مجرمانه‌ای به نام هنجارشکنی وجود ندارد / علی کلانی / ۶۸
« پلمب کسب‌وکارها؛ مرز اختیارات نهادهای اجرایی و حقوق صاحبان مشاغل / لهراسب کوهستانی / ۷۳
« از امنیت ملی تا امنیت اخلاقی؛ مرحله‌ی جدید کنترل اجتماعی پس از جنگ / مریم عابدی / ۷۶
« نظارت و کنترل فراگیر اجتماعی در عصر دیجیتال / فرشته گلی / ۸۰

□ شما چه گفته‌اید...

آیا می‌توان در جهانی ناعادلانه زندگی خوبی داشت؟ / سمیره حنائی

محسن اکباتانی: به سوال آخر متن فکر می‌کردم. این که چه سازوکاری تعیین می‌کند که کدام زندگی ارزش زیستن دارد. بعدش به جامعه‌ی خودمان نگاه کردم. جامعه‌ای که عده‌ای از ما بهتران، خانه‌ها و ماشین‌هایی دارند و رقم‌هایی در حساب‌های بانکی‌شان هست که برای امثال منی که صبح تا شب کار می‌کنم و آخر ماه سر به سر زندگی می‌کنم، نجومی و خواب و رویاست. در جامعه‌ای که در آن نابرابری هست، برخی برابرترند!

هژیر هناره: ما هیچ وقت نمی‌توانیم زندگی خوبی داشته باشیم. حتی رویای آن را هم نداریم. رویای زندگی خوب برای کسانی است که یا پول دارند که به کشورهای دیگر سفر کنند و آن خوشی را از نزدیک تماشا کنند یا وقت دارند و در شبکه‌های اجتماعی محتوای زندگی رنگارنگ و آزاد کشورهای دیگر را ببینند. زندگی ما با کولبری و کارگری می‌گذرد. رویای من این است که فقط یک ماه بدون بدهی و با شکم پر زندگی خانواده‌ام را بچرخانم.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



وکیل آباد، زندان فراموش شده / مجید شیعه‌علی

نگار نادری: تعداد بالای زندانی که در متن به آن تراکم جمعیت گفته شده و فشاری که به زندانیان سیاسی آورده می‌شود، رفتار عادی حکومت با زندانیان است. واقعاً توقعی بیش از این از این نظام سیاسی نیست. نظامی که به هیچ چیز پایبند نیست. نه اخلاق نه انسانیت و نه مروت و جوانمردی. دست این‌ها باشد، زندانیان سیاسی را به دم تیغ زندانیان عادی‌ای که خودشان آن‌ها را خریده‌اند می‌دهند تا زودتر زندانیان سیاسی را بکشند. عطا عالیان: قضیه‌ی این دو برادر سارق جالب بود. آن‌ها با تجربه‌ی سرقت شهر به شهر فهمیده بودند که زندان وکیل آباد، امنیتی است. بعد هم خودشان دوست داشتند به جایی مثل زندان کرمان بروند. یعنی امنیتی بودن زندان حتی برای زندانیان عادی هم آزاردهنده و مصیبت است. این یعنی این امنیتی بودن این قدر بد است که زندانی عادی که سارق است هم اذیت می‌شود، چه برسد به زندانی سیاسی که با این فضاها اصلاً آشنا و درگیر نیست. عجب داستانی!



□ برگزیده‌ی اخبار

- احکام اعدام «شهاب زهدی»، «ابوالفضل صالحی سیاوشانی» و «یاسر رجایی‌فر»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و محبوس در زندان قزلحصار کرج، توسط شعبه‌ی ۹ دیوان عالی کشور نقض و پرونده‌ی آن‌ها جهت رسیدگی مجدد به دادگاه انقلاب تهران ارجاع داده شد.
- احکام حبس ابد، «محمدعلی عموری»، «مختار آل‌بوشوکه» و «جابر آل‌بوشوکه»، سه زندانی سیاسی عرب، به ۲۵ سال و یک روز حبس کاهش یافت.
- نیروهای انتظامی و امنیتی با بستن درهای ورودی آرامستان امامزاده طاهر کرج از برگزاری مراسم بیست‌وششمین سالگرد درگذشت «احمد شاملو»، شاعر معروف ایرانی جلوگیری کردند.
- مدیرکل بهزیستی استان مرکزی اعلام کرد که ۱۰۳ نفر از کودکان کار در این استان شناسایی شده‌اند.
- یک واحد صنفی در اصفهان به دلیل عرضه‌ی تی‌شرت‌هایی با تصاویر و طرح‌هایی که توسط پلیس «مغایر با ضوابط و مقررات صنفی» عنوان شده، پلمب شد.
- یک واحد فروشگاه مواد غذایی در یاسوج به دلیل آن‌چه «تولید و انتشار محتوای تبلیغاتی مغایر با شئون اسلامی» عنوان شده، پلمب شد.
- کافه «ژوان» در مینودشت به دلیل آن‌چه «عدم رعایت حجاب اجباری» عنوان شده، توسط اداره‌ی نظارت بر اماکن این شهرستان پلمب شد.
- رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی انتظامی استان سمنان از پلمب یک واحد صنفی در این استان به دلیل «تمسخر حجاب اسلامی در شبکه‌های اجتماعی» خبر داد.
- کافه رستوران «کاسپین» در شهرستان تنکابن، پس از انتشار ویدئویی از مراسم تماشای دیدار پایانی جام جهانی و به دلیل آن‌چه «وقوع ناهنجاری‌های اجتماعی» عنوان شده، پلمب شد.
- کافه رستوران «بُل» در منطقه‌ی ولنجک تهران توسط نهادهای ذی‌ربط پلمب شد.
- کافه کتاب «ارغوان» در مشهد توسط نهادهای ذی‌ربط پلمب شد.
- مجموعه‌ی «شهر کتاب» در شهرستان بابل، با دستور قضایی و توسط اداره‌ی نظارت بر اماکن عمومی پلمب شد.
- دادستان عمومی و انقلاب شهرستان قائنات از پلمب یک واحد صنفی به دلیل آن‌چه «عدم رعایت حجاب» توسط مشتری و کارکنان عنوان کرده، خبر داد.
- چند مرکز ارائه‌ی خدمات تتو در اردبیل با دستور دادستان

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

- مرکز این استان پلمب و چند نفر در ارتباط با فعالیت این مراکز بازداشت شدند.
- رستوران «هرموسو» در تهران و فروشگاه «ون وود» در بهبهان به دلیل آن‌چه «انتشار مطالب غیراخلاقی» عنوان شده، پلمب شدند.
- کافه «بین یانگ» در خمین و فروشگاه لباس زنانه‌ی «مزون شبنم» در کرمان، به دلایلی هم‌چون «عدم رعایت حجاب»، پلمب شدند.
- فرمانده انتظامی شهرستان گناوه از پلمب دو واحد صنفی به دلیل آن‌چه «عدم رعایت ضوابط عفاف و حجاب» عنوان کرده، خبر داد.
- دو باشگاه ورزشی در شهرستان بروجرد به دلیل آن‌چه «اقدامات هتجارشکنانه» عنوان شده، پلمب شدند.
- سه کافه در مشهد، بنجورد و بیرجند به دلایلی از جمله «عدم رعایت حجاب اجباری» مشتریان، پلمب شدند.
- معاون دادستان اردبیل از پلمب سه کافی‌شاپ در این شهر به دلیل آن‌چه «عدم رعایت شئون اسلامی و هتجارشکنی» عنوان کرده، خبر داد.
- چهار باشگاه ورزشی زنان در شهر یزد توسط پلیس نظارت بر اماکن عمومی پلمب شدند.
- فرماندهی انتظامی شهرستان گالیکش از پلمب پنج آرایشگاه زنانه و بازداشت متصدیان آن‌ها در این شهرستان به دلیل آن‌چه «انتشار تصاویر غیراخلاقی در فضای مجازی» عنوان کرده، خبر داد.
- پنج واحد صنفی در شهرستان آباد به دلیل آن‌چه «تبلیغات نامتعارف و هتجارشکنانه، ترویج بی‌بندوباری و انتشار محتوای مغایر با شئون» عنوان شده، پلمب شدند.
- دادستان عمومی و انقلاب دزفول از پلمب ۱۵ واحد کافه و قلیانسرا در این شهرستان به دلیل آن‌چه «عدم رعایت شئون اسلامی و عفت عمومی» عنوان کرده، خبر داد.
- دادستان مرکز خراسان جنوبی از پلمب ۱۰ کافه و رستوران، توقیف ۲۸ موتورسیکلت و ثبت اطلاعات ۷۰ خودرو از ابتدای سال جاری به دلایلی مرتبط با «عدم رعایت حجاب اجباری»، خبر داد.
- «هیوا سیفی‌زاده»، خواننده‌ی زن موسیقی سنتی ایرانی، در پی خوانندگی و اجرای کنسرت و به اتهام «ترویج فساد و فحشا» به تحمل چهار سال حبس محکوم شد.
- «مرضیه مشهدی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه که در زندان وکیل‌آباد مشهد محبوس است، به هفت سال و یک روز حبس محکوم شد.
- «سعید محمدیاری»، شهروند اهل کوهدشت و از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴، به هشت سال حبس و دو سال تبعید محکوم شد.

- «لیلا معلمی»، زندانی سیاسی ساکن مشهد و محبوس در زندان وکیل آباد، به ۱۰ سال حبس محکوم شد.
- «یلدا معیری»، عکاس خبری، به ۱۵ سال حبس، ضبط و توقیف لوازم الکترونیکی از جمله دوربین‌های عکاسی، ممنوعیت فعالیت فرهنگی و هنری و انفصال از هرگونه خدمات دولتی محکوم شد.
- «معین محمدی دهج»، شهروند بهایی ساکن یزد، به تحمل ۱۶ سال و هفت ماه و ۱۸ روز حبس تعزیری، ۱۰ سال محرومیت از حقوق اجتماعی و انفصال دائم از خدمات دولتی و عمومی محکوم شد.
- «ابوالفضل رهبر» و پسر عمویش «امید رهبر»، از زندانیان سیاسی محبوس در زندان قزلحصار کرج، به ترتیب به ۲۰ و ۲۶ سال حبس محکوم شدند.
- «افشین حیرتیان»، فعال حقوق کودکان محبوس در زندان اوین، به مجموعاً ۳۱ سال حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم شد.
- مردی ۲۲ ساله و تبعه‌ی کشور افغانستان توسط دو برادر با انگیزه‌های ناموسی بر اثر ضربات چاقو، به قتل رسید.
- چهار مرد در روستای محمدآباد کتکی از توابع شهرستان جازموریان، با انگیزه‌های ناموسی بر اثر تیراندازی با سلاح کلاشینکف، به قتل رسیدند.
- یک کولبر به نام «یوسف مامه‌پور» در پی تیراندازی نیروهای هنگ مرزی در نوار مرزی شهرستان سردشت، کشته شد.
- یک کولبر به نام «محمد توحیدپنا» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در منطقه‌ی مرزی «هنگه‌ژال» شهرستان بانه، کشته شد.
- یک کولبر به نام «موسی زیباپور» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در منطقه مرزی شهرستان بانه، کشته شد.
- یک کولبر به نام «سهیل فردوسی» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی «تته» شهرستان پاوه، کشته شد.
- در پی تیراندازی نیروهای نظامی در شهرستان رودبار جنوب یک سوختبر به نام «امیرعلی نمدادی»، کشته شد.
- تعقیب و گریز نیروهای نظامی در شهرستان منوجان به واژگونی و آتش گرفتن یک خودروی سوختبر و کشته‌شدن راننده‌ی خودرو به نام «کوروش میری (بلوچ‌زهی)» انجامید.
- تعقیب و گریز نیروهای نظامی در بندرعباس به تصادف و آتش‌سوزی یک خودروی سوختبر و کشته‌شدن دو سوختبر به نام‌های «یاسر سالارزهی» و «احمد ساق‌زهی» در میان شعله‌های آتش انجامید.
- «تکتم رمضانی»، زندانی جرائم غیرسیاسی محبوس در زندان وکیل آباد مشهد، در پی پارگی کیسه‌ی صفرا و تعلل در رسیدگی پزشکی و اعزام به بیمارستان، در این زندان جان باخت.
- «علیرضا سپاهی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و یکی از محکومان پرونده‌ی موسوم به «میدان علیخانی

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

- اصفهان»، پیش از انتقال به محل اجرای حکم اعدام دچار سکنه و به بیمارستان منتقل شد.
- «عیسی چاری»، زندانی سیاسی محبوس در زندان قزلحصار کرج، توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران به ظن عضویت در سازمان مجاهدین خلق ایران، به اعدام محکوم شد.
- «امیرحسین اکبری منفرد»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، با حکم قاضی ابوالقاسم صلواتی از بابت اتهام «بغی» از طریق عضویت در سازمان مجاهدین خلق ایران، به اعدام محکوم شد.
- «پوریا حسینی مفرد»، ۲۳ ساله و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، توسط شعبه‌ی پنجم دادگاه انقلاب مشهد، به اعدام محکوم شد.
- «مهدی (سیکان) روشنی»، شهروند اهل ملکشاهی و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه، توسط دادگاه انقلاب ایلام از بابت اتهام «محاربه»، به اعدام محکوم شد.
- «سپهر امیرزاده»، یکی از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، که در زندان دستگرد اصفهان محبوس است، توسط دادگاه انقلاب اصفهان از بابت اتهام «محاربه»، به اعدام محکوم شد.
- حکم اعدام «رسول رضایی»، شهروند اهل فریمان و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ به اتهام «محاربه»، توسط دیوان عالی کشور تأیید شد.
- حکم اعدام «احد شکوهیان»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، توسط شعبه‌ی ۹ دیوان عالی کشور تأیید شد.
- حکم اعدام «بنیامین نقدی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، توسط شعبه‌ی ۴۱ دیوان عالی کشور به اتهام «افساد فی‌الارض» تأیید شد.
- حکم اعدام «ارغوان فلاحی»، زندانی سیاسی ۲۴ ساله‌ی محبوس در زندان اوین، در دیوان عالی کشور تأیید شد.
- «امید بهزاد» و «پوریا صفوت»، دو زندانی سیاسی که به «جاسوسی» متهم شده بودند، اعدام شدند.
- «آروین خیرخواهان»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، در زندان شاهرود به اتهام «محاربه»، اعدام شد.
- «شهرام صادقی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در کرج، به اتهام «اقدام عملیاتی به نفع اسرائیل، آمریکا و کشورهای متخاصم علیه امنیت و منافع ملی»، اعدام شد.
- «قائم (آرین) حسینی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در اصفهان و از متهمان پرونده‌ی موسوم به «میدان علیخانی اصفهان»، اعدام شد.
- «ابوالفضل سپاهی» و «امیرحسین صفری»، دو تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و از متهمان پرونده‌ی موسوم به «میدان علیخانی اصفهان»، در میدان علیخانی اصفهان در ملاءعام اعدام شدند.



عکس از نیویورک تایمز

اجتماعی

□ بحران چه چیزی را درباره‌ی انسان آشکار می‌کند؟

بازاندیشی نسبت اخلاق، بقا و سلسله‌مراتب ارزش‌ها در شرایط حدی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

سمیره حنائی
روزنامه‌نگار



برایش ارزشمند است، هم‌زمان حفظ کند.

در زندگی عادی، بسیاری از انتخاب‌های اخلاقی چندان دشوار به نظر نمی‌رسند. کمک کردن به همسایه، راست گفتن، رعایت انصاف یا تقسیم منابع، معمولاً هزینه‌ای ندارد که موجودیت انسان را تهدید کند. اما بحران این تعادل را بر هم می‌زند. ناگهان شرایطی پدید می‌آید که در آن، هر انتخاب می‌تواند به بهای از دست رفتن ارزشی دیگر تمام شود. آیا باید آخرین غذای خانه را با همسایه تقسیم کرد یا برای خانواده نگه داشت؟ آیا باید برای نجات دیگری جان خود را به خطر انداخت؟ آیا دروغ گفتن برای حفظ جان انسان‌ها هم‌چنان غیراخلاقی است؟

این پرسش‌ها تازه نیستند. فلسفه‌ی اخلاق قرن‌ها کوشیده است به آن‌ها پاسخ دهد. اما شاید پرسش مهم‌تر جای دیگری باشد. چرا انسان‌ها در برابر بحرانی واحد، واکنش‌های کاملاً متفاوتی نشان می‌دهند؟ چرا برخی تنها به فکر بقای خود هستند، برخی از خانواده‌شان فراتر نمی‌روند و برخی دیگر، حتی در اوج خطر، مسئولیت خود را نسبت به دیگران حفظ می‌کنند؟

نخستین پاسخ را می‌توان در اندیشه‌ی ایمانوئل کانت جست. از نظر او، اعتبار اخلاق به شرایط وابسته نیست. اگر عملی از نظر اخلاقی درست است، تغییر شرایط آن را به عمل نادرست تبدیل نمی‌کند و اگر نادرست است، دشواری شرایط نمی‌تواند آن را موجه سازد. ارزش اخلاقی یک کنش، به انگیزه‌ی آن وابسته است، نه به نتیجه‌ای که به بار می‌آورد. به همین دلیل، بحران نمی‌تواند اصول اخلاقی را تغییر دهد؛ بلکه تنها عمل به آن‌ها را دشوارتر می‌کند.

این پاسخ، از اخلاق در برابر نسبی‌گرایی دفاع می‌کند اما پرسشی را بی‌پاسخ می‌گذارد. اگر اصول اخلاقی برای همه یکسان‌اند، چرا انسان‌ها در یک موقعیت مشابه تصمیم‌های متفاوت می‌گیرند؟ آیا همه‌ی کسانی که در بحران دست به انتخاب‌های دشوار می‌زنند، صرفاً از اخلاق فاصله گرفته‌اند؟

توماس هابز مسئله را از زاویه‌ی دیگری می‌بیند. او معتقد است انسان، پیش از هر چیز، در پی حفظ جان خویش است. از نظر هابز، اخلاق و قانون زمانی شکل می‌گیرند که انسان دریا بدون همکاری با

دیگران، حتی بقای خودش نیز ممکن نخواهد بود. در این نگاه، همکاری، اعتماد و پایبندی به قواعد، نه صرفاً فضیلت‌هایی اخلاقی، بلکه راهبردهایی عقلانی برای حفظ زندگی‌اند.

دیدگاه هابز بخشی از واقعیت بحران را توضیح می‌دهد. در روزهای جنگ، زلزله یا قحطی، اگر همه تنها به منافع کوتاه‌مدت خود بیندیشند، جامعه به سرعت به سوی فروپاشی پیش می‌رود. حتی برای زنده ماندن نیز حداقلی از اعتماد و همکاری ضروری است. با این حال، این دیدگاه نیز با نمونه‌هایی روبه‌رو می‌شود که توضیح آن‌ها آسان نیست. چگونه می‌توان پزشکی را فهمید که با وجود امکان خروج از منطقه‌ی جنگی، در آن مکان می‌ماند؟ یا انسانی را که جان خود را برای نجات غریبه‌ای به خطر می‌اندازد، بی‌آنکه منفعتی در انتظارش باشد؟

در این نقطه، مسئله دیگر تنها نسبت میان اخلاق و بقا نیست. گویی انسان، حتی در شدیدترین شرایط، گاه بر اساس چیزی فراتر از حفظ زندگی تصمیم می‌گیرد. اما آن «چیز» چیست؟ ادامه‌ی این پرسش، ما را به سوی پاسخی می‌برد که نه کانت به تنهایی می‌تواند آن را توضیح دهد و نه هابز. شاید برای فهم رفتار انسان در بحران، باید از خود پرسیم آیا مسئله‌ی اصلی، اخلاق است یا نحوه‌ی انتخاب میان ارزش‌هایی که همگی برای انسان اهمیت دارند؟

ویکتور فرانکل، روان‌پزشکی که سال‌هایی از عمر خود را در اردوگاه‌های کار اجباری نازی گذراند، نکته‌ای را مطرح می‌کند که بحث را از مسیر دیگری پیش می‌برد. او معتقد است حتی در شرایطی که تقریباً همه‌ی آزادی‌های بیرونی از انسان گرفته می‌شود، هنوز یک آزادی باقی می‌ماند: آزادی انتخاب نسبت خود با آنچه بر او گذشته است. به همین دلیل، به باور فرانکل، انسان را نمی‌توان تنها با غریزه‌ی بقا توضیح داد. اگر بقا تنها نیروی محرک رفتار انسان بود، ایثار، همدلی و مسئولیت‌پذیری در شرایطی که خود زندگی در معرض تهدید است، معنایی نداشت.

اما همین پاسخ نیز پرسش تازه‌ای ایجاد می‌کند. اگر همه‌ی انسان‌ها امکان انتخاب دارند، چرا انتخاب‌هایشان تا این اندازه متفاوت است؟ چرا

در یک خیابان، یک نفر آخرین قرص نان را برای خود نگه می‌دارد و دیگری همان نان را با همسایه‌اش تقسیم می‌کند؟ چرا پزشکی در میانه‌ی جنگ شهر را ترک نمی‌کند، اما دیگری نخستین فرصت را برای خروج غنیمت می‌شمارد؟ اگر هیچ‌یک از این رفتارها را نتوان تنها با «خوب بودن» یا «بد بودن» توضیح داد، پس تفاوت در کجاست؟

شاید مسئله از ابتدا جای دیگری بوده است. ما معمولاً بحران را لحظه‌ی فروپاشی اخلاق می‌دانیم؛ گویی با آغاز جنگ یا قحطی، قواعد اخلاقی نیز به تعلیق درمی‌آیند. اما آیا واقعاً چنین است؟ یا آن‌چه تغییر می‌کند، نه خود اخلاق، بلکه شرایطی است که انسان در آن ناچار به انتخاب می‌شود؟

در این نقطه، اندیشه‌ی آیزایا برلین افق دیگری پیش روی این بحث می‌گشاید. برلین معتقد بود ارزش‌های انسانی، برخلاف آن‌چه بسیاری از نظریه‌های اخلاقی فرض می‌کنند، همیشه با یکدیگر سازگار نیستند. آزادی، عدالت، امنیت، وفاداری، حقیقت یا شفقت، همگی می‌توانند ارزشمند باشند، اما در موقعیت‌های خاص، تحقق کامل یکی ممکن است به بهای محدود شدن دیگری تمام شود. از نظر او، تراژدی زندگی اخلاقی دقیقاً از همین‌جا آغاز می‌شود: نه از انتخاب میان خیر و شر، بلکه از انتخاب میان خیرهایی که نمی‌توان هم‌زمان همه‌ی آن‌ها را حفظ کرد.

اگر این نگاه را بپذیریم، بحران معنای دیگری پیدا می‌کند. بحران الزاماً ارزش‌های تازه‌ای خلق نمی‌کند و انسان را نیز ناگهان به موجودی متفاوت تبدیل نمی‌کند؛ بلکه موقعیتی پدید می‌آورد که تعارض میان ارزش‌ها را آشکار می‌سازد. آن‌چه در زندگی عادی پنهان می‌ماند، در شرایط حدی به مسئله‌ای گریزناپذیر تبدیل می‌شود: انسان ناچار است تصمیم بگیرد کدام ارزش را، در برابر ارزشی دیگر، مقدم بداند.

در زندگی عادی، بسیاری از ارزش‌ها با یکدیگر در تعارض قرار نمی‌گیرند. می‌توان هم به خانواده وفادار بود، هم به همسایه کمک کرد، هم راستگو بود و هم امنیت خود را حفظ کرد. بحران، این تعادل را بر هم می‌زند. ناگهان انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که دیگر امکان حفظ هم‌زمان همه‌ی این ارزش‌ها وجود ندارد. هر انتخاب، به معنای چشم‌پوشی از انتخابی دیگر است.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

شاید به همین دلیل، تقسیم انسان‌ها به «اخلاقی» و «غیراخلاقی» در شرایط حدی، بیش از آن‌که به فهم واقعیت کمک کند، آن را ساده‌سازی می‌کند. انسانی که در روزهای جنگ همه‌ی مواد غذایی را برای خانواده‌ی خود ذخیره می‌کند، ممکن است همان کسی باشد که در شرایط عادی بخشنده و دست‌ودل‌باز است. در مقابل، کسی که در زندگی روزمره فردی معمولی به نظر می‌رسد، ممکن است در دل بحران جان خود را برای نجات دیگری به خطر بیندازد. اگر شخصیت افراد در فاصله‌ای کوتاه چنین دگرگون نمی‌شود، شاید آن‌چه تغییر کرده، خودِ انسان نیست؛ بلکه موقعیتی است که او را ناگزیر کرده میان ارزش‌هایی که همگی برایش مهم‌اند، یکی را انتخاب کند.

از این منظر، بحران بیش از آن‌که اخلاق را نابود کند، هزینه‌ی اخلاقی زیستن را افزایش می‌دهد. کمک کردن، راست گفتن، وفادار ماندن یا عادل بودن، در شرایطی که جان انسان در خطر است، دیگر انتخاب‌هایی کم‌هزینه نیستند. درست به همین دلیل است که کنش‌های اخلاقی در بحران برجسته‌تر به نظر می‌رسند؛ نه چون اخلاق در زمان صلح وجود ندارد، بلکه چون در بحران، پایبندی به آن بهایی بسیار سنگین‌تر پیدا می‌کند.

شاید پرسش درست این نباشد که آیا بحران انسان را اخلاقی‌تر یا غیراخلاقی‌تر می‌کند. پرسش این است که بحران چگونه انسان را وادار می‌کند نشان دهد، هنگامی که حفظ همه‌ی ارزش‌ها ممکن نیست، کدام ارزش را حاضر نیست از دست بدهد.

بحران، آینه‌ای نیست که «ذات واقعی» انسان را بی‌واسطه نشان دهد. انسان موجودی ایستا نیست که در نخستین تکانه، چهره‌ای پنهان از خود آشکار کند. آن‌چه بحران نمایان می‌کند، کیفیت انتخاب‌های انسان در لحظه‌ای است که دیگر هیچ انتخابی بی‌هزینه نیست. از همین رو، انسان را نباید تنها با آنچه انتخاب می‌کند شناخت، بلکه باید دید آن انتخاب را به بهای چشم‌پوشی از کدام ارزش انجام داده است. شاید شرایط حدی، بیش از آن‌که اخلاق را بیازمایند، انسان را می‌آزمایند؛ زیرا تنها هنگامی که حفظ همه‌ی ارزش‌ها ناممکن می‌شود، روشن می‌شود انسان حاضر است برای حفظ کدام ارزش، بهای از دست دادن ارزش‌های دیگر را بپردازد.



عکس از ان‌بی‌آر

کودکان

□ خشونت و آزار جنسی کودکان در ایران؛ چالشی فراتر از سکوت و انکار

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

الهه امانی

کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل متحد



بررسی عملکرد انجمن حمایت از حقوق کودکان در
سال ۱۴۰۴ و قرار گرفتن آزار جنسی کودکان در صدر

«ما به کودکان خود، که آسیب‌پذیرترین شهروندان جامعه‌اند،
زندگی‌ای عاری از خشونت و ترس می‌دهیم.» — نلسون ماندلا

موضوعات پرونده‌های ارجاع شده به واحد حقوقی این انجمن، پرده از یکی از جدی‌ترین چالش‌های حوزه‌ی حقوق کودک در ایران برمی‌دارد؛ پدیده‌ای که نه تازه است و نه بی‌سابقه، بلکه نشانه‌ای از روندی رو به گسترش و عمیقاً نگران‌کننده است.

این پرونده‌ها دربرگیرنده‌ی طیفی از آزار و خشونت جنسی توسط اعضای خانواده و افراد دیگر تا موارد استثمار، اذیت و آزار در عرصه‌های گوناگون، تهدید و تعرض جنسی و اذیت و آزار در فضای مجازی است. خشونت جنسی هرگونه عمل، اقدام و یا تهدید به عمل است که در اصل جنسی است و بدون رضایت قربانی صورت می‌گیرد. خشونت جنسی شامل تجاوز، سواستفاده و آزار و اذیت جنسی، بهره‌کشی و اجبار به تن فروشی است. هرگونه عمل جنسی با یک کودک (هر شخصی که به ۱۸ سال نرسیده) خشونت جنسی محسوب شده و این عمل اثرات مخربی بر پیشرفت و سلامت ذهنی و جسمی کودک درگیر با این مسئله دارد. به‌طور کلی هرگونه آسیب جسمی یا روحی و روانی، سوءاستفاده‌ی جنسی یا بهره‌کشی و عدم رسیدگی به نیازهای اساسی افراد زیر هیجده سال توسط افراد دیگر، کودک آزاری تلقی می‌شود.

جمهوری اسلامی ایران در خلال بیش از ۴۷ سال، با تحمیل گفتمانی واپس‌گرایانه و متحجر درباره‌ی مفاهیم جنسیت و رفتار جنسی، به‌ویژه بدن، پوشش و رفتار جنسی زنان و دختران را به‌شدت تحت نظارت، کنترل و مجازات دولتی قرار داده و با مقاومت قهرمانانه‌ی آنان نیز مواجه شده است. با این حال، این دولت، علی‌رغم نظارت و کنترل گسترده و زن‌ستیز بر مسائل جنسی-جنسیتی، از استقرار نظامی نیرومند برای حمایت از کودکان در برابر خشونت و سوءاستفاده‌ی جنسی سر باز زده است. این تناقض قابل تأمل است: دولتی که مدعی برخورداری از رسالتی دینی و اخلاقی برای تنظیم رفتار جنسی است، در تأمین امنیت جنسی آسیب‌پذیرترین گروه جامعه -یعنی کودکان-، از نظر شفافیت، پیشگیری، پاسخ‌گویی و دسترسی به عدالت، بسیار کم‌تر متعهد به نظر می‌رسد.

اذیت و آزار و خشونت جنسی کودکان در ایران و جهان تنها یکی از جنبه‌های خشونت علیه کودکان است که جامعه‌ی بین‌المللی بر آن تأکید دارد. خشونت علیه کودکان دربرگیرنده‌ی خشونت جسمی و روانی، تنبیه خشونت‌آمیز، کودک‌همسری، ختنه یا ناقص‌سازی اندام تناسلی کودکان، کار کودکان، قاچاق کودکان، آسیب‌دیدن کودکان در جنگ‌ها و

درگیری‌های مسلحانه، دستگیری، زندانی کردن، آزار و اعدام کودکان، محرومیت از آموزش، محرومیت از ثبت تولد و نداشتن شناسنامه، محرومیت از مراقبت و حمایت خانواده و موارد دیگر است.

واقعیت آن است که علی‌رغم کنوانسیون‌های بین‌المللی و قوانین حمایتی و پیشگیرانه، خشونت علیه کودکان در همه‌ی کشورهای جهان وجود دارد، هرچند میزان شیوع و اشکال آن در کشورهای مختلف تفاوت قابل‌توجهی دارد.

اما میزان گزارش موارد خشونت، امکان افشای آن بدون قربانی‌نکوهی، وجود قوانین حمایتی و دسترسی به عدالت، عواملی هستند که کشورهای گوناگون را در رده‌های مختلف قرار می‌دهند.

خشونت و آزار جنسی کودکان، نقض چندلایه‌ی حقوق انسانی آنان است. آزار جنسی کودکان صرفاً یک جرم کیفری نیست؛ بلکه نقض هم‌زمان حق کودک بر امنیت و تمامیت جسمانی و روانی، کرامت انسانی، سلامت، رشد و برخورداری از حمایت در برابر خشونت و استثمار است. بنابراین، پاسخ دولت نباید صرفاً مجازات مرتکب باشد، بلکه باید پیشگیری، شناسایی، حمایت، درمان و جبران خسارت را نیز دربرگیرد.

جنبه‌ی دیگر، شکاف میان قانون و اجرای آن است. در سطح قانون، سازوکارهایی برای مقابله با کودک‌آزاری ایجاد شده است؛ اما جمهوری اسلامی باید در قبال فاصله‌ی میان وجود قانون و اجرای مؤثر آن پاسخ‌گو باشد.

بر اساس گزارش شرق، «قانون حمایت از اطفال و نوجوانان» که در سال ۱۳۹۹ تصویب شد، برای شناسایی وضعیت‌های مخاطره‌آمیز، گزارش موارد کودک‌آزاری و مداخله‌ی حمایتی، سازوکارهایی را پیش‌بینی کرده است. با این حال، اجرای عملی این حمایت‌ها هم‌چنان با خلأهایی مواجه است و کودکان قربانی خشونت جنسی در بسیاری از موارد به خدمات فوری و تخصصی دسترسی ندارند.

تصویب قانون به‌تنهایی کافی نیست. دولت موظف است برای اجرای آن، سازوکارهای عملی و نهادهای پاسخ‌گو را فراهم کند، بودجه‌ی لازم را اختصاص دهد، برای آموزش‌های تخصصی برنامه‌ریزی کند و کمپین‌های فراگیری برای تشویق گزارش‌دهی راه‌اندازی کند.

هم‌چنین، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های بررسی خشونت و آزار جنسی کودکان این است که مسیر دادخواهی برای کودک نباید وابسته به توانایی اقتصادی و امکانات

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

خانواده برای مراجعه به پلیس، پزشکی قانونی، وکیل یا دادگاه باشد. اگر فقر، ترس از انگ اجتماعی، فقدان وکیل یا فشار خانوادگی مانع شکایت شود، این امر در عمل به معنای نقض حق دسترسی برابر به عدالت است. فرایند قضایی دسترسی به عدالت نیز نباید خود به منبع «آسیب ثانویه» تبدیل شود. تکرار بازجویی‌ها، مواجهه با متهم، پرسش‌های نامتناسب با سن کودکان یا الزام کودک به بازگویی مکرر تجربه‌ی خشونت می‌تواند دوباره او را قربانی کند. بنابراین، دادرسی کودک‌محور، مصاحبه‌ی تخصصی و محرمانه، کاهش تعداد مصاحبه‌ها و حمایت روانی مستمر، از الزامات یک نظام عادلانه‌ی کودک‌محور است تا کودکانی که مورد خشونت و آزار جنسی قرار گرفته‌اند، بار دیگر مورد خشونت روحی و روانی قرار نگیرند.

کودکان باید متناسب با سن و توانشان، امکان بیان تجربه و نظر خود را در فرایندهای مربوط به خود داشته باشند. این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا در بسیاری از موارد، به‌ویژه در کشورهای جنوب جهانی، از جمله ایران، بزرگسالان به جای کودک تصمیم می‌گیرند که آیا خشونت گزارش شود یا نه. هم‌چنین، در مواردی که خشونت و آزار جنسی از جانب نزدیکان و اعضای خانواده صورت می‌گیرد، بسیاری از جزئیات پرده‌پوشی می‌شود. واقعیت آن است که کودکان غالباً برای دسترسی به پلیس، پزشک، مددکار و دادگاه به همان بزرگسالانی وابسته‌اند که ممکن است خود عامل خشونت، همدست عامل آن یا نگران آبرو و پیامدهای اجتماعی افشاگری باشند. بنابراین، گفتن این که «کودک باید گزارش کند» از منظر حقوق کودک کافی نیست. دولت باید مسیرهایی مستقل، امن و محفوظ برای گزارش خشونت علیه کودکان ایجاد کند.

واقعیت آن است که حتی چنان‌چه نهادهای دولتی یا مردم‌نهاد وجود داشته باشند و دستشان برای فعالیت باز باشد، همه‌ی کودکان به یک اندازه به این نهادهای حمایتی دسترسی ندارند. کودکان دارای معلولیت، کودکان کار، کودکان مهاجر، کودکان فاقد شناسنامه و مدارک اقامتی و کودکانی که در مراکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست یا پرورشگاه‌ها هستند، دسترسی محدودتری به حمایت‌های این مراکز دارند. این مسئله را می‌توان در چارچوب اصل عدم تبعیض و رویکرد تقاطعی (Intersectional) تحلیل کرد.

هم‌چنین، آموزش و پیشگیری با هدف کاهش موارد خشونت و آزار جنسی، بخشی از حقوق کودکان

است. فقدان آموزش متناسب با سن درباره‌ی مرزهای بدنی، لمس ناخواسته، شناخت رفتار سوءاستفاده‌گرانه و شیوه‌ی درخواست کمک می‌تواند کودکان را در معرض آسیب‌های جنسی قرار دهد. از منظر حقوق کودک، آموزش پیشگیرانه نباید با قراردادن مسئولیت بر دوش کودک اشتباه گرفته شود. مسئولیت اصلی ایجاد محیط امن بر عهده‌ی بزرگسالان و نهادهای دولتی است.

در دو دهه‌ی اخیر، توجه بیش‌تری به حوزه‌ی فضای مجازی، که می‌تواند زمینه‌ساز خشونت سایبری و استثمار جنسی کودکان باشد، صورت گرفته است. تهدید جنسی، اخاذی با تصاویر خصوصی و فریب کودکان در فضای مجازی نشان می‌دهد که نظام حمایت از کودک باید با اشکال جدید خشونت نیز مواجه شود. برخی تصور می‌کنند که محدودکردن دسترسی کودکان به تلفن می‌تواند به پیشگیری از خشونت و آزار کودکان در فضای مجازی کمک کند، اما گرفتن تلفن از کودک به‌عنوان واکنش خانوادگی می‌تواند حق او برای برقراری ارتباط و امکان درخواست کمک را نیز محدود کند. رویکرد حقوق بشری باید به جای مجازات یا سرزنش کودک، بر امنیت، حمایت و پاسخ‌گویی مرتکب خشونت متمرکز باشد.

در کنار گستردگی آزار جنسی کودکان، باید به این نکته نیز توجه کرد که تبدیل تجربه‌ی خشونت و آزار به یک «پرونده‌ی قابل پیگیری» از توان کودک‌کی که مورد خشونت و آزار قرار گرفته است، خارج است. روشن است که نبود گزارش الزاماً به معنای نبود خشونت و آزار نیست. برعکس، سکوت می‌تواند محصول ترس، وابستگی، انگ اجتماعی، فقدان سازوکار امن گزارش‌دهی و بی‌اعتمادی به نظام قضایی باشد.

از این منظر، آمار انجمن حمایت از حقوق کودکان را نباید میزان واقعی شیوع خشونت و آزار جنسی کودکان دانست، بلکه باید آن را «نوک کوه یخ» خشونت جنسی علیه کودکان تلقی کرد: آنچه ثبت شده است، بخشی از خشونت است که توانسته از موانع خانوادگی، اجتماعی، نهادی و قضایی عبور کند و به مرحله‌ی گزارش برسد. واکاوی شکاف میان تعهدات حقوقی ایران و اجرای عملی حقوق کودک می‌تواند و باید صورت گیرد.

شاخص حقوق کودکان (KidsRights Index)، که ۱۹۴ کشور را پوشش می‌دهد، در سال ۲۰۲۶

کشورها را بر اساس پنج حوزه رتبه‌بندی می‌کند:

- حق حیات

- حق سلامت

- حق آموزش

- حق حمایت و حفاظت

- محیط توانمندساز برای تحقق حقوق کودکان

این شاخص تا حد زیادی بر داده‌های سازمان ملل متحد متکی است و ارزیابی می‌کند که کشورها تا چه اندازه کنوانسیون سازمان ملل متحد درباره‌ی حقوق کودک را اجرا می‌کنند.

شاخص ۲۰۲۶ در شرایط کنونی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا از روند جهانی پسرقت در زمینه‌ی حقوق کودکان گزارش می‌دهد؛ از جمله افزایش خشونت جنسی علیه کودکان در ارتباط با جنگ‌ها، مخاصمات نظامی و

درگیری‌های مسلحانه علیه کودکان.

تناقض میان تنظیم و نظارت گسترده بر جنسیت و رفتار جنسی زنان و دختران و ضعف یا ناکافی بودن ساز و کارهای حمایت از کودکان در برابر خشونت و سوءاستفاده‌ی جنسی، اهمیت ویژه‌ای دارد. داده‌های جدید یونیسف که در ژوئن ۲۰۲۶ به‌روزرسانی شده‌اند، این تناقض را برجسته‌تر می‌کنند. بر اساس این داده‌ها، در جهان امروز ۶۵۰ میلیون دختر و زن، یعنی یک نفر از هر پنج زن و دختر، در دوران کودکی خشونت جنسی را تجربه کرده‌اند. از این میان، بیش از ۳۷۰ میلیون نفر تجاوز یا تعرض

جنسی را در دوران کودکی تجربه کرده‌اند.

در میان پسران و مردان نیز برآورد می‌شود که ۴۱۰

تا ۵۳۰ میلیون نفر، یعنی حدود یک نفر از هر هفت نفر، در دوران کودکی قربانی خشونت جنسی بوده‌اند. اگر دولت ظرفیت نظارت، کنترل و مجازات رفتارهای جنسی را دارد، چرا همین ظرفیت به همان اندازه برای پیشگیری از خشونت جنسی علیه کودکان، ایجاد امکان گزارش‌دهی امن، مجازات عاملان، حمایت از قربانیان و تولید داده‌های شفاف و قابل‌اعتماد درباره‌ی این خشونت به‌کار گرفته نمی‌شود؟

تنظیم و کنترل گسترده‌ی رفتار جنسی در ایران در تضادی آشکار با میزان محدود شفافیت، دیده‌شدن و اثربخشی مستند سازوکارهای پیشگیری و پاسخ‌گویی به خشونت جنسی علیه کودکان قرار دارد.

خشونت جنسی علیه کودکان، بحرانی عظیم و جهانی در زمینه‌ی حقوق بشر است که صدها میلیون نفر را

تحت تأثیر قرار داده است، اما همچنان بسیار کم‌تر از میزان واقعی آن گزارش و اندازه‌گیری می‌شود.

معیار نهایی سنجش پایبندی یک جامعه به اخلاق، نه میزان سخت‌گیری آن در کنترل بدن، پوشش و رفتار جنسی زنان و دختران، بلکه میزان توانایی آن در حمایت از آسیب‌پذیرترین کودکان در برابر خشونت و آزار است. این حمایت تنها با وضع قوانین و مجازات محقق نمی‌شود، بلکه مستلزم آموزش مستمر و فراگیر عمومی، برنامه‌های جامع پیشگیری و شجاعت برای شکستن سکوت پیرامون خشونت و آزار جنسی کودکان است. جامعه‌ای که در آموزش شهروندان، توانمندسازی

کودکان و حفاظت از آنان در برابر آزار کوتاهی می‌کند، نمی‌تواند مدعی دفاع از اخلاق باشد.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



عکس از گنئی‌ایمیچ



عکس از شبکه‌های اجتماعی

اجتماعی

□ نگاهی به مفهوم گردشگری داوطلبانه

از تبادل نیروی کار با اقامت تا توسعه بوم گردی و جوامع محلی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

پردیس پارسا
روزنامه‌نگار



بر اساس این رویکرد ساختاریافته، گردشگر به جای ایفای نقش یک مصرف‌کننده منفعل و پرداخت هزینه برای اقامت و خوراک، بخشی از زمان، تخصص و نیروی کار فیزیکی یا فکری خود را در اختیار جامعه میزبان قرار

در حالی که الگوهای سنتی گردشگری انبوه عمدتاً بر پایه‌ی مصرف‌گرایی استوارند، رویکرد خاصی از گردشگری داوطلبانه در دهه‌های اخیر گسترش یافته است که بنیان آن بر تبادل غیر پولی استوار است.

می‌دهد. در مقابل این مشارکت، نیازهای اساسی مسافر نظیر محل اقامت و تغذیه توسط میزبان به صورت رایگان تأمین می‌شود.

این مدل نوین، نه تنها پاسخی ساختاری به نیازهای اقتصادی مسافران در دوره‌های تورم جهانی است، بلکه به عنوان ابزاری کارآمد برای توسعه فرهنگی، تبادل مهارتی و پایداری کسب‌وکارهای خرد محلی مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گرفته است.

برای درک بهتر جایگاه امروزی اقتصاد تهاتری در سفر، باید به دهه‌های پایانی قرن بیستم بازگشت. تولد این مفهوم به شکل ساختاریافته و مدرن، ریشه در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی و شکل‌گیری جنبش ووف (WWOOF) (به معنای فرصت‌های جهانی در مزارع ارگانیک) در بریتانیا دارد. در آن مقطع تاریخی که پیامدهای مخرب گردشگری انبوه بر محیط زیست آشکار شده بود، این جنبش با هدف ترویج کشاورزی پایدار چارچوبی ساده اما انقلابی را معرفی کرد: مسافران در ازای حدود ۲۰ تا ۳۰ ساعت کار در هفته در مزارع کشاورزی، از اقامت و غذای رایگان بهره‌مند می‌شدند.

با آغاز هزاره‌ی سوم و نفوذ گسترده‌ی اینترنت، این مفهوم از انحصار مزارع کشاورزی خارج شد. ظهور پلتفرم‌های دیجیتال و شبکه‌های جهانی نظیر هلیکس (HelpX) و پس از آن ورک‌اوی (Workaway)، انقلابی بی‌سابقه در دسترسی‌پذیری این نوع سفر ایجاد کرد. این شبکه‌ها به عنوان تسهیل‌گرانی قدرتمند وارد عمل شدند و نیازهای کسب‌وکارهای کوچک، سازمان‌های غیردولتی، هاستل‌ها و خانواده‌های محلی را به تخصص و نیروی کار مسافران پیوند زدند. بدین ترتیب، گردشگری داوطلبانه از یک کنش حاشیه‌ای مختص به علاقه‌مندان محیط زیست، به یک انتخاب استراتژیک برای بسیاری از مسافران تبدیل شد. امروزه مشاغلی که گردشگران می‌توانند انتخاب کنند نیز طیف بسیار وسیعی را شامل می‌شود: از تدریس زبان‌های مختلف گرفته تا کمک در ساخت‌وساز و یا مدیریت شبکه‌های اجتماعی.

نگاهی به آمارهای شبکه‌های تسهیل‌گر نشان می‌دهد که گردشگری داوطلبانه دیگر محدود به جغرافیای خاصی نیست. به عنوان نمونه، پلتفرم ورک‌اوی به تنهایی دارای بیش از ۵۰ هزار میزبان فعال در بیش از ۱۷۰ کشور جهان است. این گستردگی خیره‌کننده نشان می‌دهد که تقاضا برای این سبک از تبادل فرهنگی و اقتصادی در تمامی قاره‌ها ریشه دوانده است. مخاطبان اصلی این شبکه‌ی جهانی را دانشجویان، کوله‌گرد‌ها و مهم‌تر از همه، اینفلوئنسرهای سفر (Digital Nomads) تشکیل می‌دهند که برایشان، سفر یک سبک زندگی است. این سازوکار به آن‌ها اجازه می‌دهد تا برای ماه‌ها و حتی سال‌ها در سراسر جهان سفر کنند، بدون آن‌که نگران اتمام پس‌انداز خود باشند.

پیامدهای سازنده و کارکردهای توسعه‌ای

بررسی‌های آکادمیک و شواهد میدانی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی گردشگری نشان می‌دهد که الگوی تبادل نیروی کار با اقامت، در صورتی که بر مبنای شفافیت و احترام متقابل شکل گیرد، پیامدهای مثبت چندوجهی برای هر دو سوی این تعامل به همراه دارد:

۱. غوطه‌وری فرهنگی و تولید سرمایه‌ی اجتماعی:

مهم‌ترین دستاورد هویتی و اجتماعی این نوع گردشگری، تسهیل ارتباطات میان‌فرهنگی در عمیق‌ترین و اصیل‌ترین سطح ممکن است. بر خلاف توریست‌های عادی که غالباً در فضاهای شبیه‌سازی‌شده و ایزوله (نظیر هتل‌های بین‌المللی) اقامت دارند، گردشگر داوطلب مستقیماً در ساختار اجتماعی و روزمره مقصد ادغام می‌شود. زندگی در زیر یک سقف، هم‌سفره شدن با بومیان و کار دوشادوش با آن‌ها، دیوارهای ضخیم پیش‌داوری نژادی، زبانی و فرهنگی را فرو می‌ریزد. این شکل از تعامل، زبان و رسوم محلی را به صورت ارگانیک به مسافر آموزش داده و شبکه‌ای قدرتمند از همبستگی و سرمایه‌ی اجتماعی در سطح بین‌المللی تولید می‌کند.

۲. پایداری اقتصادی:

حذف هزینه‌های سنگین هتل و رستوران، سفر را از یک کالای لوکس و انحصاری برای طبقات مرفه، به تجربه‌ای در دسترس برای اقشار گسترده‌تری تبدیل می‌کند. از سوی دیگر، این مدل برای میزبانان نیز یک راهکار نجات‌بخش اقتصادی است. بسیاری از کسب‌وکارهای محلی نوپا (نظیر مزرعه‌داران یا صاحبان اقامتگاه‌های کوچک) بودجه‌ای برای استخدام نیروی کار متخصص ندارند. با پذیرش داوطلبان، آن‌ها هزینه‌های عملیاتی خود را به شدت کاهش داده و در برابر نوسانات اقتصادی و تورم تاب‌آوری بیشتری از خود نشان می‌دهند.

۳. تبادل مهارت‌های تخصصی و توسعه ظرفیت‌های محلی:

حضور داوطلبان بین‌المللی مجرای حیاتی برای انتقال دانش و تخصص به مناطق دورافتاده باز می‌کند. ورود یک مسافر با مهارت‌هایی در حوزه‌ی دیجیتال مارکتینگ، برنامه‌نویسی، تولید محتوای بصری، یا حتی تکنیک‌های نوین کشاورزی می‌تواند زیرساخت‌های یک جامعه‌ی روستایی را دگرگون سازد. متقابلاً، داوطلب نیز با یادگیری مهارت‌های عملی بومی، نظیر پخت غذاهای سنتی، تکنیک‌های بقا در طبیعت، یا صنایع دستی محلی به توسعه فردی، افزایش اعتمادبه‌نفس و غنای رزمه‌ی حرفه‌ای خود می‌پردازد.

تجلی کار داوطلبانه در اکوسیستم اقامتگاه‌های بوم‌گردی ایران

مفهوم گردشگری داوطلبانه بر پایه‌ی اقتصاد تهاتری، در سال‌های اخیر با شیب ملایم اما پیوسته‌ای جایگاه خود را در فضای گردشگری ایران باز کرده است. این پدیده در اکوسیستم

مجله

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

داخلی کشور، پیوندی ساختاری و عمیق با گسترش روزافزون «اقامتگاه‌های بوم‌گردی» در مناطق روستایی، کویری و جنگلی یافته است.

بوم‌گردی‌های ایران که هدف اصلی آن‌ها حفظ سنت‌های بومی، معماری محلی و همزیستی پایدار با طبیعت است، بستر بسیار مستعدی برای پذیرش نیروهای داوطلب به‌شمار می‌روند. اقتصاد گردشگری، پتانسیل بالایی برای توانمندسازی جوامع محلی و فقرزدایی دارد. در این میان، اقامتگاه‌های بوم‌گردی به‌عنوان کانون‌های اصلی این توسعه، به نیروی انسانیِ بانگیزه و متخصص نیاز مبرم دارند.

امروزه بسیاری از جوانان ایرانی، اینفلوئنسرهای سفر، عکاسان، و علاقه‌مندان به سفرهای اقتصادی، با برقراری ارتباط مستقیم با مدیران این اقامتگاه‌ها وارد یک توافق برد-برد می‌شوند. از آن‌جا که استفاده از پلتفرم‌های بین‌المللی نظیر ورک‌اوی برای پرداخت حق عضویت ارزی ممکن است در ایران با چالش‌هایی همراه باشد، بسیاری از این ارتباطات از طریق شبکه‌های اجتماعی مختلف هم‌چون اینستاگرام، تلگرام و فیس‌بوک، پلتفرم‌های واسطه‌ی داخلی یا توافقات مستقیم شکل می‌گیرد.

در این الگوی بومی‌سازی‌شده، داوطلبان خدمات متنوعی را به میزبان ارائه می‌دهند؛ از تولید محتوا برای صفحات اینستاگرامی اقامتگاه، عکاسی حرفه‌ای از فضاها گرفته، تا نیروی کار فیزیکی برای مرمت بناهای خشتی، کمک در آشپزخانه و مشارکت در فصل برداشت محصولات کشاورزی در روستا. در مقابل این خدمات تخصصی یا فیزیکی، میزبان با در اختیار قرار دادن محل اقامت و خوراک، هزینه‌های سفر مسافر را کاهش می‌دهند.

این هم‌افزایی، نه‌تنها چالش کمبود سرمایه و نیروی انسانی را در کسب‌وکارهای روستایی و نوپای گردشگری ایران جبران می‌کند، بلکه به معرفی استانداردتر و جذاب‌ترِ جاذبه‌های کمتر شناخته‌شده‌ی ایران در فضای مجازی منجر می‌شود. علاوه بر بوم‌گردی‌ها، پروژه‌های فعال محیط‌زیستی در ایران نیز از این مدل بهره‌مند شده‌اند. حضور مسافران داوطلب برای پاکسازی طبیعت، نهال‌کاری در مناطق آسیب‌دیده و آموزش جوامع محلی در ازای اقامت در خانه‌های روستایی، علاوه بر حفظ اکوسیستم‌های شکننده‌ی ایران، باعث افزایش سطح آگاهی و دغدغه‌مندی خود روستاییان نسبت به اهمیت حفظ منابع طبیعی پیرامون خود گردیده است.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



عکس ماه
بدون شرح

عکس از شبکه‌های اجتماعی

حکایت



محدودیت

محتوا حذف شد

دسترسی محدود شد

نشر اطلاعات خلاف واقع
پیگرد قانونی دارد

پرونده‌ی ویژه
بازگشت کنترل اجتماعی
در سایه‌ی امنیت و جنگ



تکس از گیتی ایسیج

اجتماعی

■ دولت از چه چیزی می‌ترسد؟

پلمب، به‌عنوان یک تکنیک حکمرانی بر فضا

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

مینا جوانی
روزنامه‌نگار



حرکت‌ها و تعیین حدود حضور اجتماعی نیز خود را نشان می‌دهد. یکی از راه‌هایی که می‌توان از خلال آن

قدرت سیاسی تنها در قوانین و نهادهای رسمی اعمال نمی‌شود؛ بلکه در شیوه‌ی سازمان‌دهی فضاها، تنظیم

منطق عمل قدرت را مشاهده کرد، بررسی لحظاتی است که یک مکان، نه به عنوان یک ساختمان، بلکه به عنوان یک فضای اجتماعی، موضوع مداخله قرار می گیرد. پیش از آن که به روند پلمب اخیر کافه ها به عنوان مجموعه ای از رخداد های پراکنده یا تصمیم هایی صرفاً اجرایی بنگریم، شاید لازم باشد پرسش بنیادی تری را مطرح کنیم: پلمب دقیقاً چه نوع تکنیک و یا سیاستی است؟ دولت از خلال پلمب چه چیزی را تنظیم می کند؟ آیا مسئله صرفاً تخلف یک واحد صنفی است یا آن چه موضوع مداخله قرار می گیرد، مناسبات اجتماعی و فضاهایی است که امکان شکل گیری آن ها را فراهم می کنند؟

اگر به تجربه ی پلمب کافه ها، رستوران ها، کتاب فروشی ها، گالری ها و دیگر فضاهای عمومی بنگریم، به نظر می رسد آن چه بیش از همه در معرض مداخله قرار می گیرد، نه اشیاء و نه حتی خود مکان، بلکه روابطی است که در آن مکان شکل می گیرند. کافه تنها محل نوشیدن قهوه نیست؛ فضایی است که افراد، فارغ از سازمان دهی رسمی، در آن گرد هم می آیند، گفتگو می کنند، شبکه های اجتماعی می سازند و جامعه را در مقیاس زندگی روزمره بازتولید می کنند. از این منظر، پلمب را نمی توان تنها یک اقدام اداری دانست؛ باید آن را به مثابه یکی از تکنیک های حکمرانی بر فضای عمومی و تنظیم حیات اجتماعی فهمید. پلمب، علاوه بر بستن یک مکان مشخص، پیامی درباره ی حدود حضور، تجمع و شکل های پذیرفته شده ی زیست جمعی منتقل می کند.

شاید از همین منظر بتوان فهمید که چرا پس از فروکش کردن بحران های بزرگ — برای مثال جنگ —، بار دیگر فضاهای عمومی به کانون مداخله تبدیل می شوند. در دوره های بحران، جامعه به منبعی برای همبستگی و تاب آوری بدل می شود؛ اما با کاهش فشارهای بیرونی، سیاست بار دیگر به سازمان دهی و کنترل فضاهای روزمره معطوف می شود. از این رو، مسئله ی اصلی شاید این نباشد که چرا یک کافه پلمب شده است، بلکه این است که چرا پلمب، بارها و بارها، به یکی از ابزارهای تنظیم فضای عمومی بدل می شود. این پرسش، بیش از آن که درباره ی کافه ها باشد، درباره ی نسبت دولت با فضا، جامعه و امکان شکل گیری خودانگیخته ی زندگی جمعی است.

سیاست بستن در برابر سیاست ساختن

هر نظام سیاسی، خواه ناخواه، با یک انتخاب بنیادین

روبه روست: نظم اجتماعی را از طریق گسترش ظرفیت های جامعه تولید می کند یا از طریق محدود کردن آن؟ این دو رویکرد را نباید دو شیوه ی مدیریتی صرف دانست؛ ریشه در دو تصور کاملاً متفاوت از جامعه دارند. در رویکرد نخست، جامعه نیرویی مولد فرض می شود؛ فضایی که قادر است اعتماد، همکاری، سرمایه ی اجتماعی و اشکال تازه ای از مشارکت پدید آورد. رویکرد دوم اما جامعه را بیش از آن که منبع تولید نظم بداند، عرصه ای از عدم قطعیت می بیند؛ عرصه ای که باید پیوسته تنظیم، کنترل و مهار شود.

سیاست عمومی را بر همین اساس نمی توان تنها در قالب مجموعه ای از اقدامات دولت خلاصه کرد. آن چه دولت از انجامش خودداری می کند یا ناممکن می سازد نیز به همان اندازه اهمیت دارد. حکومت تنها با ساختن نهاد، خیابان، مرکز فرهنگی یا برنامه ی توسعه ای عمل نمی کند؛ در همان لحظه که می سازد، حذف هم می کند؛ در همان لحظه که امکانی می گشاید، امکانی دیگر را می بندد. تحلیل قدرت، از این رو، نیازمند توجه هم زمان به دو وجه است: سیاست ساختن و سیاست بستن.

سیاست بستن را نباید صرفاً تعطیل کردن یک فعالیت یا محدود کردن یک مکان تلقی کرد. این سیاست در واقع نوعی بازآرایی میدان اجتماعی است؛ فرایندی که طی آن برخی اشکال حضور، برخی شیوه های گرد هم آیی و برخی مناسبات اجتماعی مشروعیت خود را از دست می دهند، یا دست کم تداوم آن با هزینه ی بیش تری ممکن می شود. پلمب یک مکان، اثرش را به همان مکان محدود نمی کند؛ جغرافیای کل تعاملات اجتماعی را دستخوش تغییر می کند. هر مکان عمومی گره گاهی از روابط، حافظه، اعتماد و تعامل است، و حذف آن چیزی فراتر از حذف یک فعالیت اقتصادی است؛ حذف بخشی از زیرساخت اجتماعی شهر محسوب می شود.

در مقابل، سیاست ساختن بر این پیش فرض بنا شده که انسجام اجتماعی از گسترش فضاهای تعامل برمی خیزد، نه از محدود کردن آن ها. جامعه وقتی ظرفیت تولید اعتماد، همبستگی و مسئولیت پذیری پیدا می کند که عرصه هایی برای تجربه ی زیست مشترک در اختیار داشته باشد. ساختن فضای عمومی، بنابراین، فراتر از یک پروژه ی عمرانی یا فرهنگی است؛ گونه ای سرمایه گذاری بر امکان شکل گیری جامعه به شمار می رود.

تمایز میان سیاست بستن و سیاست ساختن، در نهایت، تمایز میان دو تکنیک اجرایی نیست؛ تمایز میان دو عقلانیت حکمرانی است. پرسش اصلی این نیست که یک دولت چقدر از ابزارهای محدود کننده استفاده

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

سیاست عمومی را بر همین اساس نمی توان تنها در قالب مجموعه ای از اقدامات دولت خلاصه کرد. آن چه دولت از انجامش خودداری می کند یا ناممکن می سازد نیز به همان اندازه اهمیت دارد. حکومت تنها با ساختن نهاد، خیابان، مرکز فرهنگی یا برنامه ی توسعه ای عمل نمی کند؛ در همان لحظه که می سازد، حذف هم می کند؛ در همان لحظه که امکانی می گشاید، امکانی دیگر را می بندد. تحلیل قدرت، از این رو، نیازمند توجه هم زمان به دو وجه است: سیاست ساختن و سیاست بستن.

می‌کند، پرسش این است که مسئله‌ی نظم اجتماعی را چگونه صورت‌بندی می‌کند: نظم را محصول گسترش ظرفیت‌های جامعه می‌بیند یا نتیجه‌ی محدود کردن امکان‌های آن؟ پاسخی که به این پرسش داده می‌شود، نحوه‌ی مواجهه‌ی دولت با فضاهای عمومی، نهادهای مدنی و اشکال زندگی روزمره را نیز تعیین می‌کند.

پلمب و سیاست تولید انضباط اجتماعی

یکی از ابعاد کم‌تر بررسی‌شده‌ی سیاست پلمب، تأثیری است که فراتر از موضوع بی‌واسطه‌ی مداخله، بر ساختار ادراک و سازوکارهای تنظیم رفتار اجتماعی برجای می‌گذارد. پلمب را نمی‌توان تنها به مثابه‌ی حذف یک مکان از چرخه‌ی فعالیت فهمید؛ این کنش، از رهگذر نمایش عمومی قدرت مداخله‌گر، نظم ادراکی درباره‌ی حدود امکان‌های اجتماعی تولید می‌کند. کارکرد آن هم‌زمان در دو سطح عمل می‌کند: در سطح مادی، بستن یک فضای مشخص؛ و در سطح نمادین، تولید و تعمیم آگاهی از امکان بسته‌شدن. این دوگانگی کارکردی است که پلمب را از یک اقدام اداری-اجرایی، به تکنیکی برای تنظیم رفتار اجتماعی ارتقا می‌دهد.

در این چارچوب، قدرت از طریق سازمان‌دهی افق امکان‌ها عمل می‌کند، نه با اعمال مستقیم محدودیت بر یک کنشگر یا مکان معین. هنگامی که فضایی عمومی موضوع مداخله قرار می‌گیرد، اثر آن به شکل استعاری از یک مکان به یک میدان نشانه‌شناختی گسترش می‌یابد و رابطه‌ی افراد را با کلیت فضاهای مشابه بازتعریف می‌کند. پیامد این امر، درونی‌شدن منطق کنترل است: افراد و گروه‌ها، پیش از هر کنش یا حضور جمعی، ناگزیر به محاسبه‌ی حدود مجاز، هزینه‌های احتمالی و احتمال مداخله می‌شوند. آنچه در این فرایند رخ می‌دهد، جابه‌جایی کانون کنترل از بیرون به درون است؛ گذاری از انضباط بیرونی به خودتنظیمی اجتماعی، که در آن صرف امکان مداخله — حتی در غیاب اعمال آن — به عاملی موثر در شکل‌دهی به رفتار بدل می‌شود.

از این منظر، پلمب را باید در چارچوب نظری گسترده‌تر سیاست‌های انضباطی مورد تحلیل قرار داد؛ سیاست‌هایی که هدف غایی آن‌ها حذف یک رفتار مشخص نیست، تنظیم پیشینی میدان کنش است. تمایز مفهومی میان مجازات پسینی و تکنیک انضباطی دقیقاً در همین نقطه بازتولید می‌شود: در صورت نخست، قدرت واکنشی است و به کنشی انجام‌شده پاسخ

می‌دهد؛ در صورت دوم، قدرت پیشینی و تولیدی است و می‌کوشد شرایط امکان کنش را از ابتدا در چارچوبی معین سامان دهد.

پلمب سویه‌ای نشانه‌شناختی و ارتباطی نیز دارد. در بسته‌شده‌ی یک مکان، تنها دال پایان فعالیت آن نیست؛ کارکرد نشانه‌ای آن، بازتعریف مرزهای فضای عمومی و یادآوری این واقعیت است که فضاهای جمعی، حوزه‌هایی خودمختار و مصون از مداخله نیستند، بلکه قلمروهایی‌اند که همواره در وضعیت بالقوه‌ی بازتنظیم قدرت به سر می‌برند. بر این پایه، تحلیل پلمب را نمی‌توان به شاخص‌های کمی، نظیر تعداد مکان‌های تعطیل‌شده یا میزان خسارت اقتصادی ناشی از آن، فروکاست. اهمیت سیاسی این سیاست در تحولی است که در ساختار رابطه‌ی میان کنشگر اجتماعی و فضای عمومی ایجاد می‌کند: تحولی که طی آن، حضور اجتماعی — پیش از آن‌که تجربه‌ای مبتنی بر مشارکت و تعامل باشد — به کنشی نیازمند محاسبه، احتیاط و ارزیابی مستمر بدل می‌شود. از این حیث، پلمب را باید هم‌زمان به مثابه سازوکار توقف فضا و تکنیک تولید سوژه‌های خوداندیش و خودمحدودساز فهمید؛ سازوکاری که شیوه‌ی تجربه و زیست در فضای عمومی را از بنیاد بازتعریف می‌کند.

پس از بحران؛ بازگشت سیاست کنترل به زندگی روزمره

بحران‌ها همواره رابطه‌ی میان دولت و جامعه را دگرگون می‌کنند. در شرایط جنگ، جامعه به مثابه منبعی حیاتی برای بقا، تاب‌آوری و انسجام بازتعریف می‌شود. دولت برای مواجهه با تهدید بیرونی، بیش از هر زمان دیگری به ظرفیت‌های اجتماعی، همبستگی جمعی و مشارکت شهروندان نیاز پیدا می‌کند. در چنین لحظاتی، جامعه فراتر از موضوع مدیریت قرار می‌گیرد و به سرمایه‌ای برای عبور از بحران تبدیل می‌شود. با فروکش کردن وضعیت اضطراری اما این نسبت می‌تواند بار دیگر تغییر کند؛ جامعه‌ای که در لحظه‌ی بحران نیرویی ضروری بود، دوباره به عرصه‌ای برای تنظیم، مدیریت و کنترل بدل می‌شود.

پلمب فضاهای عمومی پس از بحران بزرگی مانند جنگ را نمی‌توان مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده یا تصمیم‌هایی منفرد دانست. این اقدامات را باید در چارچوب بازگشت تدریجی یک منطق حکمرانی فهم کرد؛ منطقی که پس از کاهش تهدید بیرونی، توجه خود را به نظم‌بخشی درونی و مدیریت فضاهای روزمره



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

پلمب سویه‌ای نشانه‌شناختی و ارتباطی نیز دارد. در بسته‌شده‌ی یک مکان، تنها دال پایان فعالیت آن نیست؛ کارکرد نشانه‌ای آن، بازتعریف مرزهای فضای عمومی و یادآوری این واقعیت است که فضاهای جمعی، حوزه‌هایی خودمختار و مصون از مداخله نیستند، بلکه قلمروهایی‌اند که همواره در وضعیت بالقوه‌ی بازتنظیم قدرت به سر می‌برند.

از این منظر، پلمب نشانه‌ای از مسئله‌ای بزرگ‌تر است: نسبت میان قدرت و جامعه در لحظه‌ای که وضعیت استثنایی پایان می‌یابد. مهم‌ترین پرسش شاید این باشد که آیا بازگشت به نظم عادی پس از هر بحران، بازگشت به همان شیوه‌های پیشین کنترل را به دنبال دارد، یا می‌تواند فرصتی برای بازتعریف رابطه‌ی دولت با فضاهای اجتماعی و امکان‌های جمعی جامعه باشد.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

پانوشته‌ها:

- 1- O'Farrell, C. (2015, May 14). Foucault and disciplinary space. *Refracted Input*.
- 2- Purcell, M. (2002). Excavating Lefebvre: The right to the city and its urban politics of the inhabitant. *GeoJournal*, 58(2-3), 99-108.
- 3- Purcell, M. (2014). Possible worlds: Henri Lefebvre and the right to the city. *Journal of Urban Affairs*, 36(1), 141-154.
- 4- Sus, V. (2025, September 1). What Foucault's panopticon reveals about hidden power. *TheCollector*.

معطوف می‌کند. پایان بحران، به بیان دیگر، الزاماً به معنای پایان سیاست‌های اضطراری نیست؛ بخشی از منطق کنترل دوران بحران می‌تواند در شکل‌های تازه و در حوزه‌های روزمره تداوم یابد.

فضاهای عمومی در این میان اهمیتی ویژه پیدا می‌کنند، چرا که محل ظهور اشکال غیررسمی ارتباط، تعامل و تجربه‌ی جمعی‌اند. آن‌چه این فضاها را حساس می‌کند، فعالیت اقتصادی یا کارکرد فرهنگی آن‌ها نیست؛ ظرفیتشان برای ایجاد روابط اجتماعی خارج از چارچوب‌های از پیش تعیین‌شده است. مداخله در این فضاها را، به همین دلیل، فراتر از یک مسئله‌ی اجرایی یا صنفی باید تحلیل کرد؛ این مداخلات جزئی از منازعه‌ی گسترده‌تری‌اند بر سر تعریف حدود امر عمومی و شیوه‌های مشروع حضور اجتماعی.

مسئله‌ی پلمب را در نهایت نمی‌توان تنها با پرسش «چرا این مکان بسته شد؟» فهمید. پرسش بنیادی‌تر این است که یک نظام سیاسی چگونه با جامعه‌ی پس از بحران مواجه می‌شود: آیا می‌کوشد ظرفیت‌های اجتماعی شکل‌گرفته در دوران بحران را به سرمایه‌ای برای ساختن آینده بدل کند، یا پس از رفع تهدید، بار دیگر به مدیریت و محدودسازی همان ظرفیت‌ها بازمی‌گردد؟



عکس از شبکه‌های اجتماعی



عکس از شهرآرا نیوز

اجتماعی

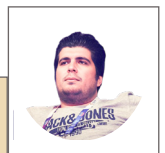
■ عبور از «سانسور محتوا» به «مهندسی رفتار»

جمهوری اسلامی و بازآرایی کنترل اجتماعی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

مصطفی داندۀ
روزنامه‌نگار



مسئله حتی فقط حجاب، موسیقی، تور گردشگری یا
محتوای یک صفحه‌ی مجازی نیست. آن‌چه در هفته‌های

مسئله فقط بستن یک صفحه‌ی اینستاگرام نیست.
مسئله فقط پلمب یک کافه یا احضار یک بلاگر نیست.

اخیر در ایران دیده می‌شود، اگر در کنار هم قرار گیرد، تصویر بزرگ‌تری را پیش چشم ما می‌گذارد: حکومت فقط نمی‌خواهد آن‌چه مردم می‌گویند را کنترل کند. می‌خواهد آن‌چه مردم می‌بینند، می‌سازند، می‌فروشند، می‌خرند، تجربه می‌کنند و در کنار یکدیگر انجام می‌دهند را نیز کنترل کند.

گزارش‌ها از موجی از مسدودسازی صفحات، حذف محتوا، اخذ تعهد، احضار فعالان فضای مجازی و پلمب واحدهای صنفی خبر می‌دهد. دست کم ۷۲ صفحه و حساب مشخص مسدود یا توقیف شده، گردانندگان ۲۱ صفحه به انتشار تعهدنامه ملزم شده‌اند و دست کم ۲۳ واحد صنفی نیز پلمب شده‌اند. دامنه‌ی برخوردها نیز تنها فعالان سیاسی و رسانه‌ای را دربر نمی‌گیرد، بلاگرها، کسب‌وکارهای اینترنتی، فعالان مد و زیبایی، ورزشکاران، گردشگران، کافه‌ها و مجموعه‌های فرهنگی نیز در میان هدف‌ها قرار گرفته‌اند. (۱)

این حجم از برخورد آن‌هم در زمانه‌ی جنگ، عجیب است. اگر حکومت تنها با «محتوای مجرمانه» مشکل داشت، حذف محتوا کافی بود. اگر مسئله فقط یک صفحه‌ی اینستاگرامی بود، مسدود کردن صفحه کافی بود. اگر مسئله صرفاً یک رفتار مشخص در یک کافه بود، تذکر یا برخورد قضایی با همان مورد می‌توانست پایان ماجرا باشد.

اما وقتی صفحه حذف می‌شود، صاحب صفحه احضار می‌شود، تعهد گرفته می‌شود و هم‌زمان محل کسب او نیز در معرض پلمب قرار می‌گیرد، موضوع دیگر صرفاً کنترل محتوا نیست. این‌جا با تلاش برای کنترل «بستر تولید و بازتولید رفتار اجتماعی» مواجهیم که می‌توان گفت شاید مهم‌ترین تغییر باشد.

سال‌ها تصور غالب این بود که حکومت با رسانه مخالف است، بنابراین روزنامه را توقیف می‌کند، سایت را فیلتر می‌کند یا خبرنگار را بازداشت می‌کند. اما جامعه تغییر کرده است. امروز یک کافه می‌تواند رسانه باشد، یک بلاگر می‌تواند رسانه باشد، یک تور گردشگری می‌تواند فضای اجتماعی تولید کند، یک صفحه‌ی فروش لباس می‌تواند سبک زندگی عرضه کند، یک رستوران می‌تواند محل شکل‌گیری روابط اجتماعی باشد و حتی یک ویدئوی ساده از زندگی روزمره می‌تواند تصویری از «زندگی ممکن» به میلیون‌ها نفر نشان دهد.

بنابراین اگر حکومت بخواهد فقط رسانه‌ی رسمی را کنترل کند، بخش بزرگی از جامعه را از دست داده است. رسانه دیگر فقط تلویزیون و روزنامه نیست، رسانه، خود زندگی روزمره شده است و دقیقاً به همین

دلیل است که برخورد با کافه، بلاگر، تور گردشگری، صفحه‌ی فروشگاه‌های و کسب‌وکار اینترنتی را نمی‌توان کاملاً جدا از مسئله‌ی کنترل اجتماعی دید.

سوالی که این‌جا مطرح می‌شود این است، چرا اکنون؟ و این‌که آیا حکومت سیاست خود را تغییر داده است؟ به نظر من پاسخ دقیق این است: در هدف نه، اما می‌توان گفت در میدان و ابزار این تغییر ایجاد شده است. هدف بنیادین کنترل اجتماعی، چیز تازه‌ای نیست. آن‌چه تغییر کرده، محیط اجتماعی است.

جامعه‌ی ایران دیگر جامعه‌ای نیست که حکومت بتواند صرفاً با بستن روزنامه یا ممنوع کردن یک برنامه‌ی تلویزیونی آن را کنترل کند. سبک زندگی، شبکه‌های اجتماعی، اقتصاد دیجیتال، کسب‌وکارهای آنلاین و فضاهای عمومی، شبکه‌ای موازی از ارتباط و هویت ساخته‌اند که کنترل آن بسیار دشوارتر از گذشته است. در چنین شرایطی، حکومت با یک انتخاب روبه‌روست، یا این تغییر اجتماعی را بپذیرد و با آن سازگار شود، یا تلاش کند آن را مهار کند. نشانه‌های اخیر بیش‌تر به گزینه‌ی دوم شباهت دارد.

در این میان یک نکته‌ی دیگر نیز اهمیت دارد که نمی‌توان به سادگی از کنار آن عبور کرد و آن هم این است که فروکش کردن گفتمان جنگ لزوماً به معنای کاهش وضعیت امنیتی نیست. برعکس، ممکن است پایان یا کاهش یک تهدید خارجی، توجه ساختار امنیتی را دوباره به داخل معطوف کند.

در دوره‌ی جنگ، تهدید بیرونی می‌تواند بسیاری از مسائل داخلی را موقتاً تحت‌الشعاع قرار دهد. اما وقتی شدت آن تهدید کاهش پیدا می‌کند، مسائل قدیمی دوباره به سطح می‌آیند: حجاب، سبک زندگی، شبکه‌های اجتماعی، تجمعات عمومی، فعالیت‌های فرهنگی و هر چیزی که حکومت آن را خارج از کنترل خود ببیند.

در این معنا، شاید آن‌چه امروز می‌بینیم بازگشت ساده به گذشته نباشد، بلکه بازآرایی سیاست کنترل اجتماعی پس از یک دوره‌ی بحران باشد.

البته باید به این نکته هم اشاره کرد که از داده‌های موجود نمی‌توان با قطعیت نتیجه گرفت که یک دستور مجرمانه و واحد از بالاترین سطح صادر شده است. اما برای فهم سیاست حاکم بر یک کشور، همیشه لازم نیست یک بخشنامه روی میز باشد.

وقتی نهادهای مختلف، در شهرهای مختلف، با ادبیاتی مشابه و ابزارهایی مشابه به سراغ حوزه‌های متفاوت می‌روند، باید پرسید چه منطق مشترکی پشت این

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

رفتارها قرار دارد. و شاید مهم‌ترین بخش ماجرا همین‌جا باشد: حکومت دیگر فقط نمی‌گوید «این را ننویس». می‌گوید: «این را منتشر نکن، این تصویر را حذف کن، این صفحه را ببند، تعهد بده، این‌گونه لباس نپوش، این‌گونه تبلیغ نکن، این تور را برگزار نکن، این کافه را با این شرایط اداره نکن، این موسیقی را پخش نکن و اگر این قواعد را رعایت نکردی، کسب‌و کارت را هم از تو می‌گیرم».

این یعنی عبور از «سانسور محتوا» به «مهندسی رفتار» و این مرحله بسیار مهم‌تر و خطرناک‌تر است. چون سانسور محتوا تلاش می‌کند چیزی را از چشم مردم پنهان کند، اما کنترل کسب‌وکار و فضای عمومی تلاش می‌کند هزینه‌ی رفتار متفاوت را بالا ببرد.

پلمب یک کافه فقط مجازات صاحب کافه نیست، پیامی است برای صاحب کافه‌ی بعدی. مسدود کردن یک صفحه فقط حذف یک حساب کاربری نیست، پیامی است برای هزاران صفحه‌ی دیگر. احضار یک بلاگر فقط برخورد با یک فرد نیست، پیامی است برای میلیون‌ها تولیدکننده‌ی محتوای دیگر که مرزها را ما تعیین می‌کنیم، حتی اگر این مرزها مبهم باشند.

وقتی عباراتی مانند «هنجارشکنی»، «محتوای آسیب‌زای فرهنگی»، «منافی عفت» یا «شئون اسلامی» به کار می‌رود، مرز دقیق ممنوعیت روشن نیست. نتیجه‌ی آن می‌تواند شکل‌گیری نوعی خودسانسوری گسترده باشد، فرد نمی‌داند دقیقاً چه چیزی ممنوع است، اما می‌داند ممکن است هزینه‌ای در پی داشته باشد، پس محتاط می‌شود، کسب‌وکار محتاط می‌شود. بلاگر محتاط می‌شود. صاحب کافه محتاط می‌شود و در نهایت، جامعه یاد می‌گیرد پیش از آن‌که حکومت چیزی را حذف کند، خودش آن را حذف کند.

این همان نقطه‌ای است که کنترل بیرونی تبدیل به کنترل درونی می‌شود. اما یک اشتباه بزرگ هم وجود دارد؛ نباید تصور کرد چنین سیاستی الزاماً به معنای قدرت بیش‌تر حکومت است؛ گاهی برعکس است.

حکومتی که به جای اقتناع، دائماً به ابزارهای حذف و اجبار متوسل می‌شود، ممکن است دقیقاً نشانه‌ای از کاهش قدرت اقتناعی خود ارائه دهد. وقتی حکومت نمی‌تواند یک سبک زندگی را جذاب کند، ممکن است تلاش کند سبک زندگی رقیب را پرهزینه کند.

وقتی نمی‌تواند مردم را قانع کند که یک ارزش اجتماعی را بپذیرند، ممکن است تلاش کند هزینه‌ی نپذیرفتن آن را بالا ببرد و این دو با یکدیگر تفاوت بنیادین دارند.

با این حال، تجربه‌ی سال‌های گذشته یک واقعیت مهم را هم نشان داده است: جامعه‌ی ایران دیگر همان جامعه‌ای نیست که پیش از ظهور شبکه‌های اجتماعی بود. نسل جدید فقط اطلاعات بیش‌تری ندارد، شبکه‌های ارتباطی بیش‌تری دارد. فقط سبک زندگی متفاوتی ندارد امکان نمایش و بازتولید آن را هم دارد. فقط به حکومت اعتراض نمی‌کند، می‌تواند شکل‌های دیگری از زندگی را در برابر چشم دیگران قرار دهد. به همین دلیل، کنترل اجتماعی امروز بسیار دشوارتر از گذشته است.

مسئله‌ی حکومت در نهایت با یک صفحه‌ی اینستاگرام نیست با جامعه‌ای است که دیگر حاضر نیست همه چیز را از دریچه‌ای که حکومت تعیین می‌کند، ببیند.

بنابراین شاید پرسش اصلی این نباشد که «آیا حکومت دوباره سخت‌گیری را آغاز کرده است؟» پاسخ این سؤال تقریباً روشن است. پرسش مهم‌تر این است: آیا جمهوری اسلامی در حال انتقال از کنترل سیاسی به کنترل همه‌جانبه‌تر اجتماعی است؟

از کنترل روزنامه به کنترل صفحه‌ی اینستاگرام، از کنترل رسانه به کنترل تولیدکننده‌ی محتوا، از کنترل محتوا به کنترل کسب‌وکار، از کنترل کسب‌وکار به کنترل فضای عمومی و از کنترل رفتار آشکار به تولید خودسانسوری.

اگر این روند ادامه پیدا کند، مسئله دیگر فقط حجاب یا اینستاگرام یا کافه نیست؛ مسئله، تعریف دوباره‌ی مرز میان «زندگی خصوصی»، «فعالیت اقتصادی»، «فضای عمومی» و «قدرت سیاسی» است.

و در پایان باید گفت، با مرور تاریخ می‌توان به یک درس مهم رسید و آن‌هم این است: هرچه قدرت بیش‌تر تلاش کند زندگی را از بالا طراحی کند، زندگی راه‌های بیش‌تری برای فرار از طراحی پیدا می‌کند.

پانوش‌ها:

با این حال، تجربه‌ی سال‌های گذشته یک واقعیت مهم را هم نشان داده است: جامعه‌ی ایران دیگر همان جامعه‌ای نیست که پیش از ظهور شبکه‌های اجتماعی بود. نسل جدید فقط اطلاعات بیش‌تری ندارد، شبکه‌های ارتباطی بیش‌تری دارد. فقط سبک زندگی متفاوتی ندارد امکان نمایش و بازتولید آن را هم دارد. فقط به حکومت اعتراض نمی‌کند، می‌تواند شکل‌های دیگری از زندگی را در برابر چشم دیگران قرار دهد. به همین دلیل، کنترل اجتماعی امروز بسیار دشوارتر از گذشته است.



عکس از شبکه‌های اجتماعی

اجتماعی

■ وقتی زندگی روزمره به مسئله‌ی امنیتی تبدیل می‌شود

بازآرایی کنترل اجتماعی در ایرانِ نه‌جنگ-نه‌صلح

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

دیاکو مرادی

روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر



حکومتی در حوزه‌هایی دیده می‌شود که در نگاه نخست
مستقیماً سیاسی نیستند: پلمب کافه‌ها و کافه‌کتاب‌ها،

در ماه‌های اخیر و هم‌زمان با فروکش کردن نسبی
گفتمان جنگ، نشانه‌های قابل‌توجهی از تشدید مداخلات

برخورد با برگزارکنندگان تورهای گردشگری، مسدودسازی صفحات اینستاگرامی، احضار بلاگرها، حذف محتوا، اخذ تعهد و اعمال فشار بر کسب و کارهای اینترنتی. اگر این رخدادها جداگانه دیده شوند، می‌توان برای هر کدام توضیحی صنفی، قضایی یا فرهنگی یافت؛ اما قرار دادن آن‌ها در کنار یکدیگر پرسش مهم‌تری را پیش می‌کشد: آیا جمهوری اسلامی در وضعیت کنونی «نه جنگ، نه صلح» در حال بازآرایی سیاست کنترل اجتماعی و انتقال آن از حوزه‌ی سرکوب مستقیم سیاسی به عرصه‌ی زندگی روزمره است؟

این مقاله با تکیه بر گزارش‌های مستند حقوق بشری و با استفاده از مفاهیمی چون حکومت‌مندی و زیست‌سیاست در اندیشه‌ی میشل فوکو، حق بر شهر در نظریه‌ی هانری لوفور، حوزه‌ی عمومی در اندیشه‌ی یورگن هابرماس و ادبیات نظری مربوط به کنترل پیشگیرانه در نظام‌های اقتدارگرا، این فرض را بررسی می‌کند که موج اخیر را نمی‌توان صرفاً «بازگشت سخت‌گیری فرهنگی» دانست. مسئله‌ی عمیق‌تر، کنترل فضاها، شبکه‌ها و روابطی است که در آن‌ها جامعه می‌تواند مستقل از دولت، خود را بازتولید کند.

در این چارچوب، کافه فقط محل نوشیدن قهوه نیست، همان‌گونه که اینستاگرام فقط رسانه‌ی انتشار تصویر و تور گردشگری فقط فعالیت تفریحی نیست. این فضاها می‌توانند امکان ملاقات، شکل‌گیری اعتماد، بازنمایی سبک‌های متفاوت زندگی و ایجاد شبکه‌های افقی را فراهم کنند. از این منظر، موج اخیر را می‌توان بخشی از حرکت از «سرکوب اعتراض» به سمت «مدیریت امکان کنش جمعی» و، در سطحی عمیق‌تر، محدود کردن خودمختاری اجتماعی دانست.

اهمیت حقوق بشری این روند نیز دقیقاً در همین نقطه قرار دارد. موضوع تنها تعداد پلمب‌ها یا صفحات مسدودشده نیست؛ مسئله گسترش مداخله‌ی دولت در آزادی بیان، حریم خصوصی، برابری جنسیتی، آزادی تجمع و تشکل، حق برخورداری برابر از فضای عمومی، حق مشارکت در زندگی فرهنگی و حق معیشت است. در نهایت، آن‌چه در ظاهر منازعه‌ای بر سر روسری، یک تصویر اینستاگرامی یا چند میز کافه به نظر می‌رسد، به پرسشی بنیادی‌تر درباره‌ی مرز میان قدرت دولت و حق جامعه بر زندگی خویش بازمی‌گردد.

مقدمه

در ماه‌های اخیر، در کنار اخبار مربوط به جنگ، سیاست خارجی، تحریم‌ها و بحران اقتصادی، خبرهایی ظاهراً

کوچک‌تر اما پیوسته از نقاط مختلف ایران منتشر شده است: کافه‌ای پلمب می‌شود، صفحه‌ی یک بلاگر از دسترس خارج می‌شود، برگزارکننده‌ی یک تور گردشگری با محدودیت روبه‌رو می‌شود، هزاران محتوای اینستاگرامی حذف می‌شوند، صاحب یک کسب و کار به انتشار تعهدنامه وادار می‌شود و چند کافه در یک محدوده‌ی شهری تقریباً هم‌زمان تعطیل می‌شوند.

هیچ‌یک از این رخدادها به‌تنهایی برای اثبات وجود یک سیاست متمرکز و واحد کافی نیست. برای چنین ادعایی به اسناد و شواهد بیش‌تری از درون ساختار تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی نیاز است. اما در تحلیل سیاست کنترل اجتماعی، همیشه لازم نیست منتظر سندی با عنوان «دستورالعمل سراسری» ماند. تکرار الگوها، گستردگی جغرافیایی، شباهت زبان مورد استفاده و حضور مجموعه‌ای نسبتاً ثابت از نهادهای انتظامی، امنیتی و قضایی می‌تواند خود موضوع بررسی قرار گیرد.

گزارش تفصیلی هرانا از بازه‌ی ۲۰ تیر تا ۱۰ مرداد ۱۴۰۵، یکی از روشن‌ترین تصاویر موجود از این روند را ارائه می‌کند. (۱) بر اساس داده‌های گردآوری‌شده در این گزارش، طی همین دوره‌ی کوتاه دست‌کم ۷۲ صفحه یا حساب پرمخاطب در شبکه‌های اجتماعی مسدود، توقیف یا از دسترس خارج شده‌اند، گردانندگان دست‌کم ۲۱ صفحه به انتشار تعهدنامه وادار شده‌اند و دست‌کم ۲۳ واحد صنفی نیز پلمب شده‌اند. هرانا تصریح می‌کند که این اعداد در مواردی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند و نباید آن‌ها را با یکدیگر جمع کرد. در عین حال، این آمار همه‌ی موارد را نیز دربر نمی‌گیرد. برای نمونه، پلیس در قزوین از برخورد با ۵۶ صفحه اینستاگرامی دیگر خبر داده و در رشت نیز حذف بیش از ۳۲۵۸ محتوای متعلق به صفحات ۳۲ واحد صنفی گزارش شده است؛ مواردی که به دلیل منتشر نشدن نام حساب‌ها در آمار اصلی هرانا محاسبه نشده‌اند.

تنوع گروه‌هایی که هدف این برخوردها قرار گرفته‌اند نیز اهمیت دارد. بر اساس همین گزارش، حدود ۲۵ مورد مربوط به بلاگرها و تولیدکنندگان محتوا، ۱۹ مورد مربوط به کسب و کارهای صنفی و خدماتی، ۱۰ مورد در حوزه‌ی مد و زیبایی، ۹ مورد ورزشی، پنج مورد هنری و موسیقی و چهار مورد مربوط به گردشگری و طبیعت‌گردی بوده است. این تنوع نشان می‌دهد که با پدیده‌ای محدود به یک حرفه یا یک شکل مشخص از فعالیت اجتماعی مواجه نیستیم.

زبان به‌کاررفته برای توجیه این اقدامات نیز قابل‌توجه است: «هنجارشکنی»، «منافی عفت»، «امنیت روانی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

جامعه»، «محتوای آسیب‌زای فرهنگی»، «تبلیغات ناسالم» و «معارض با اخلاق و عفت عمومی». مشکل حقوقی این واژگان فقط محافظه‌کارانه بودن آن‌ها نیست؛ مشکل اصلی قابلیت تفسیر بسیار گسترده‌ی آن‌هاست. هرچه تعریف تخلف مبهم‌تر باشد، مرز اختیار دستگاه مجری نیز انعطاف‌پذیرتر می‌شود و شهروند دشوارتر می‌تواند پیش‌بینی کند چه رفتاری مجاز و چه رفتاری ممنوع است.

از همین‌جا پرسش مرکزی این مقاله شکل می‌گیرد: چرا در شرایط کنونی و هم‌زمان با فروکش کردن نسبی گفتمان جنگ، فشار بر این حوزه‌های زندگی روزمره افزایش یافته است؟ آیا مسئله صرفاً حجاب اجباری و «عفت عمومی» است، یا با مرحله‌ای گسترده‌تر از کنترل اجتماعی روبه‌رو هستیم؟

فرض این مقاله آن است که برای فهم روند کنونی باید از دوگانه‌ی ساده‌ی «سرکوب/آزادی» فراتر رفت. جمهوری اسلامی هم‌چنان از ابزارهای کلاسیک سرکوب — بازداشت، زندان، احکام قضایی و مجازات‌های سنگین — استفاده می‌کند، اما در کنار آن‌ها مجموعه‌ای از ابزارهای کم‌صداتر نیز عمل می‌کنند: پلمب، اخطار صنفی، تعهدنامه، حذف محتوا، مسدودسازی صفحه، تهدید به لغو مجوز و انتقال مسئولیت کنترل رفتار شهروندان به صاحبان کسب‌وکارها.

در این سطح، مسئله دیگر فقط مجازات فرد پس از انجام یک عمل نیست؛ مسئله شکل دادن به رفتاری است که فرد پیش از هر مداخله‌ای انتخاب خواهد کرد.

از سرکوب مخالف به حکومت‌مندی بر زندگی روزمره

برای فهم این جابه‌جایی، مفهوم «حکومت‌مندی» در اندیشه‌ی میشل فوکو ابزار تحلیلی مفیدی فراهم می‌کند. قدرت در جامعه‌ی مدرن فقط در هیأت پلیس، زندان و فرمان مستقیم ظاهر نمی‌شود. یکی از مؤثرترین اشکال قدرت زمانی شکل می‌گیرد که افراد، قواعد مطلوب قدرت را در رفتار روزمره‌ی خود درونی کنند و پیش از آن‌که مأموری وارد شود، خودشان را تنظیم کنند. در چنین الگویی، هدف فقط مجازات نیست؛ تولید رفتار قابل پیش‌بینی است.

این تمایز برای فهم موج اخیر اهمیت دارد. اگر صاحب کافه به دلیل پوشش مشتری با خطر پلمب روبه‌رو شود، دیگر لازم نیست مأموری دائماً کنار هر میز حضور داشته باشد. صاحب کافه برای حفظ سرمایه، کارکنان و درآمد خود ناچار می‌شود بخشی از مسئولیت اجرای سیاست حکومت را بر عهده بگیرد. همین منطق درباره‌ی

تور گردشگری عمل می‌کند. اگر انتشار تصویر زنان بدون حجاب اجباری بتواند صفحه‌ی یک آژانس را مسدود کند، برگزارکننده‌ی تور در برنامه‌ی بعدی نه فقط درباره‌ی کیفیت سفر، بلکه درباره‌ی رفتار، پوشش و تصاویر مسافران نیز خواهد اندیشید. در مورد کسب‌وکار اینترنتی نیز وضع مشابه است. تولیدکننده‌ی محتوا پیش از انتشار عکس از خود می‌پرسد: آیا این تصویر می‌تواند مصداق «هنجارشکنی» شناخته شود؟ آیا ممکن است صفحه بسته شود؟ آیا سرمایه‌ای که طی چند سال برای جذب مخاطب ساخته‌ام از بین خواهد رفت؟ قدرت در این‌جا دیگر فقط بیرون فرد قرار ندارد. به محاسبات روزانه‌ی او وارد شده است.

برخی روایت‌های گردآوری‌شده توسط هرانا این سازوکار را ملموس‌تر می‌کنند. صاحبان بعضی صفحات گفته‌اند ابتدا تلفنی احضار شده، تلفن همراهشان بررسی شده و در مواردی مأمور با همان تلفن وارد حساب شده، محتوای مورد نظر را حذف و متن تعهدنامه را منتشر کرده است. در موارد دیگری نیز دستور حذف محتوا و انتشار تعهد از طریق تماس تلفنی ابلاغ شده است.

اهمیت تعهدنامه در همین جاست. تعهدنامه فقط یک متن اداری نیست. فرد باید در برابر مخاطبان خود اعلام کند که مرز تعیین‌شده از سوی قدرت را پذیرفته است. به این ترتیب، مجازات از امر خصوصی به نمایش عمومی انضباط تبدیل می‌شود.

اما این روند یک وجه حقوقی بسیار جدی نیز دارد. در نظام حقوقی مبتنی بر حاکمیت قانون، شهروند باید بتواند پیش‌بینی کند چه عملی ممنوع است، مبنای حقوقی محدودیت چیست، کدام مرجع دستور داده و چگونه می‌تواند به آن اعتراض کند. استفاده‌ی گسترده از اصطلاحات کشسانی مانند «هنجارشکنی» یا «آسیب فرهنگی» این قابلیت پیش‌بینی را کاهش می‌دهد.

ماده‌ی ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، که ایران نیز عضو آن است، امکان محدودکردن آزادی بیان را مطلقاً رد نمی‌کند، اما برای محدودیت شروط مشخصی در نظر می‌گیرد: محدودیت باید قانونی، برای هدفی مشروع، ضروری و متناسب باشد. در نتیجه، صرف ناخوشایند بودن یک بیان یا ناسازگاری آن با برداشت رسمی از اخلاق برای توجیه هر نوع محدودیتی کافی نیست. این همان جایی است که مسئله از سیاست فرهنگی به مسئله‌ی حقوق بشر تبدیل می‌شود.

اگر مرز ممنوعیت روشن نباشد، شهروند نه بر اساس قانون، بلکه بر اساس پیش‌بینی خواست قدرت رفتار خواهد کرد. و وقتی انسان دائماً مجبور باشد خطوط قرمز

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

نامرئی را حدس بزند، خودسانسوری دیگر یک تصمیم شخصی نیست؛ به بخشی از سازوکار حکمرانی تبدیل می‌شود.

از این منظر، موج اخیر را می‌توان حرکت از «کنترل از طریق مجازات» به سمت «کنترل از طریق نااطمینانی» نیز دانست. شهروند دقیقاً نمی‌داند چه زمانی و به چه دلیل ممکن است هدف قرار گیرد و همین عدم قطعیت می‌تواند دامنه‌ی رفتار او را محدودتر از یک ممنوعیت روشن کند.

این سازوکار یک پیامد دیگر نیز دارد: انتقال هزینه‌ی اجرای سیاست از حکومت به جامعه. پلیس لازم نیست همه‌ی زنان را در کافه‌ها کنترل کند؛ صاحب کافه این کار را انجام می‌دهد. لازم نیست تمام تورها زیر نظر مستقیم باشند؛ برگزارکننده‌ی تور می‌آموزد چه چیزهایی نباید دیده شوند. لازم نیست همه‌ی صفحات اینترنتی سانسور شوند؛ چند برخورد پر سر و صدا کافی است تا هزاران نفر محتاط‌تر شوند. قدرت در این حالت پراکنده می‌شود، اما ضعیف‌تر نمی‌شود. برعکس، از طریق خود جامعه عمل می‌کند.

کافه، حق بر شهر و منازعه بر سر فضای عمومی

کافه‌ها شاید روشن‌ترین نمونه برای دیدن این تحول باشند. در ۲۹ تیر ۱۴۰۵، دست‌کم هفت کافه‌رستوران در محدوده‌ی سنایی و ایرانشهر تهران پلمب شدند؛ جو کافه، ۱۴۰۱، سام کافه، دو بار، مان، نووک و تئوری. گزارش‌های منتشرشده درباره‌ی علت این اقدامات یکدست نبودند و از عدم رعایت «ثئونات اسلامی» و حجاب اجباری تا مسائل صنفی را دربر می‌گرفتند.

چند روز بعد، گزارش‌هایی از جمع‌آوری یا تخریب سکوها، باغچه‌ها و محل‌های نشستن مقابل برخی کافه‌های سنایی و جمع‌آوری نیمکت‌های ایرانشهر منتشر شد. به دلیل نبود اطلاعات کافی نمی‌توان با قطعیت گفت تمام این اقدامات بخشی از یک تصمیم واحد بوده‌اند، اما هم‌زمانی آن‌ها پرسشی فراتر از وضعیت چند واحد صنفی ایجاد می‌کند: آیا مسئله فقط تخلف کافه است، یا شکل خاصی از «جمع شدن» نیز مورد حساسیت قرار گرفته است؟

برای فهم این مسئله، مفهوم «حق بر شهر» هانری لوفور راهگشاست. شهر در این نگاه صرفاً مجموعه‌ی ساختمان‌ها، خیابان‌ها و زیرساخت‌هایی نیست که دولت یا شهرداری مدیریت می‌کند. شهر از طریق زندگی کسانی ساخته می‌شود که در آن حضور دارند. شهروند فقط مصرف‌کننده‌ی خدمات شهری نیست؛ با حضور،

معاشرت، فرهنگ، خاطره و روابط خود در تولید معنای شهر مشارکت می‌کند. بنابراین حق بر شهر فقط حق عبور از خیابان نیست؛ حق ماندن در شهر نیز هست. حق نشستن، حق دیده شدن، حق ملاقات کردن، حق ساختن رابطه، حق تجربه کردن تفاوت.

از همین منظر، کافه اهمیت پیدا می‌کند. کافه برای بسیاری از جوانان فقط محل نوشیدن قهوه نیست. فضایی است میان خانه و نهاد رسمی؛ جایی که فرد می‌تواند برای چند ساعت با دوستانش بنشیند، مطالعه کند، کار کند، موسیقی بشنود، رابطه‌ی عاطفی داشته باشد یا صرفاً در میان دیگران باشد. کافه را نباید رمانتیک کرد. بسیاری از کافه‌های تهران تجاری و طبقاتی‌اند و دسترسی به آن‌ها نیز برای همه‌ی شهروندان برابر نیست. اما این محدودیت، اهمیت اجتماعی آن‌ها را از بین نمی‌برد. در شهری که بسیاری از شکل‌های حضور جوانان در فضای عمومی تحت نظارت قرار دارد، کافه به یکی از فضاهای مهم معاشرت تبدیل شده است.

تهران از این منظر شهری یکدست نیست. می‌توان در آن از نوعی جغرافیای فرهنگی سخن گفت. برخی فضاها به فرهنگ رسمی، مذهبی و حکومتی نزدیک‌ترند؛ برخی محل حضور جوانان نسل زد (Z)، دانشجویان، هنرمندان، نویسندگان و گروه‌هایی با سبک زندگی متفاوت‌اند و میان این دو نیز طیف گسترده‌ای قرار دارد. نباید این تفاوت را به تقسیم‌بندی ساده‌ی «کافه حزب‌اللهی» و «کافه مخالف» تقلیل داد. چنین دوگانه‌ای واقعیت اجتماعی شهر را تحریف می‌کند. بسیاری از کسانی که در کافه‌های ایرانشهر یا سنایی می‌نشینند اساساً فعالیت سیاسی ندارند. اتفاقاً اهمیت مسئله در همین غیرسیاسی بودن آن است.

جامعه زمانی واقعاً متکثر است که انسان‌ها مجبور نباشند برای داشتن سبک زندگی متفاوت، ابتدا هویت سیاسی خود را توضیح دهند. کافه‌ی مذهبی باید حق فعالیت داشته باشد، همان‌گونه که کافه‌ای با موسیقی، پوشش و مشتریانی متفاوت باید از همان حق برخوردار باشد. مسئله‌ی حقوق بشری زمانی آغاز می‌شود که یکی از این سبک‌های زندگی از امنیت ساختاری بیش‌تری برخوردار باشد و دیگری دائماً در معرض اخطار، پلمب یا مداخله قرار گیرد. در این حالت، با چیزی فراتر از اختلاف فرهنگی روبه‌رو هستیم: نابرابری در حق برخورداری از شهر.

در این جا می‌توان مفهوم «حوزه‌ی عمومی» یورگن هابرماس را نیز وارد بحث کرد. حوزه‌ی عمومی در معنای گسترده، جایی است که انسان‌ها بیرون از ساختار رسمی دولت با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و درباره‌ی

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

امور مشترک، فرهنگ و زندگی خود سخن می‌گویند. کافه اروپایی تاریخی یکی از نمونه‌های کلاسیک چنین فضایی بوده است.

کافه‌های تهران را نمی‌توان به سادگی معادل آن تجربه‌ی تاریخی دانست، اما یک ویژگی مشترک وجود دارد: امکان ارتباط افقی. قدرت سیاسی معمولاً ارتباط عمودی را بهتر کنترل می‌کند. دولت با شهروند سخن می‌گوید، رسانه‌ی رسمی پیام تولید می‌کند و نهاد اداری دستور می‌دهد. اما ارتباط افقی میان شهروندان دشوارتر قابل کنترل است. کافه، کتاب‌فروشی، باشگاه، گروه طبیعت‌گردی و شبکه‌ی اجتماعی امکان همین ارتباط افقی را فراهم می‌کنند. از این منظر، حتی اگر در یک کافه هیچ گفتگوی سیاسی‌ای صورت نگیرد، آن فضا بخشی از ظرفیت جامعه برای ارتباط مستقل است.

جامعه‌ی مدنی نیز فقط سازمان ثبت‌شده‌ی حقوق بشری یا حزب سیاسی نیست. جامعه‌ی مدنی از هزاران رابطه‌ی کوچک ساخته می‌شود: گروه دوستان، انجمن محلی، کافه، باشگاه ورزشی، گروه کوهنوردی، کتاب‌فروشی، شبکه‌ی هنری و اجتماع اینترنتی. این روابط اعتماد می‌سازند و اعتماد سرمایه‌ی اجتماعی تولید می‌کند. سرمایه‌ی اجتماعی الزاماً علیه حکومت نیست، اما جامعه‌ای که شبکه و اعتماد مستقل دارد، در لحظه‌ی بحران توان کنش جمعی بیش‌تری نیز خواهد داشت. از همین‌جا می‌توان فهمید چرا «فضای عادی» ممکن است در نگاه امنیتی اهمیت پیدا کند. مسئله الزاماً این نیست که در کافه انقلاب طراحی می‌شود، بلکه در واقع جامعه در آن بدون حکومت با خودش ارتباط برقرار می‌کند.

از «زن، زندگی، آزادی» تا سیاست بدن؛ وقتی نافرمانی به زندگی عادی تبدیل می‌شود

هیچ تحلیلی از موج اخیر بدون توجه به جنبش «زن، زندگی، آزادی» کامل نیست. یکی از مهم‌ترین پیامدهای آن جنبش، صرفاً چند ماه اعتراض خیابانی نبود؛ تغییر رابطه‌ی بخش مهمی از جامعه با فرمان حکومتی بود. این تغییر را شاید بیش از هر جای دیگری بتوان در مسئله‌ی حجاب مشاهده کرد.

حجاب اجباری هم‌چنان در ساختار حقوقی جمهوری اسلامی وجود دارد، اما در زندگی واقعی شهرهای ایران، تعداد قابل‌توجهی از زنان تصمیم گرفته‌اند آن را کنار بگذارند. فاصله‌ای میان «قانون رسمی» و «هنجار اجتماعی در حال تغییر» ایجاد شده است. این فاصله برای حکومت مسئله‌ای بنیادی ایجاد می‌کند.

دولت می‌تواند قانونی داشته باشد، اما قانون فقط زمانی

قدرت اجتماعی دارد که یا مورد پذیرش قرار گیرد یا امکان اجرای مؤثر آن وجود داشته باشد. هنگامی که شمار بزرگی از مردم به‌صورت روزمره از یک قاعده عبور می‌کنند، مسئله دیگر فقط تخلف فردی نیست؛ اقتدار هنجاری قانون زیر سوال می‌رود.

در این‌جا مفهوم «زیست‌سیاست» فوکو اهمیت پیدا می‌کند. قدرت مدرن فقط بر قلمرو حکومت نمی‌کند؛ بدن، سلامت، جنسیت، جمعیت و شیوه‌ی زیستن نیز موضوع سیاست قرار می‌گیرند. در جمهوری اسلامی، حجاب از ابتدا فقط مسئله‌ی پوشاندن مو نبوده است. بخشی از نظم جنسیتی بوده که از طریق آن حضور زن در فضای عمومی تعریف و تنظیم شده است. جنبش «زن، زندگی، آزادی» این رابطه را به شکل بنیادین به چالش کشید. شعار آن نیز به همین دلیل فراتر از مطالبه‌ای محدود درباره‌ی پوشش رفت. مسئله‌ی «زندگی» در مرکز قرار گرفت: چه کسی درباره‌ی بدن و شیوه‌ی زیستن تصمیم می‌گیرد؟ پس از آن، نافرمانی از حجاب اجباری در بسیاری از نقاط از شکل کنش اعتراضی استثنایی به رفتار روزانه تبدیل شد، و این تغییر شاید برای قدرت از اعتراض موقت دشوارتر باشد. تجمع خیابانی را می‌توان متفرق کرد، رهبر سیاسی را می‌توان بازداشت کرد یا یک سازمان را می‌توان ممنوع کرد. اما چگونه می‌توان میلیون‌ها تصمیم روزانه را کنترل کرد؟

پاسخ عملی را می‌توان در بخشی از سیاست‌های کنونی دید: اگر کنترل مستقیم همه‌ی افراد دشوار است، محیط اجتماعی پیرامون آن‌ها کنترل می‌شود. کافه باید حجاب مشتری را کنترل کند. تور باید تصویر مسافر را کنترل کند. فروشگاه باید مدل خود را کنترل کند. باشگاه باید پوشش ورزشکار را کنترل کند. صفحه‌ی اینترنتی باید آن‌چه دیده می‌شود کنترل کند. به این ترتیب، کنترل از بدن زن به شبکه‌ای که او در آن زندگی می‌کند منتقل می‌شود.

نمونه‌ی آژانس گردشگری دالاهو از همین منظر قابل‌توجه است. صفحه‌ی اینستاگرام این آژانس پس از انتشار تصاویری از زنان بدون حجاب اجباری در تورها مسدود شد و محتوای صفحه حذف شد. چند فعال و مجموعه‌ی دیگر در حوزه گردشگری نیز در فهرست برخوردهای ثبت‌شده قرار داشتند. این سیاست یک پیام روشن برای صاحبان کسب‌وکار دارد: هزینه‌ی رفتار مشتری ممکن است به شما منتقل شود.

از نظر حقوق بشری، این مسئله بسیار فراتر از حجاب است. وقتی یک کسب‌وکار به دلیل پوشش مشتری تعطیل یا صفحه‌اش مسدود می‌شود، آزادی فردی،

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

برابری جنسیتی و حق معیشت به یکدیگر گره می‌خورند. فشار بر زن از طریق فشار بر محیط اجتماعی او بازتولید می‌شود. در نتیجه، دیگر فقط پلیس نیست که حجاب را اجرا می‌کند؛ صاحب کافه، مدیر تور، فروشنده و کارفرما نیز زیر فشار قرار می‌گیرند تا بخشی از همان سیاست را اجرا کنند. این همان نقطه‌ای است که سیاست بدن به سیاست اجتماعی تبدیل می‌شود. اما سوی دیگر ماجرا نیز اهمیت دارد. جامعه‌ی ایران پس از «زن، زندگی، آزادی» صرفاً جامعه‌ای سرکوب‌شده نیست؛ جامعه‌ای تغییرکرده نیز هست. این تفاوت مهم است. تمرکز صرف بر سرکوب گاهی عاملیت جامعه را از تحلیل حذف می‌کند. اگر حکومت مجبور است برای اجرای حجاب اجباری هزینه‌ی بیش‌تری بپردازد، یکی از دلایل آن این است که مقاومت اجتماعی نیز گسترش یافته است. زنانی که بدون حجاب اجباری در خیابان حضور دارند صرفاً «موضوع سرکوب» نیستند؛ با رفتار روزمره‌ی خود مرزهای فضای عمومی را نیز تغییر داده‌اند. این عاملیت را در کافه، هنر، موسیقی، شبکه‌ی اجتماعی و سبک زندگی نسل جدید نیز می‌توان دید. از این منظر، آنچه جریان دارد رابطه‌ی یک‌طرفه میان قدرت و جامعه نیست؛ کشمکش دائمی بر سر تعریف امر عادی است. حکومت تلاش می‌کند یک هنجار را بازگرداند. جامعه بخشی از آن هنجار را دیگر عادی نمی‌داند. و شاید مهم‌ترین میدان این کشمکش نه پارلمان و نه خیابان اعتراض، بلکه خود زندگی روزمره باشد.

وضعیت نه‌جنگ، نه‌صلح؛ از سرکوب اعتراض تا مدیریت امکان اعتراض

پرسش اصلی هم‌چنان باقی است: چرا اکنون؟

برای پاسخ قطعی به این سوال به اطلاعات درونی درباره‌ی روند تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی نیاز است که در دسترس عمومی نیست. بنابراین هر توضیحی در این بخش باید به عنوان تحلیل و نه فکت قطعی خوانده شود. با این حال، وضعیت نه‌جنگ، نه‌صلح می‌تواند بخشی از پاسخ را توضیح دهد.

در دوره‌ی جنگ یا تهدید فوری خارجی، حکومت‌ها معمولاً با مسئله‌ی انسجام داخلی روبه‌رو هستند. حتی نظام‌های اقتدارگرا ممکن است برای مدتی برخی شکاف‌های اجتماعی را کم‌رنگ کنند یا در اجرای بعضی سیاست‌ها انعطاف بیش‌تری نشان دهند. زیرا در لحظه‌ی تهدید خارجی، تولید تصویر «ملت واحد» اهمیت پیدا می‌کند. اما با فروکش کردن تهدید فوری، شکاف‌های داخلی دوباره به سطح بازمی‌گردند.

برای جمهوری اسلامی، این شکاف‌ها کم نیستند؛ بحران

اقتصادی، نارضایتی نسلی، مسئله‌ی زنان، فاصله‌ی فرهنگی، کاهش اعتماد عمومی و تجربه‌ی چندین موج اعتراضی. در چنین شرایطی، سیاست امنیتی می‌تواند از واکنش به اعتراض به پیشگیری از شرایط شکل‌گیری اعتراض حرکت کند.

این تمایز مهم است. سرکوب واکنشی زمانی رخ می‌دهد که مردم به خیابان آمده‌اند و حکومت برای متفرق کردن آن‌ها نیرو می‌فرستد. کنترل پیشگیرانه پیش از آن آغاز می‌شود. فضای تجمع محدود می‌شود. شبکه‌ی پرمخاطب تحت فشار قرار می‌گیرد. اجتماعات غیررسمی حساس می‌شوند. هزینه‌ی اقتصادی نافرمانی افزایش می‌یابد. و افراد به کنترل خود سوق داده می‌شوند. در این جا هدف لزوماً سرکوب «اعتراض موجود» نیست؛ مدیریت «امکان اعتراض آینده» است.

نمونه‌ی نیما تکی‌دو از این جهت جالب است. او فعال سیاسی شناخته‌شده‌ای نیست و محتوای اصلی‌اش نیز سیاسی نیست. با این حال، گردهمایی گسترده هوادارانش در ایران‌مال واقعیتی درباره‌ی جامعه جدید ایران را آشکار کرد: یک فرد می‌تواند بدون تلویزیون، حزب، مسجد یا سازمان رسمی شبکه‌ای، صدها هزار یا میلیون‌ها مخاطب بسازد و شمار بزرگی از جوانان را به حضور در یک مکان ترغیب کند.

این تجمع را نباید سیاسی نامید. اما «ظرفیت جمع شدن» از منظر جامعه‌شناسی سیاسی مهم است. در جامعه‌ی شبکه‌ای، قدرت بسیج دیگر الزاماً از سازمان سلسله‌مراتبی نمی‌آید. شبکه‌های افقی نیز قادرند در مدت کوتاهی افراد را به هم متصل کنند.

این مسئله برای نسل زد، اهمیت ویژه‌ای دارد. بخش بزرگی از مرجعیت فرهنگی این نسل بیرون از نهادهای رسمی شکل گرفته است. موسیقی، مد، طنز، زبان، چهره‌های مشهور و حتی تصور موفقیت الزاماً از صداوسیما یا مدرسه نمی‌آید. دولت هم‌چنان قدرت سیاسی و امنیتی عظیمی دارد، اما انحصار فرهنگی آن به‌شدت فرسوده شده است. این وضعیت نوعی عدم تقارن ایجاد می‌کند: دولت ابزارهای سخت قدرت را در اختیار دارد، اما جامعه در حوزه‌ی فرهنگ و شبکه‌های اجتماعی توان تولید معنا و رابطه‌ی مستقل پیدا کرده است.

در چنین شرایطی، وسوسه‌ی تبدیل مسئله فرهنگی به مسئله‌ی امنیتی افزایش می‌یابد. اما این سیاست با پارادوکسی جدی روبه‌روست. هرچه حکومت برای جلوگیری از سیاسی شدن جامعه بیش‌تر در زندگی روزمره مداخله کند، همان زندگی روزمره بیش‌تر سیاسی می‌شود. صاحب کافه‌ای که فقط می‌خواهد کسب‌وکارش

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

را اداره کند، وقتی به دلیل پوشش مشتری پلمب می‌شود، تجربه‌ی مستقیمی از قدرت سیاسی پیدا می‌کند. زنی که فقط می‌خواهد درباره‌ی بدن خود تصمیم بگیرد، ناگهان در برابر دستگاه حقوقی و انتظامی قرار می‌گیرد. نوجوانی که صفحه‌ی تولیدکننده‌ی محتوای محبوبش بسته می‌شود، سانسور را نه در نظریه‌ی سیاسی، بلکه در تجربه‌ی روزمره لمس می‌کند. مدیر تور گردشگری نیز ممکن است بدون هیچ فعالیت سیاسی، ناگهان خود را در مرز یک پرونده‌ی امنیتی یا قضایی ببیند. به این ترتیب، حکومت با امنیتی کردن زندگی روزمره می‌تواند دامنه‌ی تجربه‌ی سیاسی را به گروه‌هایی گسترش دهد که اساساً قصد ورود به سیاست نداشته‌اند.

این همان تناقض کنترل اقتدارگرایانه است: سیاستی که برای غیرسیاسی کردن جامعه طراحی می‌شود، می‌تواند خود به سیاسی شدن جامعه کمک کند.

موخره

موج اخیر برخورد با کافه‌ها، تورهای گردشگری، بلاگرها، کسب‌وکارهای اینترنتی و صفحات شبکه‌های اجتماعی را نمی‌توان صرفاً با یک علت توضیح داد. حجاب اجباری بخشی مهم از آن است، نگرانی امنیتی بخش دیگری و تلاش برای بازسازی اقتدار اجتماعی نیز در تحلیل آن جای دارد. در عین حال، بدون دسترسی به اسناد داخلی حکومت نباید همه‌ی این رخدادها را محصول یک «طرح واحد» اعلام کرد.

اما حتی با رعایت این احتیاط، الگوی موجود قابل چشم‌پوشی نیست. آنچه اهمیت دارد، تغییر در سطح و شیوه مداخله است. قدرت از خیابان به کافه می‌رود. از کافه به صفحه‌ی اینستاگرام. از صفحه به تلفن همراه. از تلفن همراه به تصمیم فرد پیش از انتشار یک تصویر. و از آن‌جا به ذهن شهروند.

در این مرحله، کنترل دیگر فقط زمانی رخ نمی‌دهد که مأمور در برابر فرد ایستاده باشد. فرد ممکن است پیش از حضور مأمور، خودش را محدود کند. این همان جایی است که مسئله‌ی حقوق بشر اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. حقوق بشر فقط درباره‌ی زندانی سیاسی، شکنجه یا اعدام نیست؛ هرچند این‌ها از شدیدترین اشکال نقض حقوق بشرند. حقوق بشر هم‌چنین درباره‌ی کیفیت زندگی عادی انسان است: این‌که آیا زن می‌تواند درباره‌ی پوشش خود تصمیم بگیرد؛ آیا جوان می‌تواند با دوستانش در فضای عمومی جمع شود؛ آیا صاحب کافه مجبور است مأمور کنترل مشتری باشد؛ آیا یک کسب‌وکار اینترنتی می‌تواند بدون ترس از حذف ناگهانی فعالیت کند؛ و

آیا شهروند می‌داند دولت بر اساس چه قانونی و تا کجا می‌تواند در زندگی او مداخله کند.

در این معنا، مسئله‌ی اصلی موج اخیر تعداد کافه‌های پلمب‌شده نیست؛ مسئله مرز میان دولت و جامعه است. از یک سو ساختاری سیاسی قرار دارد که هم‌چنان می‌خواهد درباره‌ی بخش مهمی از زندگی عمومی و خصوصی شهروندان تعیین تکلیف کند؛ از سوی دیگر جامعه‌ای قرار دارد که در سال‌های اخیر —به‌ویژه پس از «زن، زندگی، آزادی»—، در بسیاری از حوزه‌ها از نظم رسمی فاصله گرفته است. این فاصله فقط سیاسی نیست؛ نسلی، فرهنگی و اجتماعی نیز هست.

در تهران امروز می‌توان در فاصله‌ی چند خیابان با جهان‌های اجتماعی متفاوت روبه‌رو شد: فضایی مذهبی و نزدیک به فرهنگ رسمی، کافه‌ای با جوانان نسل زد، کتاب‌فروشی‌ای با مخاطبان روشنفکر، باشگاهی با شبکه‌ی خاص خود و مجموعه‌ای که مخاطبان سنتی‌تری دارد.

در یک نظم دموکراتیک، وجود این تفاوت‌ها مسئله نیست؛ نشانه‌ی زندگی اجتماعی است. مسئله زمانی آغاز می‌شود که قدرت سیاسی بخواهد تعیین کند کدام یک از این جهان‌ها حق بیشتری برای حضور دارد. حق بر شهر، آزادی بیان و حق حریم خصوصی دقیقاً برای حفاظت از همین تکثر معنا پیدا می‌کنند. آزادی فقط حق کسانی نیست که سبک زندگی‌شان مورد تأیید حکومت یا اکثریت است؛ آزادی زمانی معنا دارد که تفاوت نیز بتواند بدون ترس زندگی شود.

از این منظر، شاید مهم‌ترین تحول سال‌های اخیر ایران این باشد که بخش‌هایی از جامعه پیش از تغییر ساختار سیاسی، زندگی خود را تغییر داده‌اند. زنان منتظر اصلاح قانون نمانده‌اند تا درباره‌ی پوشش خود تصمیم بگیرند. نسل جدید منتظر اصلاح رسانه‌ی رسمی نمانده تا فرهنگ خود را تولید کند. کسب‌وکارهای کوچک منتظر ساختارهای سنتی نمانده‌اند تا شبکه‌ی اقتصادی خود را بسازند. جوانان نیز برای ایجاد رابطه‌ی اجتماعی الزاماً به نهادهای رسمی نیاز ندارند. همین تغییر، مسئله‌ی حکومت را دشوارتر کرده است.

اعتراض خیابانی را می‌توان با زور متوقف کرد، اما تغییر اجتماعی را نمی‌توان با همان ابزار به عقب بازگرداند. می‌توان کافه‌ای را پلمب کرد، اما نمی‌توان تجربه‌ی نسلی را که در آن کافه شکل گرفته پلمب کرد. می‌توان یک صفحه را بست، اما نمی‌توان نیاز میلیون‌ها انسان به ارتباط را از بین برد. می‌توان زنی را به دلیل پوشش تحت فشار قرار داد، اما نمی‌توان به سادگی جامعه را به نقطه‌ای بازگرداند که آن پوشش بدون پرسش پذیرفته می‌شد.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

افراد به کنترل فضاها و شبکه‌ها گسترش می‌یابد؛ آیا صاحبان کسب‌وکار بیش از پیش مسئول رفتار مشتریان می‌شوند؛ آیا مفاهیم مبهمی مانند «هنجارشکنی» جای قواعد روشن حقوقی را می‌گیرند؛ و آیا زندگی روزمره بیش از گذشته به قلمرو مداخله‌ی نهادهای امنیتی و انتظامی تبدیل می‌شود. زیرا محدود شدن آزادی همیشه از زندان آغاز نمی‌شود؛ گاهی بسیار پیش‌تر آغاز شده است: از لحظه‌ای که انسانی پیش از انتخاب لباس، انتشار یک عکس، دعوت دوستانش به یک کافه یا برنامه‌ریزی یک سفر، ابتدا از خود می‌پرسد: «حکومت درباره‌ی این انتخاب چه خواهد گفت؟» وقتی چنین پرسشی به بخشی دائمی از زندگی روزمره تبدیل شود، کنترل دیگر فقط بر خیابان اعمال نمی‌شود؛ به درون زندگی انسان راه یافته است.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

پانوش:

۱- از مسدودسازی صفحات تا پلمب کافه‌ها؛ موج تازه‌ی فشار بر فضای مجازی و عرصه‌ی عمومی، خبرگزاری هرانا، ۱۰ مردادماه، ۱۴۰۵.

به همین دلیل، موج کنونی را شاید بتوان نشانه‌ی قدرت حکومت دانست، اما هم‌زمان نشانه محدودیت آن نیز هست. قدرت دارد، چون می‌تواند ببندد، حذف کند و مجازات کند. محدودیت دارد، چون مجبور است این کار را بارها تکرار کند. نزاع اصلی در نهایت بر سر قهوه، روسری یا اینستاگرام نیست؛ بر سر این است که چه کسی حق دارد «زندگی عادی» را تعریف کند: دولت یا جامعه؟ و شاید دقیقاً به همین دلیل است که یک کافه‌ی کوچک در خیابان ایرانشهر می‌تواند به موضوعی حقوق بشری تبدیل شود؛ نه به این دلیل که الزاماً در آن‌جا فعالیت سیاسی صورت می‌گیرد، بلکه به این دلیل که حق انسان برای نشستن، دیده شدن، رابطه ساختن و متفاوت زندگی کردن، خود بخشی از معنای آزادی است. اگر این حق تنها تا زمانی پذیرفته شود که با سبک زندگی مورد تأیید قدرت سازگار باشد، دیگر با حق روبه‌رو نیستیم؛ با امتیازی مشروط روبه‌رو هستیم. حقوق بشر از نقطه مقابل آغاز می‌کند: دولت باید محدودیت خود را توجیه کند، نه این‌که شهروند برای آزادی عادی خود دائماً دلیل بیاورد.

از این منظر، آن‌چه باید در ماه‌های آینده با دقت ثبت و پیگیری شود فقط تعداد پلمب‌ها، احضارها و صفحات مسدود شده نیست. باید دید آیا کنترل از رفتار مشخص



عکس از نیویورک تایمز



اجتماعی

■ فتح سنگر به سنگر حق انتخاب سبک زندگی

پیشروی جامعه در برابر محدودیت‌ها

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

مجید شیعه‌علی
فعال مدنی



انقلاب مانند آیت‌الله طالقانی تا تجمع گسترده‌ی زنان در هشتم مارس طیف گسترده‌ای را شامل می‌شد. سبک مقاومت نیز متفاوت بود. از چانه‌زنی صاحبان تصمیم با نیروهای درون حاکمیت تا نافرمانی مدنی به‌طور گسترده وجود داشت. هرچه فضای سیاسی کشور تحت‌تأثیر جنگ خارجی و اقدام مسلحانه‌ی سازمان‌های داخلی بسته‌تر می‌شد، فرصت سرکوب تنوع در سبک زندگی نیز افزایش می‌یافت.

گویا این دو، پروژه‌هایی به‌هم‌پیوسته بودند. خالص‌سازی و یک‌دست‌سازی فضای سیاسی و حذف هرگونه تکثر در آراء، با تلاش برای یک‌دست‌سازی سبک زندگی شهروندان همراه بود؛ به این معنا که حکمرانان با برقراری اقتدارگرایی جدید، پس از فضای باز پس از انقلاب نیاز داشتند که این پیام را به شهروندان بدهند که ایشان در روزمره‌ی خود نیز باید یک‌دست شدن جامعه را در لحظه تجربه کنند و بپذیرند. به روایت واتسلاف هاول، برای تداوم چنین نظامی ضرورتی نداشت که شهروندان این قیدوبندها را باور داشته باشند؛ صرف تبعیت و گرفتارشدن فرد در چنبره‌ی دروغ، نیاز حاکمیت اقتدارگرا را برآورده می‌ساخت.

این مدل جدید از سبک زندگی، هیچ مبنای فکری نداشت. بسیاری از دستورهای آن برآمده از فقه نبود. به‌طور مثال محدودیت‌های پوشش آستین کوتاه یا کراوات برای مردان هیچ مبنای فقهی نداشت و یا به عکس، انقلابی شدن موسیقی، غنا را که در فقه حرام است نیز غسل تعمید اسلامی می‌داد. حتی ریشه در سنت نیز نداشت. پوشش‌های محلی و رنگی به‌طور سنتی در میان اقوام مختلف زنان ایرانی از گذشته رایج بود و به‌طور سنتی همه‌ی زنان در ایران حجاب شرعی را به‌طور دقیق آن از گذشته رعایت نمی‌کردند و پوشش‌هایی مانند مانتو، مقنعه و غیره برساخته‌ی وضع جدید بود. حتی بسیاری از این‌ها با ایدئولوژی‌هایی مانند مارکسیسم نیز تطابق نداشت. به‌عنوان مثال، نوشیدن الکل در حکومت‌های مارکسیستی محدودیتی ندارد.

به نظر می‌رسد معیار تنظیم قواعد بود؛ سرخوردگی یک طبقه‌ی اجتماعی گسترده بود که هرچند در انقلاب مشارکت نداشت اما پس از انقلاب امور را در دست گرفته بود. تحولات اقتصادی و اجتماعی دهه‌ی چهل و پنجاه شمسی، منجر به مهاجرت گسترده از روستاها به کلان‌شهرها و ایجاد حاشیه‌نشینی‌های گسترده و

حلبی‌آبادی‌ها گردید. این بی‌جاشدگی جغرافیایی و وجود شکاف اقتصادی گسترده و همراه با آن تفاوت عمده در سبک زندگی منجر به خشم گسترده نسبت به تمامی مصادیق لایه‌های بالاتر اجتماعی شد. آنان کراوات، موسیقی، مصرف الکل و حتی آراستگی و استفاده از عطر را به نمادهایی از سبک زندگی غربی تبدیل کردند و تبدیل به پایگاه اجتماعی گسترده‌ی روحانیت پس از انقلاب شدند تا هم سبک زندگی را محدود سازند، هم جبهه‌ها را پر کنند و هم جریان‌های سیاسی دیگر را سرکوب کنند.

پایان جنگ، افزایش رشد اقتصادی، تلاش‌های نخبگان سیاسی و فرهنگی، مقاومت جامعه، تأثیر ابزارهای رسانه‌ای جدید مانند ویدئو و غیره، فشار اجتماعی گسترده‌ای را در جهت تغییر تدریجی محدودیت‌های سبک زندگی اعمال کرد. یکی از محل‌های تخلیه‌ی این فشار اجتماعی تغییر دولت در دوم خرداد هفتادوشش بود که شعارهایی در این خصوص را نیز مطرح می‌کرد. اما آن‌چه موثرتر از هر روش مبارزه‌ی دیگری تغییرات را محقق می‌ساخت نافرمانی مدنی شهروندان بود.

نافرمانی مدنی و حضور میانه‌روها درون حاکمیت، جهانی‌سازی و بسیاری مولفه‌های دیگر آرام‌آرام، محدودیت‌های سبک زندگی مورد توجه حاکمیت را سنگ‌به‌سنگ عقب‌تر برد. تا پیش از ۱۴۰۱، از آستین کوتاه برای مردان تا دستگاه پخش فیلم خانگی و دریافت‌کننده‌های امواج ماهواره‌های تلویزیونی آزادسازی شد. در آخرین گام، با آغاز کارزار اعتراضی مهسا، نافرمانی مدنی به فاز جدیدی از مبارزه وارد شد. زنان ایرانی، در اقدامی نمادین روسری‌ها را در آتش سوزاندند و تبعیت از قانون حجاب اجباری را کنار گذاشتند.

هرچند، اعتراضات خیابانی پس از چند ماه به خاطر سرکوب گسترده به پایان رسید و مطالبه‌ی تغییر ساختار سیاسی که بر مطالبه‌ی کنار گذاشتن قانون حجاب اجباری اضافه شده بود کنار رفت، اما نافرمانی مدنی ادامه یافت و به نظر می‌رسد در یک تعقیب‌وگریز چندساله سنگ‌های بسیاری را نیز فتح کرده است. در واقع در کارزار مهسا، نافرمانی مدنی پیروز شد و مقاومت مدنی شکست خورد. تفاوت این دو در چیست؟

مراد از نافرمانی مدنی آن است که، شهروندان یک قانون را عادلانه نمی‌دانند و در جهت ایجاد فشار برای

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

تغییر، آن قانون را اجرا نمی‌کنند. نافرمانی مدنی، کنشی مبتنی بر قانون‌گرایی است. به این معنا که افرادی که دست به نافرمانی مدنی می‌زنند کلیت قانون اساسی و قوانین و نظم حاکم را می‌پذیرند و صرفاً در برابر آن قانون ناعادلانه ایستادگی می‌کنند. برای مثال وقتی شهروندان ایالات متحد در نیمه‌ی نخست قرن نوزدهم تصمیم می‌گیرند اگر آفریقایی‌تباری را یافتند که از اسارت فرار کرده طبق قانون او را به حکومت و صاحبانش بازپس ندهند و یا زمانی که آفریقایی‌تباران این کشور یک سده پس از آن تصمیم می‌گیرند از امکانات اختصاصی سفیدپوستان استفاده کنند، نافرمانی مدنی می‌کنند.

اما مقاومت مدنی، کنشی است جمعی که شهروندان به‌طور خشونت‌پرهیز تلاش می‌کنند ساختار سیاسی کشور را با اعتراض خود دچار تغییر کنند. برخلاف نافرمانی مدنی که می‌توان به‌طور فردی انجام داد، مقاومت مدنی کنشی جمعی است. تفاوت دیگر آن است که مقاومت مدنی الزاماً قانون را نقض نمی‌کند هرچند می‌توان گونه‌هایی از نافرمانی مدنی را با هدف پیشبرد مقاومت مدنی به کار گرفت اما اقدامات اعتراضی جمعی کاملاً قانونی وجود دارد. به‌طور مثال زمانی که زنان در شیلی با ملاقه بر روی قابلمه‌های خود می‌کوبیدند و سروصدا فضای شهر را پر می‌کرد اقدام غیرقانونی نمی‌کردند اما دست به مقاومت مدنی می‌زدند. در اصلی‌ترین تفاوت هدف به‌کلی متفاوت است. در حالی که نافرمانی مدنی، یک قانون را هدف قرار می‌دهد، مقاومت مدنی می‌خواهد ساختار سیاسی را دچار تغییر کند و به همین سبب حکمرانان در عمل تهدید به محدودیت قدرت یا حذف از قدرت می‌شوند. یک مقاومت مدنی پیروز هم می‌تواند نتایج انقلابی داشته باشد هم می‌تواند نتایج اصلاحی ایجاد کند. در کشور ما تغییر ساختار به‌طور انقلابی از طریق مقاومت مدنی در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد و تغییر اصلاحی در موج نخست مشروطه و قیام سی تیر ماه در حمایت از اصلاحات مورد نظر دکتر مصدق انجام شد.

به همین سبب است که می‌توان ردپای هر دوی این پروژه‌ها را در تلاش‌های جامعه‌ی ما در سال‌های اخیر یافت. هم مقاومت مدنی برای تغییر ساختار سیاسی به تکرار یافت می‌شود و هم نافرمانی مدنی برای تغییر قوانین ناقض آزادی سبک زندگی به یک مبارزه‌ی روزمره تبدیل شده است. اما آن‌چه در این‌جا دیده می‌شود تفاوت محسوس در نتایج است. مقاومت

مدنی در امواج مختلف از ۱۸ تیر، جنبش سبز، دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸، دی‌ماه ۹۸، کارزار مهسا، دی‌ماه ۱۴۰۴ سرکوب شده است. اما نافرمانی مدنی هرچند به پیروزی نهایی و قطعی نرسیده است اما گام‌به‌گام به پیش آمده است.

هرچند در توضیح موفقیت یکی و شکست دیگری می‌شود به عوامل متعددی اشاره کرد اما سه تفاوت بسیار موثر و برجسته‌اند. یکی تفاوت در هدف است. یک حاکمیت اقتدارگرا آخرین چیزی که حاضر است واگذار کند قدرت است. بنابراین در برابر سایر خواسته‌ها راحت‌تر عقب‌نشینی خواهد کرد. دوم، توان اجرای موثر اعتراض است. نافرمانی مدنی در عصر رسانه‌های اجتماعی و اینترنت نیازمند سازمان‌دهی گسترده نیست و همین‌که افراد همراهی دیگران را با این نافرمانی در رسانه‌های اجتماعی ببینند، به مشارکت در آن ترغیب می‌شوند؛ ضمن آنکه اجرای چنین کنشی به‌صورت فردی نیز امکان‌پذیر است. سوم، تأکید بیش‌تر نسل‌های جدید بر سبک زندگی به جای آرمان‌هایی مانند دموکراسی‌خواهی است. این تغییر اولویت‌ها باعث می‌شود هزینه‌ی بیش‌تری را برای آزادی در سبک زندگی به جان بخرند.

این مطالبه‌ی گسترده‌ی آزادی سبک زندگی با مقاومت روزمره حاکمیت و پایگاه اجتماعی آن مواجه است. حاکمیت در ایران در چند ماه گذشته پس از آن‌که فضای جنگی را به یک مرض مزمن تبدیل کرده است، موج جدیدی از سرکوب آزادی‌های سبک زندگی را نیز آغاز کرده است. ایشان از سبک زندگی کافه‌نشینی تا موتورسواری زنان را هدف سرکوب خود قرار داده‌اند. این سرکوب‌ها، به‌وضوح تلاش‌هایی از پیش شکست‌خورده به نظر می‌رسد. هرچند هزینه‌های سنگینی به شهروندان وارد می‌سازند اما تنوع و تکرار سبک‌های زندگی در ایران به مرحله‌ای رسیده است که نمی‌توان آن را با اقدامات محدودکننده‌ی حکومت سرکوب کرد. بنابراین، آن‌چه باید در دستور کار قطعی حاکمیت قرار گیرد به رسمیت شناختن تفاوت‌های سبک زندگی در کشور است. هرچند می‌توان حدس زد حکمرانان تصور می‌کنند هم‌چنان که یک‌دست‌سازی فرهنگی و سیاسی به همراه هم بر جامعه‌ی ما تحمیل شد، رفع این یک‌دست‌سازی و پذیرش رسمی تکرار در عرصه‌ی فرهنگ لاجرم در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی هم تکرار می‌شود و به همین جهت تا آخرین سنگر دست به مقاومت می‌زنند.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



عکس از خبرگزاری آنا

اجتماعی

■ نبرد خرده فرهنگ‌ها بر سر شهر

چرا ارائه خدمات به کانون سیاستگذاری تبدیل شده است؟

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

رها آزادی
روزنامه‌نگار



قرار گرفته بود و سختگیری‌های پیشین تا حدی تعدیل شده بود. در این دو-سه سال به نظر می‌رسید که بگیر و ببندها محدودتر شده و هرچند ممکن بود هر از گاه چند ون گشت ارشاد در خیابانی دیده شود و یا حمله‌ای به فرد یا مکانی صورت گیرد، سیاستی غالب به

پس از آتش‌بس در ایران، سیاستگذاری عمومی به‌ویژه در خصوص فضاهای عمومی و مشاغل خدماتی دستخوش تغییرات گسترده‌ای شد. پس از سال ۱۴۰۱، با قدری کجدار و مریز، سیاستی که علی‌مطهری از آن با عنوان «سعه صدر نظام» یاد می‌کرد در دستور کار

نظر نمی‌آمد.

سال ۱۴۰۴ نقطه‌ی عطفی بود در تاریخ ایران. ابتدا جنگ ۱۲ روزه و تجاوز نظامی به ایران نهادهای سیاستگذار امنیتی را به شوک فرو برد و محصول آن، در کنار کنش‌هایی که جهت‌گیری غیر از مطالبات مدنی هم داشت، مانند فراخوان‌های دی‌ماه، نوید سختگیری مضاعف می‌داد. اما در نهایت تجاوز نظامی بعدی که از اسفند آغاز شد براءت استهلالی بود که آینده را نشان می‌داد: «تیتراژ یک فیلم ترسناک»!

دی‌ماه ۱۴۰۴ و نگرانی از فتح خیابان‌ها به دست مخالفین، در کنار نعل وارونه‌ی اسرائیل که با هدف گرفتن نیروهای امنیتی شهری مانند کلانتری‌ها، پایگاه‌های بسیج و ایست-بازرسی‌ها، این پیام را می‌داد که گویی برنامه‌ای برای شهرها دارد، مسئولین امنیتی ایرانی را به اندیشه‌ی تسخیر پیشدستانه‌ی خیابان‌ها انداخت. چندی قبل محمداقرا قالیباف رئیس مجلس این ایده را به خودش و علی لاریجانی منتسب کرد.

حضور گروهی از مردم — که در این مطلب با اغماض از آن‌ها با عنوان خرده‌فرهنگ حامی نظام یاد می‌کنیم — ابزار تبلیغی و در عین حال سدی در برابر تسخیر خیابان به دست مخالفین بود. شاید بزرگ‌ترین دستاورد این تاکتیک، چهارشنبه‌سوری در اواخر اسفند و در بحبوحه‌ی جنگ بود که در پیش از آن سخن از برنامه‌ی گروه‌های مخالف برای استفاده از این شب می‌شد. عناوینی عجیب مانند مردم مبعوث شده — که معلوم نبود مردم را حامل وحی بعدی یا مردگانی از رستاخیز رهیده می‌دید — در کنار تبلیغات گسترده‌ی تلویزیونی و تعبیه‌ی جایگاه‌هایی نیمه‌دائمی در اماکن شهری برای حضور این خرده‌فرهنگ، در ادامه و تا همین امروز در اواخر تابستان ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که قرار است تسلط این خرده‌فرهنگ در جامعه تثبیت شود. به نظر می‌رسد که سیاست‌های برتری‌طلبانه‌ی خرده‌فرهنگی به دهه‌ی شصت باز می‌گردد؛ زمانی که تعلق به یک خرده‌فرهنگ تنها راه رفتن به دانشگاه، یافتن شغل و حتی دریافت وام بانکی باشد.

تا این‌جا این مطلب احتمالاً نگرش این مطلب را دریافته‌اید: در این مطلب به دنبال یافتن نبردی میان خرده‌فرهنگ‌ها خواهیم بود. آن‌چه که در طی سال‌ها بیش‌تر به نظر می‌رسید که توسط طبقه‌ی متوسط مدرن شهری به دست آمده بود، در حال بازگشت سریع قهقرای به عقب بود. با این‌که اوایل تصاویری از زنانی با پوشش‌هایی غیر از آن‌چه خرده‌فرهنگ حامی نظام می‌پسندید از تلویزیون پخش می‌شد و چند زمانی از ادبیات ملی با لحن روضه‌خوانی در قالب سرودهایی که با عجله ساخته شده — مانند تورستم تهمت‌نی و غیره — در جمع‌های شبانه خوانده می‌شد، قابل پیش‌بینی بود که از جایی به بعد خرده‌فرهنگ حامی نظام به تنظیمات پیشین بازگشته، مردم مبعوث‌شده بر ملت ایران رجحان یابد. قدری از آتش‌بس که گذشت، دم مار از زیر سنگ معلوم شد.

گروه‌هایی از فعالان اجتماعی و مدنی، که از قضا بسیاری از آن‌ها در جریان جنگ، علیه تجاوز خارجی با خرده‌فرهنگ حامی نظام همراه بودند، به نهادهای امنیتی فراخوانده شدند. این گروه با دستگیری یا مسدودی سیم‌کارت و دیگر محدودیت‌های فراقانونی (عنوانی

که برای اعمال خودسرانه‌ی غیرقانونی متداول شده) فهمیدند که اهمیت‌شان برای دستگاه تبلیغاتی نظام تمام شده و اگر کشور باقی مانده، قرار نیست آن‌ها خود را در کشور سهم بداند؛ خرده‌فرهنگ غالب با دستاویز قرار دادن شهدا و امتداد ادبیات دهه‌ی شصت تلاش کرد دیگری‌ها را از خود براند و به آن‌ها بفهماند که جز همان مردم مبعوث‌شده، خیابان کسی را به رسمیت نمی‌شناسد.

برای آن‌که خرده‌فرهنگ‌های دیگر — اعم از موافقین تجاوز نظامی خارجی برای سرنگونی حکومت یا مخالفین آن — مبدا خود را در پیروزی ادعا شده سهم بداند، باید از همان لحظه مقابله شروع می‌شد. علاوه بر فعالان، باید به همه‌ی خرده‌فرهنگ‌های «دیگر» فهمانده می‌شد که آینده‌ی کشور از آن‌چه کسی است. با توجه به وقایع دی‌ماه و خونریزی و وعده‌های خشونت‌ی که گروه‌هایی از مخالفین نظام می‌دادند، جایی برای ریسک باقی نمی‌ماند.

این شامل گروه‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها و کسب‌وکارهای اساساً غیرسیاسی هم می‌شد.

سبک زندگی می‌تواند سبب تمایز خرده‌فرهنگ‌ها شود و حالا خرده‌فرهنگی که خود را بر لبه‌ی یک پیروزی تلخ و یا حتی دقیقه‌نودی می‌بیند، نمی‌تواند دستاوردهای ادعایی خود را با گروهی مقایسه کند که در کافه‌های ایرانشهر یا باشگاه‌های ورزشی یا دیگر فضاهای متفاوت/بدیل وقت گذرانده‌اند؛ آن‌هم شب‌هایی که آن‌ها به زعم خودشان با شعار «تورستم تهمت‌نی» دور فلان میدان مشغول جهاد بوده‌اند.

کسانی که در سال‌های قبل به قول خودشان خون دل خوردند از دیدن زنان با پوشش اختیاری، اکنون زمان دارند که از فرصت پیش‌آمده برای احیای اعتماد به نفس از دست‌رفته استفاده کنند. امنیتی‌ها هم فعالان را می‌ترسانند، مبدا حرفی زده شود و فضاهای شهری را از مکان‌هایی برای تجمع این افراد می‌زدایند، مبدا صدای خرده‌فرهنگ دیگری در شهر شنیده شود.

کسانی هنوز از فرصتی می‌گویند که به دست آمده تا جامعه‌ی چندپاره متحد شده و یک ایران جدید شکل بگیرد. البته این نقد به آن‌ها وارد است که اتحاد مورد نظرشان سلیبی است و نه ایجابی؛ یعنی نه حول محور ایران، که حول محور جنگ علیه ایران. اما یک ایراد تحلیل آن‌ها این است که موضوع را از نظر طرف مقابل هم مانند خودشان ملی می‌بینند. منافع ملی در نظر این دوستان مهم است، بسیار هم عالی، اما باید دانست که خرده‌فرهنگی حامی نظام ما را یک ملت نمی‌بیند، بلکه نگاهی کاملاً مبتنی بر تقسیم‌بندی خودی و غیرخودی از خرده‌فرهنگ‌های جامعه دارد. در نتیجه، ممکن است از بین رفتن ایران برایشان سهل‌تر باشد تا باختن رقابت بر سر فضاهای شهری، کافه در برابر مسجد و مانند این‌ها. جنگ این فرصت را به این خرده‌فرهنگ داد تا خود را بازیابی کند و به تنظیمات دهه‌ی شصت بازگردد؛ زمانی که خرده‌فرهنگ غالب، دیگران را حتی از حضور در دانشگاه و مدرسه منع می‌کرد و در فضای خیابان هم لباس مورد نظر خودش باید رویت می‌شد.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

این‌که اوایل تصاویری از زنانی با پوشش‌هایی غیر از آن‌چه خرده‌فرهنگ حامی نظام می‌پسندید از تلویزیون پخش می‌شد و چند زمانی از ادبیات ملی با لحن روضه‌خوانی در قالب سرودهایی که با عجله ساخته شده — مانند تورستم تهمت‌نی و غیره — در جمع‌های شبانه خوانده می‌شد، قابل پیش‌بینی بود که از جایی به بعد خرده‌فرهنگ حامی نظام به تنظیمات پیشین بازگشته، مردم مبعوث‌شده بر ملت ایران رجحان یابد. قدری از آتش‌بس که گذشت، دم مار از زیر سنگ معلوم شد.



عکس از گیتی ایسیج

اجتماعی

■ کنترل فضاهاى بینابینی؛

چرا کافه، تور گردشگری و باشگاه ورزشی به کانون سیاست گذاری تبدیل شده‌اند؟

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

نعیمه دوستدار
روزنامه‌نگار



۲۳ واحد صنفی در شهرهای مختلف پلمب شدند. دامنه‌ی برخوردها از بلاگرها و کسب‌وکارهای اینترنتی تا کافه‌ها، باشگاه‌های ورزشی، فعالان مد و زیبایی و برگزارکنندگان تورهای گردشگری امتداد داشته است. در قزوین نیز پلیس از برخورد با ۵۶ صفحه‌ی اینستاگرامی خبر داده و در رشت بیش از سه هزار مورد محتوا از صفحات متعلق به ۳۲ واحد صنفی حذف شده است. این ارقام، بر اساس گزارش هرا (۱)، حداقل موارد قابل شناسایی‌اند و به دلیل هم‌پوشانی برخی اقدامات نمی‌توان آن‌ها را با یکدیگر جمع زد.

در نگاه نخست، پرونده‌ها متفاوت هستند: یک کافه به دلیل حضور زنان بدون حجاب اجباری پلمب شده، صفحه‌ی یک آژانس گردشگری پس از انتشار تصاویر زنان با پوشش اختیاری مسدود شده، مربی ورزشی یا بلاگری را به پلیس احضار کرده‌اند و صاحب یک کسب‌وکار اینترنتی مجبور به حذف محتوا و انتشار تعهدنامه شده است. با کنار هم قرار دادن این موارد به نظر می‌رسد بخش مهمی از انرژی دستگاه کنترل اجتماعی جمهوری اسلامی اکنون متوجه مکان‌ها و فعالیت‌هایی شده که در ظاهر سیاسی نیستند.

این فضاها موقعیتی ویژه دارند. کافه، باشگاه، تور گردشگری، صفحه‌ی اینستاگرامی و بسیاری از کسب‌وکارهای فرهنگی و خدماتی، فضاهایی میان زندگی خصوصی و عرصه‌ی رسمی عمومی‌اند. آن‌ها نه خانه‌اند که حکومت برای ورود به آن‌ها با محدودیت بیش‌تری روبه‌رو باشد و نه نهاد رسمی که قواعد حکومت در آن از پیش تثبیت شده باشد. در این فضاهای بینابینی، شهروندان با یکدیگر ملاقات می‌کنند، سبک‌های متفاوت زندگی را می‌بینند و هنجارهایی را در عمل می‌سازند که لزوماً با هنجار رسمی حکومت منطبق نیست.

وقتی نافرمانی از خیابان به زندگی روزمره منتقل می‌شود

جنبش «زن، زندگی، آزادی» رابطه‌ی حکومت با این فضاها را به‌طور بنیادی تغییر داد. مهم‌ترین پیامد اجتماعی آن فقط در اعتراضات خیابانی نبود. یکی از ماندگارترین نتایج آن، انتقال نافرمانی از لحظه‌ی اعتراض به زندگی روزمره بود. نپوشیدن حجاب

اجباری برای شمار قابل توجهی از زنان از کنشی استثنایی و پرهزینه به بخشی از زندگی عادی تبدیل شد.

در ماه‌های گذشته حتی گزارش‌هایی از کاهش محسوس حضور ماموران مرتبط با حجاب در خیابان‌های شهرهای بزرگ منتشر شد. در تهران، زنانی بدون روسری در خیابان، رستوران و کافه حضور داشتند و این وضعیت، بدون آن‌که قانون حجاب اجباری لغو شده باشد، به بخشی از واقعیت روزمره‌ی شهر تبدیل شده بود. قانون موسوم به «حجاب و عفاف» نیز با وجود تصویب، به اجرا درنیامد، اما قوانین و سازوکارهای پیشین برای برخورد با زنان و کسب‌وکارها هم‌چنان برقرار ماندند.

همین وضعیت مسئله‌ای اساسی برای حکومت ایجاد کرده است. اگر یک قانون رسماً برقرار باشد اما در بخش بزرگی از جامعه به‌صورت روزمره نقض شود، مسئله دیگر فقط اجرای آن قانون نیست؛ اقتدار نهادی که قانون را وضع کرده نیز زیر سوال رفته است. از این منظر، حجاب برای جمهوری اسلامی هم‌چنان فراتر از یک قاعده‌ی پوشش است اما توانایی حکومت برای تعیین حدود رفتار مشروع در عرصه‌ی عمومی محل پرسش است.

اما برخورد مستقیم و گسترده با زنان در خیابان پس از تجربه‌ی اعتراضات ۱۴۰۱، هزینه‌ی سیاسی بالایی دارد. برخورد با کسب‌وکارها راه دیگری پیش پای حکومت می‌گذارد: انتقال بخشی از هزینه‌ی اجرای اجبار از دولت به جامعه.

وقتی کافه به دلیل پوشش مشتریان تهدید به پلمب می‌شود، صاحب کافه عملاً تحت فشار قرار می‌گیرد تا نقش ناظر را ایفا کند. وقتی آژانس گردشگری ممکن است به دلیل پوشش مسافران با مسدود شدن صفحه یا پرونده‌ی قضایی روبه‌رو شود، برگزارکننده‌ی تور ناچار می‌شود رفتار مشتریان را کنترل کند. همین منطق درباره‌ی باشگاه، سالن زیبایی، رستوران و دیگر واحدهای صنفی نیز صادق است. حکومت در چنین الگویی لازم نیست برای نظارت بر هر زن یک مامور در خیابان داشته باشد؛ او بخشی از نظارت را به صاحبان کسب‌وکارها واگذار می‌کند.

گزارش هرا (۱) نشانه‌های روشنی از چنین الگویی ارائه می‌دهد. در موارد متعددی، مسدودسازی صفحه،

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

حذف محتوا، اخذ تعهد و پلمب محل کسب به صورت هم‌زمان یا در فاصله‌ی کوتاهی از یکدیگر اتفاق افتاده است. برخی افراد نیز گفته‌اند پس از احضار، تلفن همراه‌شان بررسی و مطالب مورد نظر ماموران از حساب آن‌ها حذف شده و سپس ملزم به انتشار تعهدنامه شده‌اند.

این شیوه، نوعی «توزیع کنترل» است: کنترل اجتماعی از مامور رسمی به مدیر کافه، برگزارکننده‌ی تور، صاحب فروشگاه و مدیر باشگاه منتقل شده و شبکه‌ای از خودکنترلی و کنترل متقابل شکل گرفته است.

چرا درست اکنون؟

زمان این برخوردها نیز اهمیت دارد. دوره‌ی جنگ و بحران امنیتی، به دلایل مختلف با عقب‌نشینی نسبی حکومت در برخی حوزه‌های اجتماعی همراه شد. گزارش‌های منتشرشده از تهران در اواخر خرداد و اوایل تیر از حضور گسترده‌ی زنان بدون حجاب اجباری و کاهش محسوس مداخله‌ی مستقیم حکایت داشت. حتی در برخی تجمعات حکومتی، زنان بدون حجاب در تصاویر رسانه‌های رسمی دیده شدند.

اما پس از آن، برخوردها بار دیگر شدت گرفت. هفت کافه در محدوده‌ی خیابان‌های سنایی و ایرانشهر تهران در ۲۹ تیر پلمب شدند. در شهرهای دیگر نیز کافه‌ها و واحدهای صنفی به

دلایلی از جمله حضور زنان با پوشش اختیاری،

پخش موسیقی یا آن‌چه مقام‌ها «عدم رعایت شئونات اسلامی» خواندند تعطیل شدند.

این تغییر را می‌توان در چارچوب بازسازی اقتدار پس از یک دوره بحران تحلیل کرد. حکومت‌ها در وضعیت جنگی ممکن است برخی منازعات داخلی را موقتاً به حاشیه برانند تا انسجام اجتماعی را افزایش دهند یا از گشودن جبهه‌ای تازه در داخل جلوگیری کنند. اما کاهش موقت فشار الزاماً به معنای تغییر سیاست نیست. پس از فروکش کردن وضعیت اضطراری، دستگاه سیاسی ممکن است بکوشد مرزهایی را که در دوره‌ی بحران عقب رفته‌اند دوباره برقرار کند.

در مورد ایران، این مسئله با یک دشواری مضاعف

روبه‌روست: جامعه در نقطه‌ای که پیش از جنگ قرار داشت متوقف نمانده است. حضور زنان بدون حجاب در بسیاری از شهرها عادی‌تر شده و عقب راندن کامل این تغییر مستلزم هزینه‌ای بسیار بیش‌تر از گذشته است. در چنین شرایطی، فشار بر فضاهای واسط می‌تواند جایگزینی کم‌هزینه‌تر برای بازگرداندن گشت‌های گسترده و برخورد مستقیم خیابانی باشد.

البته هنوز سند علنی‌ای وجود ندارد که ثابت کند تمام برخوردهای اخیر حاصل یک دستور متمرکز و واحد بوده‌اند و گزارش هراتا (۱) نیز بر همین محدودیت تأکید می‌کند. اما گستردگی جغرافیایی اقدامات، شباهت روش‌ها، تکرار اصطلاحاتی مانند «هنجارشکنی»، «منافی

عفت»، «امنیت روانی جامعه» و «محتوای آسیب‌زای

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



عکس از شبکه‌های اجتماعی

فرهنگی» و حضور هم‌زمان نهادهایی چون فراجا، پلیس فتا، پلیس نظارت بر اماکن، سازمان اطلاعات فراجا و مراجع قضایی، دست‌کم از وجود یک الگوی مشترک حکایت دارد.

فقط تعداد پلمب‌ها نیست که مهم است. پلمب موقت چند واحد می‌تواند بر رفتار صدها یا هزاران کسب‌وکار دیگر اثر بگذارد. صاحب کافه‌ای که می‌بیند واحد مشابهی به دلیل پوشش مشتریان بسته شده، پیش از دریافت اخطار ممکن است محدودیت ایجاد کند. برگزارکننده‌ی تور از انتشار تصاویر سفرش خودداری می‌کند. مربی ورزشی برنامه‌ی جمعی را لغو می‌کند و بلاگر محتوای خود را پیشاپیش تعدیل می‌کند. به این ترتیب، «اثر بازدارنده»ی برخورد می‌تواند بسیار گسترده‌تر از شمار پرونده‌های رسمی باشد.

این همان نقطه‌ای است که سیاست کنترل اجتماعی به اقتصاد نیز گره می‌خورد. پلمب یک کافه درآمد صاحب کسب‌وکار و کارکنان آن را قطع می‌کند و مسدود کردن صفحه‌ی یک فروشگاه یا آژانس گردشگری می‌تواند مستقیماً کانال جذب مشتری آن را از میان ببرد. در اقتصادی که کسب‌وکارهای کوچک با کاهش قدرت خرید، بی‌ثباتی و اختلال اینترنت مواجه‌اند، تهدید به تعطیلی ابزار قدرتمندی برای وادار کردن آن‌ها به همکاری است. گزارش‌هایی از صاحبان کافه‌ها نیز نشان می‌دهد که پلمب در شرایط رکود، اجاره‌های پرداخت‌نشده و کاهش مشتری فشار اقتصادی مضاعفی ایجاد می‌کند.

به این ترتیب، کسب‌وکار خصوصی به حلقه‌ی واسط میان دولت و شهروند تبدیل می‌شود: حکومت از صاحب کسب‌وکار می‌خواهد قواعدی را اعمال کند که اجرای مستقیم آن‌ها در جامعه دشوار و پرهزینه شده است.

سیاست بر سر «زندگی عادی»

از این منظر، آن‌چه امروز در کافه‌ها، توره‌های گردشگری، باشگاه‌ها و شبکه‌های اجتماعی رخ می‌دهد صرفاً نزاعی درباره‌ی حجاب یا مجموعه‌ای از تخلفات صنفی نیست. نزاع اصلی بر سر تعریف «زندگی عادی» است.

برای بخش بزرگی از جامعه، نشستن زن بدون روسری در کافه، دویدن زنان و مردان در یک برنامه‌ی ورزشی، سفر گروهی یا انتشار تصویر زندگی روزمره

در اینستاگرام ممکن است دیگر عملی سیاسی تلقی نشود. دقیقاً همین عادی‌شدن برای نظامی که بخش مهمی از هویت ایدئولوژیک خود را از تنظیم رفتار عمومی گرفته، مسئله‌ساز است. هنگامی که رفتاری که حکومت ممنوع می‌داند بدون سازماندهی سیاسی و حتی بدون اعلام اعتراض به عرف اجتماعی تبدیل می‌شود، کنترل آن دشوارتر از سرکوب یک تجمع مشخص است. به همین دلیل، فضاهاى بینابینی اهمیت پیدا می‌کنند. این فضاها جایی هستند که تغییر اجتماعی می‌تواند بدون حزب، تشکیلات و تظاهرات تکثیر شود. افراد یکدیگر را می‌بینند، رفتارهای تازه مشروعیت اجتماعی پیدا می‌کنند و مرز میان «هنجارشکنی» و زندگی معمولی جابه‌جا می‌شود.

جمع‌آوری نیمکت‌ها و محل‌های نشستن مقابل برخی کافه‌های خیابان سنایی و ایرانشهر پس از موج پلمب‌ها، اگر در کنار سایر اقدامات دیده شود، از همین منظر معنادار است. موضوع فقط فعالیت اقتصادی داخل یک واحد صنفی نیست؛ شیوه‌ی تصرف و استفاده‌ی شهروندان از شهر نیز محل مناقشه است.

این سیاست البته با یک تناقض اساسی روبه‌روست. جمهوری اسلامی می‌تواند کافه‌ای را ببندد، صفحه‌ای را مسدود کند یا برگزارکننده‌ی توری را وادار به تعهد کند، اما برای بازگرداندن جامعه به وضعیت پیش از «زن، زندگی، آزادی» باید رفتاری را تغییر دهد که در بخش‌هایی از جامعه از مرحله‌ی اعتراض عبور کرده و به عادت روزمره تبدیل شده است.

از همین رو، موج تازه‌ی برخوردها را شاید بیش از آن‌که نشانه‌ی قدرت کامل دستگاه کنترل بدانیم، باید نشانه‌ی دشواری آن در بازگرداندن مرزهای پیشین تلقی کنیم. حکومت هم‌چنان ابزار قضایی، انتظامی و اقتصادی گسترده‌ای در اختیار دارد، اما اکنون با جامعه‌ای مواجه است که بخشی از قواعد رسمی را در عمل کنار گذاشته است.

پانوش:

۱- از مسدودسازی صفحات تا پلمب کافه‌ها؛ موج تازه‌ی فشار بر فضای مجازی و عرصه‌ی عمومی، خبرگزاری هرانا، ۱۰ مردادماه ۱۴۰۵.



عکس از خبرآنلاین

اجتماعی

■ کافه‌ها و کنترل اجتماعی؛ واکاوی یک فضای بینابینی در جامعه‌ی ایران در گفتگو با نیره توکلی، جامعه‌شناس

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



گفتگو از پدرام تحسینی

ارزش‌ها و مناسبات اجتماعی شده‌اند. در این میان، کافه‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فضاهای بینابینی

در جامعه‌ی امروز ایران، فضاهای شهری نه تنها بستر زندگی روزمره، بلکه عرصه‌ای برای بازتعریف هویت‌ها،

عمومی-خصوصی، نقشی دوگانه ایفا می‌کنند؛ از یک سو محل تجمع، گفتگو و فراغت جوانانند و از سوی دیگر، کانونی برای برخورد هنجارها، سیاست‌های حاکمیتی و سبک‌های زندگی متفاوت. پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شوند، فراتر از یک مکان صرفاً تفریحی هستند؛ چرا کافه‌ها به یکی از کانون‌های برخورد و کنترل اجتماعی بدل شده‌اند؟ چرا حاکمیت بر فضاهای بینابینی تمرکز می‌کند و آیا این فضاها بازتاب‌دهنده‌ی شکاف عمیق میان عرف جامعه و سیاست‌های رسمی هستند؟ برای بررسی این پدیده‌ی پیچیده و چندلایه، گفتگویی با دکتر «نیره توکلی»، جامعه‌شناس، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور و عضو انجمن جامعه‌شناسی ایران داشته‌ایم. وی با نگاهی آسیب‌شناسانه و مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی، به تحلیل این مسئله پرداخته و در این مصاحبه، از منظر جامعه‌شناختی، افراط‌ها، تفریط‌ها و شکاف میان عرصه‌ی عمومی و خصوصی را واکاوی می‌کند.

آن‌چه در ادامه می‌خوانید، حاصل این گفتگوست؛ گفتگویی که در آن، نیره توکلی سعی دارد به زعم خود ابعاد پنهان این مسئله را آشکار سازد و از زوایای تاریخی، طبقاتی و فرهنگی به آن بنگرد. از تحلیل کنترل عرفی طبقاتی در جامعه‌ی پیش از انقلاب تا بررسی پیامدهای حجاب اجباری و از واکاوی رو شدن فضاهای خصوصی تا نقد هِدونیسم (لذت‌جویی) محض و بی‌اعتنایی به رخدادهای حاضر، این گفتگو سعی کرده تصویری از چالش‌های فراروی جامعه‌ی ایران در مواجهه با فضاهای بینابینی ارائه دهد.

■ کافه‌ها در روزگار کنونی، به‌ویژه برای جوانان و افراد زیر چهل سال، به مکان‌هایی دنج و دلپذیر برای گذران اوقات فراغت تبدیل شده‌اند و بخش قابل‌توجهی از زیست‌روزمره‌ی آنان را به خود اختصاص داده‌اند. این فضاها، به تدریج به یکی از کانون‌های اصلی تعاملات اجتماعی نسل جوان بدل گشته‌اند. پرسش اساسی این‌جاست که چرا چنین مکان‌هایی، که در ظاهر صرفاً کارکردی تفریحی و اجتماعی دارند، امروزه به یکی از عرصه‌های برخورد و کنترل اجتماعی تبدیل شده‌اند و دیگر آن‌که چرا حاکمیت، بر فضاهای بینابینی -یعنی فضاهایی که نه کاملاً در قلمرو خصوصی و نه تماماً در دایره‌ی عمومی تعریف می‌شوند- چنین تمرکز و حساسیتی نشان می‌دهد و آیا کافه‌ها را نیز باید در زمره‌ی همین فضاهای بینابینی به‌شمار آورد؟

مصحح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

شخصاً آسیب‌شناسی موضوع فضاهای خصوصی-عمومی را به‌گونه‌ای دیگر نگاه می‌کنم و بر این باورم که هیچ‌کس از دایره‌ی گزند افراط‌گری‌ها، به‌ویژه زنان و طبقه‌ی متوسط، مصون نبوده است؛ به عبارت دیگر، همگان شاهد افراط‌ها و سخت‌گیری‌هایی بوده‌اند که همواره تصور می‌شده پاسخ آن‌ها تفریط خواهد بود. هم‌چنین همواره گفته شده است که وقتی جامعه بر اساس عرف خود حرکت نمی‌کند، شکافی بسیار عمیق میان فضای عمومی و خصوصی ایجاد می‌شود. به این معنا که در جامعه، زمانی که بسیاری از امور عادی به پشت درهای بسته کشیده می‌شوند، در آن فضای بسته هیچ رابطه، هویت و استاندارد وجود نخواهد داشت. در سال‌های اخیر، شاهد بوده‌ایم که نخست، افراط‌هایی رخ داده است که به تفریط انجامیده است؛ برای نمونه، خانواده‌های بسیار سخت‌گیر، اکنون بخش عظیمی از فرزندان خود را -که مشاهده می‌شود در اروپا و آمریکا یا در فضاهای مشابه در سایر کشورها به خوش‌گذرانی مشغول‌اند- به خارج فرستاده‌اند. این افراد در واقع فرزندان آفازاده‌ای هستند که غالباً در طبقات بالای جامعه قرار دارند و جزو اولیگارش‌ی محسوب می‌شوند؛ ایشان از رانت‌های این جامعه بهره‌مند شده‌اند و همگی بدون استثنا به خارج از کشور، به‌ویژه آمریکا و اروپا، رفته‌اند. نمونه‌ی اخیر آن، که بازنشر گسترده‌ای یافته، ماجرای عروس خانم ابتکار است. آن‌چه مدنظر بوده، آسیب‌شناسی افراط و تفریط و نیز شکاف میان فضای عمومی و خصوصی و بی‌هویتی ناشی از آن است؛ به‌گونه‌ای که چشم‌انداز اجتماعی نتوانسته است معیارهای عرفی خود را به نسل جدید منتقل کند. پیش از انقلاب نیز، نباید تصور کرد که مسئله‌ی حجاب و تفریحات، فاقد جنبه‌ی طبقاتی بوده است؛ چراکه تحلیل طبقاتی را نمی‌توان از آسیب‌شناسی این موضوع حذف کرد. بر اساس تحلیل طبقاتی، پیش از انقلاب نیز بی‌حجابی و به‌کارگیری معیارها و نمادهای جامعه‌ی اروپایی، عمدتاً به طبقات بالا و مرفه شهری تعلق داشته است. به عبارت دیگر، در تهران، بی‌حجابی در مرکز شهر دیده می‌شد و در شهرهای توریستی نظیر اصفهان نیز در مرکز شهر قابل مشاهده بود؛ اما به محض ورود به محلات -حتی در شهری مانند تهران و به‌ویژه محلات جنوبی آن-، دیگر آن پوشش و رفتار دیده نمی‌شد.

■ همان عرف مورد اشاره، در واقع همان چیزی است که کنترل عرفی جامعه را از منظر رفتار و کردار رقم می‌زند؟

جنبه‌ی طبقاتی داشت. به‌گونه‌ای که حدود نود درصد از مردم، به‌ویژه زنان و دختران، از امکان آزادانه‌ی

گشت‌وگذار در فضاهای شهری بی‌بهره بودند. برای نمونه، در بسیاری از فعالیت‌ها از جمله ورزش و اردوهای آموزشی دانشگاهی، خانواده‌ها به دختران خود اجازه‌ی شرکت نمی‌دادند و تنها معدودی از طبقات متوسط شهری یا طبقات بالا، چنین اجازه‌ای می‌دادند.

هرچند این محدودیت‌ها پیش از انقلاب نیز وجود داشت، اما تفاوت عمده این بود که فاصله‌ی بسیار چشمگیری میان فضای خصوصی و عمومی وجود نداشت؛ یعنی آن‌چه در برابر دیدگان جامعه بود، با آن‌چه در درون خانه می‌گذشت، تفاوت چندانی نداشت. اما در جمهوری اسلامی و پس از انقلاب، این فاصله به شدت افزایش یافت. از یک سو، محدودیت‌های ایجادشده، فرصتی را برای طبقات پایین فراهم آورد تا زنان محروم بتوانند در فضاهای ورزشی و اجتماعی حضور یابند.

■ به عبارت دیگر، رشد چشمگیر طبقه‌ی متوسط پس از انقلاب، این طبقه را به جایگاهی از قدرت و نفوذ رساند که پیش‌تر در تاریخ معاصر ایران بی‌سابقه بود.

یک مورد همین بود و هم‌چنین، به دلیل تغییر رویکردهای مذهبی، دختران می‌توانستند با حجاب در فعالیت‌های متعددی شرکت کنند. علاوه بر این، حجاب اجباری، برخلاف تصور بسیاری، در عمل فرصت‌هایی را ایجاد کرد؛ به این معنا که موجب حذف تدریجی چادر از بسیاری از صحنه‌ها شد و مانند و روسری در سراسر کشور -حتی در دورافتاده‌ترین نقاط کشور-، رسمیت یافت. به این ترتیب، آن شکاف عمیقی که پیش‌تر وجود داشت و بر اساس آن در شهرستان‌ها حتماً باید چادر بر سر می‌شد، از میان رفت. این تحول، هم برای طبقات پایین، محروم و سنتی و هم برای طبقات شهری که در عرصه‌های روستایی، شهرستانی و کارخانه‌ها فعالیت داشتند، زمینه‌ساز حضور بیشتر شد. به عبارت دیگر، محدودیت‌ها گاه هم چون ظرفی عمل می‌کنند؛ بدین معنا که هم محدود می‌کنند و هم بستری برای فعالیت فراهم می‌آورند. به هر حال، برای فعالیت به یک چارچوب نیاز است و این ظرف، هرچند دارای حدودی است، اما از خلأ و بی‌چارچوبی جلوگیری می‌کند. بنابراین، همواره باید هم عرف رعایت شود و هم جامعه بتواند، نه صرفاً از طریق قانون، بخشنامه یا اجبار، بلکه با اصلاح درونی خود و با تکیه بر نگاه مردم -که خود معیاری عرفی محسوب می‌شود-، فضای اجتماعی را مدیریت کند.

شکاف مذکور، نتیجه‌ی کشیده شدن بسیاری از امور به پشت درهای بسته بود؛ اما در عین حال، عموم دختران

ایرانی توانستند رشد قابل‌توجهی داشته باشند. برای نمونه، در بازی‌های کشورهای اسلامی، بیش‌ترین مدال‌ها در میان کشورهای مسلمان، متعلق به زنان ایران است. این نکته جالب توجه است که جامعه‌ی ایران، در مقایسه با سایر کشورهای مسلمان، رشد چشم‌گیری داشته است؛ برای نمونه، ازبکستان و قزاقستان با وجود پیشینه‌ی شوروی و عدم محدودیت‌های مذهبی جدی، ممکن است در برخی رشته‌هایی که زنان ایرانی شرکت نمی‌کنند، حضور داشته باشند، اما با این حال، آمار مدال‌آوران و شرکت‌کنندگان زن ایرانی در بازی‌های اخیر کشورهای اسلامی، به مراتب بیش‌تر از سایر کشورهاست.

بنابراین، جنبه‌های مثبتی نیز برای جامعه وجود داشته است؛ همان‌گونه که گفته شد، محدودیت‌ها می‌توانند ظرفی برای فعالیت باشند. اما در عین حال، افراط‌گری‌ها باعث شد فاصله‌ی میان فضای خصوصی و عمومی افزایش یابد. اشاره‌ی شما به موضوع کافه‌ها تازگی ندارد؛ بلکه سال‌هاست که طبقات بالای جامعه با استفاده از منابع مالی خود، محیط‌های خصوصی را به مکان‌هایی تبدیل کرده‌اند که هر معیاری در آن‌ها زیر پا گذاشته می‌شود؛ از باغ‌های اطراف تهران و اصفهان گرفته تا شهرستان‌های بزرگ و کوچک، که در آن‌ها با صرف هزینه، امکان نادیده گرفتن هنجارها و حتی پیشی گرفتن از کشورهای اروپایی از نظر ظواهر فراهم بوده است. آن‌چه اکنون رخ داده، «رو» شدن این فضاهاست؛ یعنی فضای خصوصی بی‌هویت و بی‌استاندارد که نه تحت نظارت قانون بود و نه تحت کنترل جامعه، اکنون آشکار شده است. این آشکار شدن نیز به گسترش آن دامن زده است. در این سال‌ها، به ایرانیان و به‌ویژه طبقات متوسط و متوسط رو به بالا، القا شده است که شما به این جامعه تعلق ندارید و آرمانشهر شما باید زندگی یک درصد مرفه آمریکایی یا اروپایی باشد؛ به گونه‌ای که در هیچ کجای دنیا چنین القایی به مردم نشده است که فقط باید خوش بگذرانند، تعطیلات بروند، گردش کنند و به آنتالیا سفر کنند. تصور می‌شد که ایرانیان باید در تمام فصول سال، چنین سبک زندگی‌ای داشته باشند. هرچند اکنون افزایش شدید قیمت‌ها و نرخ ارز، تا حدی محدودیت‌هایی ایجاد کرده است، اما هم‌چنان طبقه‌ی متوسط ایرانی با این پیام مواجه است که شما به این جامعه تعلق ندارید. همین مسئله، در حال دامن‌زدن به شکاف موجود است. به نظر می‌رسد پس از دوره‌ی افراط، اکنون تفریط در حال شکل‌گیری و به دنبال آن، نوعی تعادل در حال ایجاد است؛ چنان‌که گاهی چهره‌ی واقعی‌تری از زنان در تلویزیون به نمایش درمی‌آید یا

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

تلاش‌هایی در این راستا صورت می‌گیرد و در بسیاری از عرصه‌ها، سخت‌گیری‌های پیشین کاهش یافته است. اما هم‌چنان، آن عنصر سمی که تزریق می‌شود، بی‌اعتنایی کامل به رخدادهای کشور است؛ به‌گونه‌ای که برای جوانان و افراد مرفه، جنگ، عزاداری‌های گسترده و فجایع انسانی، کوچک‌ترین اهمیتی ندارد. این نگرش، حاکی از تقدیس «هدونیسیم» محض است؛ یعنی لذت‌جویی صرف، بدون توجه به پیرامون. نه‌تنها جاهای دیگر مانند غزه و لبنان، بلکه چهره‌ی زشت سرمایه‌داری که جهان را می‌بلعد و انسان‌ها را به درجه‌ی دو تنزل می‌دهد، برای آنان بی‌اهمیت است. به آنان القا شده که به هیچ‌جا تعلق ندارند و هیچ احساس هویتی به آنان داده نمی‌شود؛ در حالی که نمی‌فهمند که ایرانی هستند و جزو کشورهای جنوب جهان محسوب می‌شوند. از نگاه کسانی که آن‌ها را الگوی زندگی خود قرار داده‌اند، هرگز به‌عنوان انسان‌های درجه‌ی یک به شمار نمی‌آیند. به همین دلیل، القا می‌شود که تنها وظیفه‌ی آنان لذت‌بردن است. اکنون نیز بر این نگرش دامن زده می‌شود که بسیاری از معیارهای سخت‌گیرانه، سال‌هاست که زیر پا گذاشته شده و حتی به‌طور قانونی اعلام شده است که گشت ارشاد دیگر فعال نیست؛ اما به‌جای آن، اقدامات تحریک‌آمیز و انگولک‌هایی صورت می‌گیرد که تأکید می‌کنند وظیفه‌ی شما فقط رفتن و لذت‌بردن است.

■ منظور شما از روی بی‌توجهی کامل به رخدادهای پیرامون جامعه است؟

به‌نظر می‌رسد این بی‌توجهی، عامدانه تقویت می‌شود تا تأکید شود که به شما چه مربوط است و شما اصلاً در این ماجرا نقشی ندارید. گویی باید کشوری وجود داشته باشد که صرفاً برای خوش‌گذرانی آنان فراهم باشد. همه نیز نمی‌توانند ارز خارج کنند؛ کسانی که موفق به این کار شده‌اند، به ترکیه، لندن و دیگر نقاط رفته‌اند و بسیاری از آنان، نه فقط از طبقات عوام و سوداگر، بلکه از جمله جامعه‌شناسان و استادان دانشگاهی هستند که خود شاهد این تحولات بوده‌اند و حتی نقش تورلیدر را بازی می‌کردند!

■ شما معتقدید که این کافه‌ها فقط متعلق به اقشار برخوردار و ثروتمند است. این در حالی است که شواهد نشان می‌دهد این فضاها نه‌تنها رو به گسترش هستند، بلکه از شمال شهر به جنوب آن نیز رسیده‌اند و حتی در شهرستان‌های کوچک نیز رو به افزایش‌اند.

این گسترش با حمایت‌های مالی همراه است. به‌نظر

می‌رسد تلاش می‌شود از درون، تحریکاتی صورت گیرد تا درگیری‌هایی در این مکان‌ها ایجاد شود. پرسش اصلی این است که با توجه به گرانی‌های کنونی، خود من که استاد بازنشسته‌ی دانشگاه هستم، به‌سختی مخارج زندگی را تأمین می‌کنم پس جوانان از چه طریقی هزینه‌های این مکان‌ها را فراهم می‌آورند؟ به‌نظر می‌رسد کافه‌نشینی، چه برای جوانان طبقه‌ی شمالی، چه طبقه‌ی متوسط و چه کسانی که این فضاها را محلی برای فرار از واقعیت‌های زندگی می‌پندارند، در حال تبدیل شدن به الگویی از سبک زندگی جوانان است.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

■ مسئله این است که حساسیت حکومت نسبت به آن افزایش یافته است؛ چنان‌که شمار بالای پلمب‌ها گواهی روشن بر این مدعاست. پرسش اساسی این‌جاست که ریشه‌ی این حساسیت در چیست؟

برای این که باید حرکتی صورت گیرد؛ یعنی تعادلی میان آن فضای خصوصی که یک‌باره در حال عمومی شدن است، ایجاد شود. افتادن در دام این طرف هم، مثلاً مسئله‌ی حجاب، بسیار اشتباه است، اما باید دانست که هر نوع مرزشکنی، افتادن در دام همان توطئه‌هاست؛ یعنی هم مبارزه با آن و هم گرفتار شدن در آن. آن‌چه آزادی بی‌حد و مرز و بدون چارچوب نامیده می‌شود، در حالی که همین‌اکنون رقص میله‌ای یا پوشش‌های خاص در عروسی‌ها، مهمانی‌ها و فضاهای خصوصی، مورد پذیرش عرف کلی جامعه نیست. به نام جوانان و با طبقه‌بندی مجدد و پنهان‌کاری، مانند تشکلهای حزبی که اکنون حالت فرقه‌ای پیدا کرده‌اند، مردم با خانواده‌های خود در این محافل شرکت نمی‌کنند. در حالی که حضور خانواده، خود نشان‌دهنده‌ی رعایت عرف است. در واقع، دامی است که هم‌چون اعتیاد و بسیاری موارد دیگر، از این سو گسترانده می‌شود. آن‌چه وظیفه‌ی ماست، نخست آن‌که وضعیت عرفی جامعه نباید به‌گونه‌ای باشد که بی‌تفاوتی در برابر آن افتخار محسوب شود، مانند نگرش «به ما چه».

■ البته ما قصد داریم درباره‌ی مفهوم حاکمیت، جایگاه جامعه در فرایندهای تصمیم‌سازی، و تأثیر افکار عمومی بر روندهای سیاسی و اجتماعی گفتگو کنیم.

حاکمیت نیز یک‌دست نیست و چه اصولگرا و چه اصلاح طلب از طبقات مختلفی تشکیل شده که دیدگاه‌های

متفاوتی دارند. همگی از جنبه‌ی طبقاتی، یعنی کسانی که از آن رفاه بی‌دغدغه برخوردار بوده‌اند، اکنون نیز تنها به نفع شخصی خود می‌اندیشند و منافع کشور برایشان بی‌اهمیت است؛ یعنی مقاومت در برابر این مسئله که ایران باید باقی بماند. جدا کردن حاکمیت از مردم و القای این پیام به جوانان که ایران تنها کشوری است که نباید دولت و ارتش داشته باشد، همه‌ی این‌ها تلاشی برای جدا کردن مردم از هویت ملی‌شان است؛ در حالی که در هر کشور دیگری، به نحوی برای نیروهای مقاومت نامی انتخاب می‌کنند و آنان را منفور می‌سازند. برای نمونه، در یمن از واژه‌ی «حوثی» استفاده می‌کنند، در حالی که ۹۵ درصد مردم یمن، که اکنون کنترل کشور را در دست دارند، با عربستان می‌جنگند. در فلسطین نیز از واژه‌ی «حماس» استفاده می‌شود، نه فلسطینی‌ها. در هر کشوری که تأمل کنید، این گروه‌ها را به‌عنوان گروهی شرور و منفور معرفی می‌کنند که باید از میان برداشته شوند، در غیر این صورت، کشور خودشان باقی می‌ماند. در حالی که آن‌چه مشاهده می‌شود، این است که هیچ‌یک از کشورهایی که بدین شکل مورد هجوم قرار گرفته‌اند، مانند لیبی، سوریه، لبنان، فلسطین، جان به در نبرده‌اند. ونزوئلا که با آدم‌ربایی و دزدیدن رئیس‌جمهور مواجه شد، آیا اکنون وضعیت بهتری دارد؟ نه تنها اوضاع اجتماعی به نفعشان نبوده، بلکه حتی بلایای طبیعی نیز با آنان همراهی نداشته است.

■ اجازه دهید به بحث اصلی بازگردیم. اشاره کردید که در شرایط کنونی، کسب‌وکار کافه‌داران رونق یافته است. سؤال من این است: آیا اعمال سیاست فشار و برخورد قهری، می‌تواند کافه‌داران را مجبور کند که برای حفظ منافع خود، رفتار مشتریان را مهار کنند و تن دادن به محدودیت‌های تحمیلی را بپذیرند؟

به نظر می‌رسد موضوع حجاب و بی‌حجابی نیست؛ مدتی است که از این قضیه عبور کرده‌ایم. آن‌چه اکنون با آن برخورد می‌شود، امور خارج از عرف است. مسئله حجاب و بی‌حجابی نیست؛ چنان‌که حتی در مساجد نیز مشاهده می‌شود که افراد بی‌حجاب رفت‌وآمد دارند.

■ پس یعنی مشکل اصلی، خود برخورد و پلمب نیست، بلکه پوشش نامتعارف است؟

بله و حرکات نامتعارف. البته نباید گرفتار این دام شد. امید است که هیچ‌یک از دو طرف در این قضیه گرفتار نشوند؛ نه این طرف و نه آن طرف. در شرایطی که باید

با فساد، اختلاف‌افکنی و قاچاق ارز مبارزه شود. به جای پلمب کافه‌ها و اقدامات مشابه، باید کسانی که اختلاس کرده و فرار کرده‌اند، رهگیری شوند و مشخص شود که این پول‌های اختلاس‌شده به کجا رفته است. این وضعیت، نشان می‌دهد که از هر دو سو هزینه می‌شود تا حواس مردم از مسائل اصلی پرت شود و حکومت نیز درگیر این حاشیه‌ها گردد و در نهایت هر دو طرف زیان می‌بینند.

■ از خیابان گرفته تا کافه و باشگاه و تور گردشگری؛ این گسترش برخوردها چه چیزی درباره‌ی روش‌های کنترل اجتماعی به ما می‌گوید؟

به یقین، کنترل اجتماعی دچار تحول شده است. به شدت معتقدم که این مسئله به شکل هدفمند و حساب‌شده در جریان است و هزینه‌هایی برای این برخوردها صرف می‌شود.

■ از سوی چه کسانی؟

یعنی عده‌ای را برای ایجاد این موقعیت‌ها جلو می‌اندازند.

■ پس به نظر شما، هزینه‌ای برای ترویج پوشش‌های نامتعارف شده است؟ جالب این‌که امام جمعه‌ی تهران هم دقیقاً همین را تأیید کرد!

من موافق هر کسی هستم که این موضوع را گفته! واقعیت این است که از این سو تحریک‌هایی صورت می‌گیرد. در حالی که مدت‌هاست در کوچه و خیابان، پوشش آزادانه رعایت می‌شود و سال‌هاست که در فضاهای خصوصی مانند عروسی‌ها و مهمانی‌ها، برخورد چندان صورت نمی‌گیرد. هرچند گاهی برخوردهای سخت‌گیرانه‌ای رخ داده، اما به تدریج وضعیت به سمت تعادل پیش می‌رفت. اما اکنون با توجه به فضای خاصی که وجود دارد، تلاش می‌شود تا جوانان از جامعه جدا شوند و به آنان القا شود که تنها باید به دنبال لذت‌گرایی باشند. هزینه‌هایی برای این منظور صرف می‌شود.

■ به عبارت دیگر شما معتقدید که دامی گسترانده شده برای به دام انداختن هر دو طرف.

دقیقاً. ضمن این‌که در سراسر جهان، قوانین مشابهی وجود دارد؛ برای نمونه، در سواحل فرانسه، نمی‌توانید لباس بپوشید و قدم بزنید یا در دوران شاه، برای قدم‌زدن در ساحل حتماً باید مایو می‌پوشیدید، در حالی که ممکن

است قصد شنا نداشته باشید. چند درصد از جامعه‌ی ایران مایو می‌پوشیدند؟ حتی نیم درصد هم نمی‌پوشیدند. در سواحل فرانسه نیز وضعیت مشابه است؛ چند سال پیش، لباس یک زن مسلمان را به‌زور از تنش درآوردند، زیرا با لباس در آن‌جا قدم می‌زد. این نشان می‌دهد که حکومت‌ها بر اساس قوانین خود دخالت می‌کنند. حتی در آنتالیا نیز نمی‌توان با مایو وارد رستوران شد. در هر مکانی قوانینی وجود دارد که حکومت بر اساس آن دخالت و جریمه می‌کند؛ برای نمونه در مورد عریانی محض یا موارد مشابه. اما آن‌چه اکنون القا می‌شود، این است که در ایران هیچ قانونی نباید وجود داشته باشد و هر نوع برخوردی نادرست است. این فشار بر فضای اجتماعی، می‌تواند به خودسانسوری اجتماعی، تغییر رفتار و حتی حضور مستقیم نیروهای حکومتی منجر شود. معتقدم که اگر دخالت و فتنه‌گری در کار نباشد، جامعه به‌خودی‌خود، خود را تنظیم می‌کند. برخوردهای حکومتی نیز در چارچوب قوانین، مانند هر حکومت دیگری، می‌تواند وجود داشته باشد. همان‌گونه که در ابتدای بحث اشاره شد، در دوران شاه، عرف اجتماعی اجازه نمی‌داد؛ مثلاً در جنوب شرق، عرف چنین اجازه‌ای نمی‌داد. قوانینی وجود داشت که برعکس، فضاهای بیش‌تری را برای مردم عادی فراهم می‌کرد. مردم عادی، که اغلب شهرستانی بودند و حجاب داشتند، در پارک آریامهر سابق که اکنون پارک پرندگان اصفهان است، نمی‌توانستند با چادر وارد شوند، اما اکنون هم با چادر می‌توان وارد شد، هم بدون حجاب و هم با روسری.

■ این سوال را یک بار پرسیدم. آیا فشار روی این فضاها می‌تواند باعث شود مردم خودشان را سانسور کنند و رفتارشان را عوض کنند، حتی وقتی ماموران دولتی آن‌جا نیستند؟ یعنی فشار به حدی باشد که خود صاحبان فضا و مردم عادی مجبور شوند فضا را تغییر دهند و قواعد جدید را رعایت کنند؟

نه! کافه‌های خوب هم هستند که فرهنگی هستند. مهم است که دنباله‌روی یک جو نباشیم. این جریانی است که راه خود را پیدا می‌کند، همان‌طور که تا به امروز نیز این‌گونه بوده است. بخشی از کافه‌ها فضاهایی هستند برای این که جوانان در آن‌ها فعالیت‌های اجتماعی مشروع و مفیدی داشته باشند. این‌ها می‌مانند و بقیه‌شان خود به برآیندی تبدیل می‌شود از آن‌چه که باید باشد.

■ آیا به نظر شما، پلمب یا تهدید به پلمب نمی‌تواند بر احساس امنیت و رفتار روزمره‌ی جوانان در فضاهای عمومی تأثیر داشته باشد؟

من به‌طور مطلق معتقدم که هر دو طرف به دام می‌افتند. آن‌قدر اصرار باشد که مرز شکنی شود و واقعاً بعضی‌ها پول خرج می‌کنند برای به‌هم‌زدن فضا. به‌طور مطلق نمی‌شود که هیچ چیز نباشد و بگیروبند نباشد، و نمی‌شود هم گفت که این بگیروبند خوب است و باید باشد. اما برآیند این، در آینده اتفاق خوبی خواهد شد.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

■ در بلندمدت، محدود کردن چنین فضاهایی چه تأثیری بر روابط اجتماعی، زندگی شهری و شکاف میان نسل جوان و حکومت خواهد داشت؟

همان چیزی است که قبلاً اتفاق افتاده است؛ یعنی سخت‌گیری‌هایی که از قبل داشتیم. افراط و تفریط‌هایی که بوده و الان هم دارد تکرار می‌شود.

■ نسلی که امروز در ایران به میدان آمده، نه تجربه‌ی مستقیمی از فشارهای دهه‌ی شصت دارد و نه در همان بستر زیسته است؛ بلکه در شرایطی متفاوت رشد کرده است. در چنین وضعیتی، آیا می‌توان از تأثیرات منفی محدودیت‌های کنونی چشم پوشید؟

نسل جدید هم باید یاد بگیرد که در ایران دارد زندگی می‌کند. عده‌ای گول رسانه‌های خارجی را خوردند که مردم را از ایران جدا کنند، با این اسم که حکومت ایران بدترین حکومت دنیاست و باید عوض شود. وقتی در عربستان جشنواره‌ی سینمایی برگزار می‌کنند، حتی یک زن عربستانی هم حضور ندارد. همه‌اش جنبه‌ی تبلیغاتی دارد. هیچ چیز ارگانیک و متناسب با ساخت و بافت آن جامعه نیست. اما هم‌چنان بعضی‌ها آن را نشانه‌ای از آزادی می‌دانند، در حالی که در آن‌جا اصولاً زن حضور اجتماعی ندارد. اما این‌گونه تبلیغ شده است که تنها حکومت و رژیم بد دنیا، همین حکومت ایران است، بنابراین باید براندازی شود. خیلی چیزها ممکن است عوض شده باشد، اما نباید هر چیزی را همین‌گونه پذیرفت و هر چیزی را با نام آزادی و ایدئولوژی نباید پذیرفت. من به آینده خوش بینم.

■ از این‌که وقت خودتان را در اختیار خط صلح قرار دادید، سپاسگزارم.



حقوق بشر

■ حکومت چگونه رفتارهای هنوز رخ نداده را کنترل می کند؟

نگاهی حقوق بشری به گسترش کنترل پیشگیرانه، تعهد، احضار و خودسانسوری

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

شبیم معینی پور
پژوهشگر و فعال حقوق بشر



تشکیل پرونده، صدور حکم یا تعطیلی یک کسب و کار؛ اما بخشی از آن چه امروز در ایران می گذرد، پیش از رسیدن

در بررسی برخوردهای حکومتی با شهروندان، معمولاً توجه بر آخرین حلقه‌ی زنجیره متمرکز می شود، یعنی بازداشت،

به این مراحل اتفاق می‌افتد. احضار و تذکر، گرفتن تعهد، تهدید به پلمب، مسدود کردن موقت صفحات، حذف اجباری محتوا یا مشروط کردن ادامه‌ی فعالیت به رعایت دستورهای دوباره‌ی رفتار آینده، شیوه‌هایی هستند که کارکردشان لزوماً مجازات یک عمل گذشته نیست؛ گاه هدف اصلی این است که فرد از این پس طور دیگری رفتار کند.

در هفته‌های اخیر، هم‌زمان با افزایش دوباره‌ی برخورد با کافه‌ها، واحدهای صنفی، باشگاه‌ها و فعالان فضای مجازی، نمونه‌های متعددی از این الگو گزارش شده است. در برخی موارد، ادامه‌ی فعالیت یا رفع محدودیت به ارائه‌ی تعهد مشروط شده و دامنه‌ی برخوردها نیز از حجاب و پوشش فراتر رفته و فعالیت آنلاین، کسب‌وکارها، تجمعات و فضاهای فرهنگی را دربر گرفته است. اخذ تعهد، احضار و تذکر در جمهوری اسلامی سابقه‌ای طولانی دارد. بنابراین مسئله، ظهور ناگهانی ابزاری کاملاً تازه نیست. پرسش مهم‌تر این است که آیا دامنه‌ی استفاده و کارکرد این ابزارهای قدیمی در حال تغییر است؟ آیا شیوه‌هایی که پیش‌تر در برخوردهای موردی یا حوزه‌های مشخص به کار می‌رفتند، اکنون بیش از گذشته برای تنظیم رفتار روزمره‌ی شهروندان و جلوگیری از رفتارهایی استفاده می‌شوند که هنوز رخ نداده‌اند؟ اگر چنین باشد، مسئله فقط افزایش شدت برخوردها نیست. با تغییری در شیوه‌ی اعمال قدرت روبه‌رو هستیم؛ حرکتی از مجازات پس از عمل به سوی کنترل رفتار پیش از وقوع آن.

وقتی کنترل پیش از وقوع رفتار آغاز می‌شود

پیشگیری به خودی خود با حقوق بشر ناسازگار نیست. دولت‌ها در شرایط مشخص می‌توانند برای جلوگیری از یک خطر واقعی و قریب‌الوقوع اقدام کنند و نظام‌های حقوقی نیز تدابیر پیشگیرانه و تأمینی را به رسمیت می‌شناسند. مسئله از جایی آغاز می‌شود که پیشگیری بدون وجود خطر مشخص، بدون مبنای قانونی روشن و بدون نظارت مؤثر، به محدودکردن آزادی افراد منجر شود. تفاوت میان این دو وضعیت، اساسی است. ممکن است مقام مسئول بر اساس شواهد مشخص از خطری قریب‌الوقوع آگاه باشد و قانون نیز به او اجازه دهد برای مدت معین و تحت نظارت قضایی اقدامی محدودکننده انجام دهد. در چنین حالتی، دست‌کم ضرورت و تناسب تصمیم قابل بررسی و اعتراض است.

اما وضعیت دیگری را در نظر بگیریم: فردی به دلیل انتشار یک پست، نوع پوشش مشتریان یک کافه، برگزاری یک برنامه یا رفتاری که «هنجارشکنانه» توصیف شده احضار می‌شود و از او می‌خواهند تعهد کند که در آینده «موازی» یا «شئون» را رعایت خواهد کرد. ممکن است هیچ‌کس دقیقاً توضیح ندهد این تعهد چه رفتارهایی را دربر می‌گیرد. در عین

حال، فرد می‌داند تکرار آن چه مقام احضارکننده نامطلوب می‌داند، ممکن است این بار به پلمب طولانی‌تر، تشکیل پرونده یا محدودیتی دیگر منجر شود. در چنین وضعیتی دیگر صرفاً با واکنش به گذشته روبه‌رو نیستیم. رفتار گذشته به مبنایی برای کنترل رفتار آینده تبدیل شده است. اهمیت حقوق بشری مسئله نیز از همین‌جا ناشی می‌شود؛ زیرا دامنه‌ی مداخله حکومت از اعمالی که واقعاً رخ داده‌اند به اعمالی گسترش پیدا می‌کند که ممکن است در آینده اتفاق بیفتند.

مرز میان پیشگیری و مجازات

کنترل پیشگیرانه می‌تواند وضعیتی متناقض ایجاد کند، زیرا ممکن است بدون صدور هیچ حکم کیفری، آثاری مشابه مجازات داشته باشد. برای صاحب یک کافه، چند روز تعطیلی می‌تواند خسارت اقتصادی واقعی به همراه داشته باشد. برای یک فروشگاه اینترنتی، مسدود شدن صفحه‌ی اصلی ممکن است ارتباط با مشتریان را مختل کند. برای یک بلاگر، حذف محتوا یا از دست دادن دسترسی به حساب کاربری مستقیماً بر شغل و درآمد او اثر می‌گذارد. برای برگزارکننده‌ی یک رویداد نیز ممکن است یک احضار یا هشدار کافی باشد تا برنامه‌ی بعدی اصلاً برگزار نشود. از نگاه فردی که با این محدودیت‌ها مواجه است، این‌که اقدام انجام‌شده در ادبیات رسمی «تذکر»، «اقدام پیشگیرانه» یا «برخورد انتظامی» نامیده شود، لزوماً نتیجه‌ی عملی آن را تغییر نمی‌دهد.

این‌جاست که یکی از مسائل اساسی حکومت قانون مطرح می‌شود. آیا حکومت می‌تواند اقدامی با آثار عملاً تنبیهی انجام دهد، بی‌آنکه ضمانت‌هایی را رعایت کند که برای اعمال مجازات در نظر گرفته شده‌اند؟ قانون آیین دادرسی کیفری ایران دادرسی را مستند به قانون می‌داند و اصل را بر براءت قرار می‌دهد. ماده‌ی ۴ همین قانون، اقدامات محدودکننده‌ی آزادی و ورود به حریم خصوصی را منوط به حکم قانون، رعایت مقررات و نظارت مقام قضایی کرده و ماده‌ی ۵ نیز بر حق آگاهی از موضوع و دلایل اتهام و برخورداری از حقوق دفاعی تأکید دارد. در سطح بین‌المللی نیز ماده‌ی ۱۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، از افراد در برابر مداخله‌ی خودسرانه یا غیرقانونی در حریم خصوصی، خانواده، خانه و مکاتبات حمایت می‌کند و دولت‌ها را موظف می‌داند امکان حمایت قانونی در برابر چنین مداخلاتی را فراهم کنند. این معیار در مواردی که کنترل حکومتی به بررسی تلفن همراه، حساب‌های شخصی، محتوای آنلاین یا دیگر جنبه‌های زندگی خصوصی افراد کشیده می‌شود، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. این مقررات بر اصلی عمومی استوارند که بر اساس آن، نهادهای حکومتی نمی‌توانند صرفاً با این تصور که ممکن است فرد در آینده رفتار نامطلوبی انجام دهد، هر محدودیتی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

تعهدنامه، یکی از روشن‌ترین نمونه‌های حرکت از واکنش به گذشته به کنترل آینده است. در ظاهر، تعهدنامه به عملی مربوط می‌شود که پیش‌تر رخ داده و فرد نیز به همان دلیل احضار شده است. اما مفاد آن معمولاً رو به آینده دارد. فرد قول می‌دهد رفتاری را «تکرار نکند»، مقرراتی را «از این پس» رعایت کند یا شکل فعالیت خود را تغییر دهد.

را که مناسب می‌بینند بر او تحمیل کنند.

همین منطق در معیارهای حقوق بشری نیز دیده می‌شود. محدودیت حقوق، از جمله آزادی بیان، باید مبنای قانونی روشن داشته باشد، هدف مشروع مشخصی را دنبال کند و ضروری و متناسب باشد. استناد کلی به مفاهیمی مانند «نظم»، «امنیت» یا «اخلاق» به خودی خود برای توجیه هر نوع مداخله کافی نیست. برای سنجش یک اقدام پیشگیرانه می‌توان چند پرسش ساده مطرح کرد. رفتار موردنظر دقیقاً چیست؟ کدام قانون آن را ممنوع کرده یا اجازه‌ی مداخله داده است؟ چه خطر مشخصی قرار است دفع شود؟ چرا این محدودیت ضروری است؟ آیا راهی وجود ندارد که محدودیت کم‌تری ایجاد کند؟ تصمیم تا چه زمانی اعتبار دارد؟ چه مرجعی می‌تواند آن را بررسی کند و فرد چگونه می‌تواند به آن اعتراض کند؟ هرچه پاسخ به این پرسش‌ها مبهم‌تر باشد، احتمال این که پیشگیری قانونی جای خود را به کنترل خودسرانه داده باشد، بیش‌تر می‌شود.

تعهدنامه، رضایت و حدود اختیار حکومت

تعهدنامه، یکی از روشن‌ترین نمونه‌های حرکت از واکنش به گذشته به کنترل آینده است. در ظاهر، تعهدنامه به عملی مربوط می‌شود که پیش‌تر رخ داده و فرد نیز به همان دلیل احضار شده است. اما مفاد آن معمولاً رو به آینده دارد. فرد قول می‌دهد رفتاری را «تکرار نکند»، مقرراتی را «از این پس» رعایت کند یا شکل فعالیت خود را تغییر دهد. به همین دلیل، مهم‌ترین پرسش درباره‌ی چنین اسنادی این نیست که آیا امضای فرد پای آن‌ها وجود دارد. پرسش اصلی این است که مطالبه‌ی این تعهد بر چه مبنای قانونی و در حدود کدام صلاحیت صورت گرفته است.

قانون آیین دادرسی کیفری، ضابطان دادگستری را مأمورانی می‌داند که تحت نظارت و تعلیمات دادستان و «به موجب قانون» در کشف جرم، جمع‌آوری ادله، تحقیقات مقدماتی و اجرای تصمیمات قضایی اقدام می‌کنند. وظایف آن‌ها در قانون حدود مشخصی دارد و از این مقررات نمی‌توان اختیاری عمومی و نامحدود برای تعیین رفتار آینده‌ی شهروندان استخراج کرد. قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی نیز ضابطان قضایی را موظف کرده است که اقدامات خود را بر مبنای قانون و دستور قضایی مشخص و شفاف انجام دهند و از اعمال سلیقه‌ی شخصی و سوءاستفاده از قدرت خودداری کنند. این قانون هم‌چنین بر رعایت حق دفاع و پرهیز از اقدامات غیرضروری و خلاف قانون تأکید دارد. اگر تعهد صرفاً همان تکلیفی را تکرار کند که از قبل در قانون وجود دارد، الزام حقوقی جدیدی ایجاد نمی‌کند. فرد چه آن را امضا کند و چه نکند، تکلیف قانونی هم‌چنان وجود

دارد. اما اگر محتوای تعهد از قانون فراتر رود، مسئله شکل دیگری پیدا می‌کند. امضای شهروند نمی‌تواند برای مأمور یا دستگاه اجرایی اختیاری ایجاد کند که قانون به آن نداده است. به بیان ساده، تعهدنامه نمی‌تواند جای خالی قانون را پر کند. این مسئله، زمانی حساس‌تر می‌شود که تعهد نه درباره‌ی رفتاری کاملاً مشخص، بلکه درباره‌ی مفاهیمی مانند «هتجار»، «شئون»، «ارزش‌ها» یا «موازن» باشد. در چنین وضعیتی فرد دقیقاً نمی‌داند چه عملی ممکن است نقض تعهد تلقی شود و بخش مهمی از تعیین مرزها به تفسیر مقام اجراکننده واگذار می‌شود. وجود امضای فرد نیز به تنهایی ثابت نمی‌کند که او تعهدنامه را آزادانه و بدون فشار پذیرفته است. فرض کنیم صاحب یک کسب‌وکار ناچار باشد میان امضای تعهد و از سر گرفتن فعالیت، یا خودداری از امضا و ادامه‌ی پلمب یا محدودیت یکی را انتخاب کند. در ظاهر حق انتخاب دارد، اما این وضعیت را نمی‌توان با توافق میان دو طرف برابر مقایسه کرد.

پرسش اصلی این است که خودداری از امضا چه هزینه‌ای برای فرد دارد. اگر شهروند برای بازپس گرفتن صفحه، باز شدن محل کسب، جلوگیری از تشکیل پرونده یا پایان دادن به یک وضعیت محدودکننده، ناچار به امضا باشد، آزادانه بودن رضایت او با تردید جدی روبه‌رو می‌شود. مسئله فقط اعتبار حقوقی تعهدنامه نیست. مشکل مهم‌تر این است که یک نهاد حکومتی می‌تواند محدودیتی را که خود ایجاد کرده، به اهرمی برای گرفتن تعهد تبدیل کند. نخست فرد در موقعیتی آسیب‌پذیر قرار می‌گیرد و سپس پایان آن وضعیت به پذیرش خواسته‌ای درباره‌ی رفتار آینده مشروط می‌شود. در چنین شرایطی، امضا لزوماً نشان نمی‌دهد که فرد آزادانه با مفاد تعهد موافق بوده است. ممکن است فقط نشان دهد او در میان گزینه‌های موجود، راه کم‌هزینه‌تر را انتخاب کرده است.

مسئله، به آیین دادرسی کیفری محدود نمی‌شود. قانون اساسی نیز حقوق، حیثیت، مال و شغل اشخاص را جز در مواردی که قانون اجازه داده، از تعرض مصون می‌داند و اصل ۳۶ مقرر می‌کند حکم به مجازات و اجرای آن باید از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. بنابراین حتی در چارچوب حقوق داخلی نیز این پرسش باقی می‌ماند که یک نهاد اجرایی یا ضابط تا کجا می‌تواند خارج از یک حکم روشن و قابل اعتراض، برای رفتار آینده‌ی افراد شرط تعیین کند.

از جرم مشخص تا خطر مبهم

حقوق کیفری معمولاً با این پرسش آغاز می‌شود که آیا شخص عمل ممنوع‌شده‌ای را انجام داده است. اما در منطق کنترل پیشگیرانه، پرسش این است که آیا ممکن است فرد در آینده رفتاری انجام دهد که حکومت آن را نامطلوب می‌داند.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

تفاوت میان این دو پرسش مهم است. «جرم» دست کم باید در قانون تعریف شده باشد، اما مفهوم «خطر» می تواند بسیار سیال تر باشد. ممکن است فرد به دلیل سابقه رفتار، نوع فعالیتش، مخاطبانش یا صرفاً ارزیابی یک نهاد نظارتی به عنوان کسی شناخته شود که احتمال دارد دوباره از خطوط تعیین شده عبور کند. در چنین وضعیتی، حکومت منتظر عمل بعدی نمی ماند و می کوشد احتمال وقوع آن را کاهش دهد. تعهدنامه می تواند چنین نقشی داشته باشد. احضار نیز ممکن است همین کارکرد را پیدا کند. پلمب موقت هم می تواند به فرد بفهماند که ادامه ی فعالیت، در گرو تغییر شیوه ی کار است.

مشکل زمانی جدی تر می شود که خود خطوط قرمز هم روشن نباشند. اگر شهروند دقیقاً بداند چه کاری ممنوع و چه کاری مجاز است، می تواند رفتار خود را تا مرز قانون ادامه دهد. اما اگر نداند اصطلاحاتی مانند «هنجارشکنی»، «رفتار نامتعارف» یا «عدم رعایت شئونات» در برخورد بعدی چگونه تفسیر خواهند شد، ممکن است برای پرهیز از پیامدهای احتمالی، دامنه ی رفتار خود را بیش از آن چه قانون صراحتاً ایجاب می کند محدود کند. این جاست که اصل قابل پیش بینی بودن قانون اهمیت پیدا می کند. کمیته ی حقوق بشر سازمان ملل در تفسیر عمومی شماره ی ۳۴ درباره ی ماده ی ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی تأکید کرده است که محدودیت آزادی بیان باید به موجب قانون باشد، هدف مشروع مشخصی را دنبال کند و ضروری و متناسب باشد. قانونی که آزادی بیان را محدود می کند نیز باید به اندازه ی کافی دقیق باشد تا فرد بتواند رفتار خود را بر اساس آن تنظیم کند و نباید اختیار نامحدودی در اختیار مجریان قرار دهد.

این فقط یک بحث فنی درباره ی کیفیت قانون نیست. اگر مرز محدودیت قابل پیش بینی نباشد، شهروند ناچار می شود به جای رجوع به قانون، بر اساس تصور خود از حساسیت نهادهای حکومتی تصمیم بگیرد. در یک وضعیت مبتنی بر قانون، فرد می پرسد: «آیا این کار ممنوع است؟» در وضعیت مبتنی بر ابهام، پرسش به شکل دیگری درمی آید: «آیا انجام این کار برایم دردسر ایجاد می کند؟» همین تغییر پرسش، یکی از مهم ترین پیامدهای کنترل رفتار آینده است.

اثر بازدارنده و گسترش خودسانسوری

برای فهم کارکرد این الگو باید از فردی که مستقیماً احضار یا محدود شده فراتر رفت. فرض کنیم صاحب یک کافه پس از پلمب کوتاه مدت تعهد می دهد. صاحبان کافه های دیگر از ماجرا باخبر می شوند و بدون آن که خودشان احضار

شده باشند، شروع به محاسبه ی خطر می کنند. صاحب یک صفحه ممکن است پس از مسدود شدن صفحه ی همکارش محتوای خود را تغییر دهد. برگزارکننده ی یک تور، برنامه ای را لغو کند. مدیر یک مجموعه ی فرهنگی درباره ی دعوت از فردی خاص، تجدیدنظر کند یا یک ورزشکار تصمیم بگیرد تصویری را منتشر نکند. هیچ یک از آن ها هنوز مستقیماً هدف برخورد قرار نگرفته اند؛ با این حال، رفتارشان تغییر کرده است. در همین مرحله است که کنترل پیشگیرانه به بیشترین اثر خود می رسد. اعمال قدرت دیگر فقط به مداخله ی مستقیم مأمور وابسته نیست و بخشی از فرایند نظارت به خود افراد منتقل می شود. هرکس پیش از تصمیم گیری تلاش می کند واکنش احتمالی نهاد ناظر را حدس بزند.

در ادبیات حقوق بشر، برای بخشی از این پدیده از مفهوم «اثر بازدارنده» استفاده می شود؛ وضعیتی که در آن ترس از مجازات یا محدودیت باعث می شود افراد حتی از بخشی از رفتارهای قانونی و مشروع خود نیز صرف نظر کنند. برای ایجاد چنین اثری، لزوماً نیازی به صدور حکم ممنوعیت برای تک تک افراد نیست. وجود خطری مبهم اما جدی نیز می تواند دامنه ی استفاده ی واقعی مردم از آزادی هایشان را محدود کند. این خودسانسوری فقط به حرف زدن یا انتشار محتوا محدود نمی شود. ممکن است صاحب کسب و کار رفتار مشتریان یا کارکنانش را زیر نظر بگیرد. مدیر یک کافه نحوه ی استفاده از فضای بیرونی را تغییر دهد. یک مجموعه ی فرهنگی از برگزاری برنامه ای صرف نظر کند یا برگزارکننده ی یک تور به شرکت کنندگان درباره ی پوشش یا رفتارشان هشدار دهد. در این حالت، نهاد حکومتی بخشی از اجرای محدودیت را به دیگران منتقل می کند. صاحب کسب و کار به ناظر مشتری تبدیل می شود، مدیر مجموعه به ناظر کارکنان و برگزارکننده ی برنامه به ناظر شرکت کنندگان. اهمیت حقوق بشری این روند در آن است که کنترل رفتار افراد را بدون نیاز به مداخله ی مستقیم و دائمی مأموران گسترش می دهد. انتشار اجباری تعهد نیز می تواند همین اثر را تقویت کند. وقتی فرد ناچار شود متن تعهد یا محتوایی مشابه را در صفحه ی خود منتشر کند، موضوع دیگر فقط محدود کردن بیان نیست و مسئله ی «بیان اجباری» نیز مطرح می شود. انتشار تعهد، اثر آن را از فرد فراتر می برد. دیگران با دیدن آن نه فقط از محدودیتی که بر فرد تحمیل شده آگاه می شوند، بلکه این پیام را نیز دریافت می کنند که رفتار مشابه ممکن است برای آن ها هم پیامد داشته باشد.

از اقدام موردی تا شیوه ی حکمرانی

کنترل مستقیم جامعه پرهزینه است. اگر قرار باشد برای هر رفتار نامطلوب مأمور وارد عمل شود، پرونده تشکیل شود و

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

و برخورد با چند فرد به خودسانسوری گروه وسیع‌تری منجر شود، دیگر تعهدنامه را نمی‌توان صرفاً یک فرم اداری دید. در چنین شرایطی، با نوعی کنترل پیشگیرانه روبه‌رو هستیم که هدف آن فقط واکنش به رفتار انجام‌شده نیست، بلکه محدودکردن رفتارهای احتمالی آینده نیز هست.

از ترس مجازات تا تنظیم رفتار خود

شاید مهم‌ترین اثر این شیوه نه در پرونده‌ی کسانی که احضار شده‌اند، بلکه در رفتار کسانی دیده شود که هرگز احضار نمی‌شوند. موفق‌ترین نظام کنترل لزوماً نظامی نیست که در برابر هر رفتار «نامطلوب» مستقیماً مداخله کند، بلکه نظامی است که افراد را وادار می‌کند خودشان حدود رفتارشان را تنظیم کنند؛ حتی زمانی که این حدود دقیقاً روشن نیست. در چنین وضعیتی، شهروند فقط قانون را رعایت نمی‌کند. او خطر را مدیریت می‌کند. این تفاوت مهمی است. وقتی قانون روشن باشد، فرد می‌تواند بداند آزادی‌اش تا کجا ادامه دارد. اما وقتی معیار، پیش‌بینی واکنش دستگاه حکومتی باشد، مرز آزادی دائماً جابه‌جا می‌شود. کم‌تر کسی حاضر است با آزمودن یک خط قرمز نامشخص، هزینه‌ی روشن شدن حدود آن را بپردازد. از این منظر، مسئله‌ی اصلی تعهدنامه‌های اجباری صرفاً اعتبار حقوقی یک سند نیست. تعهدنامه یکی از ابزارهایی است که می‌تواند در ساختاری بزرگ‌تر قرار گیرد؛ ساختاری که از مجازات رفتار گذشته به سمت تنظیم و مهار رفتار آینده حرکت می‌کند.

معیار حقوق بشری برای سنجش این مداخلات روشن است. هر محدودیت باید مبنای قانونی روشن، قابل‌دسترس و قابل پیش‌بینی داشته باشد، هدف مشروع مشخصی را دنبال کند، ضروری و متناسب باشد و امکان نظارت و اعتراض مؤثر نسبت به آن وجود داشته باشد. وقتی این شروط جای خود را به احضار غیرشفاف، تعهد مبهم و ترس از پیامدهای بعدی می‌دهند، رابطه‌ی شهروند با قانون نیز تغییر می‌کند. فرد دیگر فقط نمی‌پرسد قانون چه چیزی را ممنوع کرده است، تلاش می‌کند حدس بزند حکومت چه چیزی را تحمل خواهد کرد. درست در همین نقطه است که کنترل رفتار آینده از یک اقدام موردی فراتر می‌رود و به شیوه‌ای برای حکمرانی تبدیل می‌شود.

پانوش:

۱- از مسدودسازی صفحات تا پلمب کافه‌ها؛ موج تازه‌ی فشار بر فضای مجازی و عرصه‌ی عمومی، خبرگزاری هرانا، ۱۰ مردادماه، ۱۴۰۵.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

شاید مهم‌ترین اثر این شیوه نه در پرونده‌ی کسانی که احضار شده‌اند، بلکه در رفتار کسانی دیده شود که هرگز احضار نمی‌شوند. موفق‌ترین نظام کنترل لزوماً نظامی نیست که در برابر هر رفتار «نامطلوب» مستقیماً مداخله کند، بلکه نظامی است که افراد را وادار می‌کند خودشان حدود رفتارشان را تنظیم کنند؛ حتی زمانی که این حدود دقیقاً روشن نیست.

رسیدگی رسمی صورت گیرد، منابع و هزینه‌ی زیادی لازم است. کنترل رفتار آینده، بخشی از این هزینه را کاهش می‌دهد. یک احضار ممکن است رفتار فرد را برای مدت طولانی تغییر دهد. یک پلمب می‌تواند ده‌ها کسب‌وکار مشابه را محتاط کند و انتشار یک تعهد ممکن است بسیاری از کاربران دیگر را به بازبینی محتوای خود وادارد. در چنین شیوه‌ای، معیار موفقیت لزوماً شمار محکومیت‌ها نیست. حتی کاهش یا محدود ماندن تعداد پرونده‌ها ممکن است نشانه‌ی موفقیت تلقی شود، اگر افراد پیش از رسیدن به مرحله‌ی برخورد رسمی، خود رفتارشان را تغییر داده باشند.

تعهدنامه، احضار، تذکر و پلمب موقت از نظر حقوقی و اجرایی یکسان نیستند، اما می‌توانند در یک نقطه به هم برسند. همه‌ی آن‌ها قادرند این پیام را به فرد منتقل کنند که ادامه‌ی فعالیت، مستلزم تغییر رفتار آینده است. یکی دیگر از آثار این شیوه، ایجاد سابقه است. ممکن است فردی که هیچ محکومیتی ندارد، پس از احضار و اخذ تعهد در پرونده‌ای اداری یا امنیتی به‌عنوان کسی ثبت شود که پیش‌تر «تذکر گرفته» یا «متعهد به عدم تکرار» شده است. عبارت «عدم تکرار» از همین جهت قابل تأمل است. تکرار معمولاً زمانی معنا دارد که تخلف نخست به شکلی معتبر احراز شده باشد. اما تعهدنامه می‌تواند بدون محکومیت، تصویری از یک «بار اول» ایجاد کند. در برخورد بعدی ممکن است به فرد یادآوری شود که قبلاً به او تذکر داده شده و او نیز تعهد کرده است. شرایطی که تعهد اولیه در آن گرفته شده، ممکن است به مرور از روایت حذف شود، اما خود سند باقی می‌ماند. به این ترتیب، سابقه‌ی اداری یا امنیتی می‌تواند نقشی شبیه سابقه‌ی قضایی پیدا کند؛ بدون آن‌که لزوماً همان ضمانت‌های دادرسی درباره‌ی آن وجود داشته باشد.

تعهد گرفتن، تذکر، احضار و تهدید به اقدامات شدیدتر در صورت تکرار رفتار، در جمهوری اسلامی سابقه دارند. آن‌چه امروز اهمیت دارد، نه تازگی این ابزارها، بلکه گسترش دامنه‌ی استفاده از آن‌ها و نقشی است که در تنظیم رفتار آینده‌ی شهروندان پیدا می‌کنند. گزارش‌های اخیر نشان می‌دهند که چنین شیوه‌هایی در حوزه‌های متنوع‌تری، از فعالیت‌های تجاری و فرهنگی تا ورزش و فضای آنلاین، به کار گرفته می‌شوند. (۱) برای اثبات وجود یک سیاست واحد و سراسری به اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی دستورالعمل‌ها، زنجیره‌ی تصمیم‌گیری و استمرار این روند نیاز است و از موارد علنی به‌تنهایی نمی‌توان وجود یک فرمان متمرکز را نتیجه گرفت. با این حال، اگر تعهد، اخطار و محدودیت موقت به‌طور مکرر برای واداشتن افراد به تغییر رفتار آینده به کار گرفته شوند، رفع محدودیت به پذیرش شروط خاص وابسته باشد، این شروط از تکالیف روشن قانونی فراتر بروند



حقوق بشر

■ سیاست جدید کشتیبان؛ از حذف در عرصه‌ی دیجیتال تا مهندسی سکوت

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر



جمهوری اسلامی ایران، گویی همه چیز برعکس است. جنگ که فروکش می‌کند، تازه حکومت به یادش می‌افتد که باید عرصه‌ی عمومی —چه حقیقی و چه مجازی— را تنگ‌تر کند و بر دامنه‌ی بگیر و ببندهایش بیفزاید؛ بگیر و ببندهایی که در وضعیت پسا جنگ اخیر، تقریباً در همه‌ی عرصه‌ها —از حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی تا فعالیت‌های اقتصادی—، خود را نشان داده‌اند. کار دوباره به پلمب کافه‌ها و کافه‌کتاب‌ها، برخورد با برگزارکنندگان تورهای گردشگری، احضار بلاگرها، مسدودسازی صفحات اینستاگرامی، حذف محتوا و فشار بر کسب‌وکارهایی رسیده است که بخش مهمی از فعالیت و درآمدشان در فضای مجازی جریان دارد. در واقع، حکومت در ایران پسا جنگ بار دیگر به شکلی همه‌جانبه به سیاست کنترل اجتماعی روی آورده است؛ سیاستی که هم‌زمانی آن با آغاز دوران رهبری سوم نظام و تلاش او برای تثبیت خود و ایجاد نظمی تازه جای تأمل جدی دارد.

در این میان، آن‌چه در فضای مجازی می‌گذرد، تنها بازگشت به همان سیاست قدیمی کنترل نیست، بلکه با شکل تازه‌تر و سنگین‌تری از بگیر و ببند در فضای روبه‌رو هستیم که می‌توان آن را «عرصه‌ی عمومی دیجیتال» نامید. فضایی که بالقوه می‌تواند بستری برای گفتگو، ارتباط و تعامل مستقیم شهروندان باشد، اما تقریباً از همان ابتدای ورود اینترنت به ایران مورد هجوم، محدودیت و فیلترینگ قرار گرفت.

نگارنده به خاطر دارد که در سال‌های آغازین دهه‌ی ۸۰ شمسی، مقام‌های حکومتی مدعی بودند که فیلترینگ تنها برای جلوگیری از دسترسی به سایت‌های مستهجن و غیراخلاقی است. اما در همان سال‌ها، وبسایت یک مرجع تقلید شیعه چون مرحوم آیت‌الله حسینعلی منتظری نیز از جمله سایت‌هایی بود که طعم فیلترینگ را چشید. همین تناقض، شاید از همان ابتدا تکلیف را روشن می‌کرد. مسئله‌ی اصلی هرگز فقط «محتوای مستهجن» نبود. نظم سیاسی در ایران از همان سال‌های نخست با عمل خود نشان داد که با بستری که امکان گردش آزاد اطلاعات و گفتگوی عمومی خارج از کنترل حکومت را فراهم کند، مسئله دارد و همان بلایی را که پیش‌تر بر سر مطبوعات و رسانه‌های مستقل آورده بود، دیر یا زود بر سر اینترنت نیز خواهد آورد.

این روند از آن زمان تا امروز، هر بار به شکلی گسترده‌تر ادامه پیدا کرده‌است. یک روز وبسایت‌ها هدف بودند، روز دیگر وبلاگ‌ها و بگپرو بند وبلاگ‌نویسان، بعدش هم نوبت به شبکه‌های اجتماعی، پیام‌رسان‌ها و پلتفرم‌های جهانی رسید. فیلترینگ گسترده شد، سرعت اینترنت به

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

ابزار فشار بدل شد. قطع اینترنت در دوره‌های اعتراضات به بخشی از جعبه‌ابزار امنیتی حکومت تبدیل شد و برخورد با کاربران، روزنامه‌نگاران و فعالان فضای مجازی نیز ادامه یافت. اما در دوران پسا جنگ ۴۰ روزه، سانسور دیجیتال وجه دیگری پیدا کرده است. شکل سرکوب شاید شبیه همان گذشته باشد، اما دلیلش امری جدید است. تثبیت رهبری سوم، نیاز به سکوتی کامل در فضای عمومی چه دیجیتال و چه غیر دیجیتال دارد. در دوران آغاز رهبری خامنه‌ای اول، عصر پسا جنگ هشت ساله و فضای پسا کشتار ۶۷ بود و نفس‌ها در سینه حبس شده بود. امروز هم رهبری سوم برای تثبیت خود به فضایی شبیه به آن دوران احتیاج دارد؛ فضایی که در آن سپهر عمومی در تمام عرصه‌ها از جمله دیجیتال، یا همگامش باشند و یا ساکت. در واقع با تغییر مناسبات قدرت در جمهوری اسلامی، عرصه‌ی عمومی می‌تواند به بازیگری جدی در صحنه بدل شود. همین موجب می‌شود که کنترل این عرصه بدل به امری حیاتی شود. مسئله، ترسیم دوباره‌ی مرزهاست. این‌که چه رفتاری تحمل خواهد شد، چه سبک زندگی‌ای امکان دیده شدن دارد، چه نوع تجمع و ارتباطی مجاز است و جامعه تا کجا اجازه دارد مستقل از اراده‌ی حکومت برای خود فضا بسازد.

از این زاویه باید موج برخورد با صفحات اینستاگرامی، بلاگرها، کافه‌ها، تورهای گردشگری و کسب‌وکارهای آنلاین را با هم دید. این‌ها مجموعه‌ای از رویدادهای پراکنده با موضوعاتی متفاوت نیستند، بلکه کنار هم گذاشتنشان، تصویری از تلاش برای بازتعریف حدود عرصه‌ی عمومی به دست می‌دهد. حکومت، پس از دوره‌ای که جنگ، بخش‌هایی از جامعه را ولو موقت و محتاطانه در موضعی نزدیک‌تر به حاکمیت قرار داد، به جای استفاده از آن وضعیت برای ترمیم شکاف‌ها (که انتظار خیلی از خوش‌بینان بود)، بار دیگر با زبان آشنای محدودیت و سرکوب با جامعه سخن می‌گوید.

گزارش هرانا درباره‌ی برخوردهای صورت‌گرفته در فاصله‌ی ۲۰ تیر تا ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ بخشی از ابعاد همین وضعیت را نشان می‌دهد. بر اساس این گزارش، در همین بازه دست‌کم ۷۲ صفحه یا حساب پرمخاطب و قابل شناسایی در شبکه‌های اجتماعی مسدود، توقیف یا از دسترس خارج شده‌اند. گردانندگان دست‌کم ۲۱ صفحه نیز ناچار به انتشار تعهدنامه یا متن‌هایی شده‌اند که در آن‌ها بر رعایت مقررات و خودداری از تکرار رفتار پیشین تأکید شده است. هم‌زمان دست‌کم ۲۳ واحد صنفی نیز پلمب شده‌اند. هرانا البته تصریح کرده که بخشی از این موارد با یکدیگر هم‌پوشانی دارند و نباید مجموع آن‌ها را تعداد

پرونده‌های کاملاً مستقل دانست. (۱)

این آمار معنایی درون خود نهفته دارند؛ معنایی که شاید از خود اعداد مهم‌تر است. نظم تازه برای تثبیت خود باید حدودش را به جامعه بشناساند. جامعه باید بداند که تغییر در رأس قدرت قرار نیست الزاماً به معنای تغییر در شیوهی برخورد حکومت با جامعه باشد. چه بسا برعکس؛ دوره‌ی آغازین نظم تازه، زمانی باشد که دستگاه قدرت بیش از همیشه احساس نیاز کند اقتدار خود را به نمایش بگذارد و خطوط ممنوعه را دوباره پررنگ کند. می‌توان یاد عتاب و خطاب احمد قوام السلطنه در ۲۷ تیر ۱۳۳۱ افتاد که ملت ایران را تهدید می‌کرد که «کشتیان را سیاستی دگر آمد.» البته بماند که کلاً این بساط، چند روزی بیش‌تر نپایید.

این بار حکومت برای رساندن پیام اقتدارش، به سراغ کف جامعه آمده است. پلمب یک کافه، بستن صفحه‌ی یک بلاگر، حذف هزاران محتوای اینستاگرامی یا برخورد با یک تور گردشگری نیز پیام خود را دارد: پیامی ساده و قابل فهم به این معنا که حکومت هم‌چنان خود را صاحب‌اختیار تعریف حدود زندگی عمومی می‌داند. این که جامعه خیال نکند که پسا جنبش اعتراضی ۱۴۰۱، آن چه به دست آورده قطعی است و خیالش می‌تواند راحت باشد. نمونه‌های منتشرشده در استان‌های مختلف این مسئله و پیام را روشن‌تر می‌کنند. در قزوین، پلیس نظارت بر اماکن عمومی از شناسایی و به تعبیر خود «پاکسازی» ۵۶ صفحه‌ی اینستاگرامی به دلیل انتشار آن چه «محتوای تبلیغاتی هنجارشکن و آسیب‌زای فرهنگی» خوانده شد، خبر داد. صاحبان صفحات احضار شدند، محتواهای مورد نظر حذف شد و برای شماری از واحدهای صنفی نیز پرونده‌ی قضایی تشکیل شد. (۲) در گیلان هم پلیس از برخورد با ۳۲ واحد صنفی در رشت و حذف ۳۲۵۸ مورد محتوا از صفحات اینستاگرامی آن‌ها خبر داد. (۳)

ظاهر برخوردها فرق می‌کند. اما همه‌ی آن‌ها در نقطه‌ای مشترک به هم می‌رسند. پرسش اساسی که چه کسی حق تعیین شکل حضور در عرصه‌ی عمومی را دارد؟ جامعه یا حکومت؟

فضای مجازی یا عرصه‌ی عمومی دیجیتال دقیقاً از همین زاویه برای حکومت درس‌ساز است. این فضا فقط جایی برای انتشار عکس و ویدئو نیست. جایی است که جامعه خودش را در آن می‌بیند، خودش را با آن به دیگران نشان می‌دهد و جایی است که خودش را با دیگران قیاس می‌کند. خروجی این‌ها در فضای دیجیتال، تصویری می‌شود که حکومت دوست ندارد جامعه از خودش، دیگران و او داشته باشد. تصویری که در آن سبک‌های مختلف زندگی، نوع پوشش، روابط اجتماعی، موسیقی، تفریح، سفر، کسب‌وکار

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

و شکل‌های گوناگون زیستن کنار یکدیگر دیده می‌شوند. تصویر یک کافه در اینستاگرام، می‌تواند تصویری از یک زندگی متفاوت در گوشه‌ای از جامعه باشد که الگویی غیر از الگوی رسمی در آن جریان دارد. همین امر برای یک تور گردشگری با هم‌نشینی زن و مرد در کنار هم در آن و با داشتن پوششی غیر از پوشش دیکته‌شده‌ی رسمی حکومت هم صادق است. مسئله‌ی سانسور در این‌جا، مسئله‌ی کنترل تصویر جامعه است؛ تصویر و تصاویری که صورتی دیگر از جامعه‌ی ایرانی را به خود جامعه می‌رساند و به او می‌گوید که او دیگر شبیه به آن چه حکومت می‌خواهد نیست. به او می‌گوید که مقاومتش جواب داده و دیگر حکومت نمی‌تواند او را در عرصه‌ی عمومی حقیقی و دیجیتال، منقاد و منکوب خود کند. این تصاویر از زندگی روزمره به جامعه امکان می‌دهد که احساس پیروزی کند؛ احساس پیروزی‌ای که در آن امید به تغییرات آینده ایجاد می‌کند و همین برای حکمران تازه به تخت نشسته و در تلاش برای تثبیت، خطری بزرگ است.

شاید بتوان با مثالی دیگر بهتر توضیح داد. پرونده‌ی نیما تکیدو، یوتیوبر دهه‌ی هشتادی، را در نظر بگیرید. پرونده‌ای که در آن پس از تجمع گسترده‌ی طرفدارانش در ایران‌مال، کانال یوتیوب و سپس صفحه‌ی اینستاگرامش از دسترس خارج شد. زومیت در پنجم مرداد ۱۴۰۵ گزارش داد که کانال یوتیوب او، با حدود یک میلیون دنبال‌کننده، با پیام مسدودی «حسب دستور مقام قضایی توسط فراجا» مواجه شده است. (۴) نیما تکیدو نه تنها سیاسی نبود که هرازگاهی هم در راستای سیاست‌های رسمی نظام حرکت می‌کرد. اما او کسی است که صدها هزار مخاطب دارد و با فراخوانش، بیش از حد انتظارش، هزاران نفر در نقطه‌ای تجمع می‌کنند. او در واقع دارای یک قدرت اجتماعی مستقل است که از منظر نظامی اقتدارگرا بدل به تهدید شده است. قدرت او امروز می‌تواند برای سرگرمی یا تبلیغ استفاده شود، اما اصل وجود شبکه‌ای از ارتباطات اجتماعی که حکومت کنترل مستقیمی بر آن ندارد، می‌تواند برای ساختار سیاسی حساسیت‌برانگیز باشد. پس با آن برخورد می‌شود.

مسئله‌ی دیگر هم بحث تعهدنامه‌هاست. حذف یک پست یا حتی بازداشت صاحب صفحه، برخورد و سانسوری است که توسط نظم حاکم اعمال می‌شود. اما تعهد گرفتن از یک کاربر، تلاشی برای تعیین رفتار آینده‌ی اوست. حکومت دیگر فقط نمی‌گوید «این کار را نباید می‌کردی»، بلکه می‌گوید «از این پس هم نباید چنین کنی». همین‌جاست که سرکوب از مجازات عبور می‌کند و می‌خواهد جامعه را تربیت کند. تربیتی که به جامعه بگوید که خطوط قرمزی

هست که نباید از آن‌ها عبور کنی و او را عادت دهد که خودت این خطوط را رعایت کن؛ خودت، خودت را سانسور کن و به خطوط قرمز من حکومت، پایبند باش. وقتی یک کافه‌دار با دیدن پلمب همکاریش تصاویر صفحه‌ی خود را تغییر می‌دهد، وقتی برگزارکننده‌ی تور پیشاپیش از مسافران می‌خواهد جلوی دوربین مراقب پوشششان باشند، وقتی بلاگری بدون دریافت هیچ اختطاری تصمیم می‌گیرد ویدئویی را منتشر نکند، نظم سیاسی بدون صدور دستور تازه در حال بازتولید شدن است. این جاست که خودسانسوری از یک پیامد جانبی به بخشی از سازوکار تثبیت نظم تبدیل می‌شود. این دقیقاً چیزی است که حکومت به آن نیاز دارد. این سانسور با ابزارسازی از واژگان هم انجام می‌شود. واژه‌هایی چون «هنجارشکنی»، «محتوای آسیب‌زای فرهنگی»، «منافی عفت» یا «اخلال در امنیت روانی جامعه» در این‌جا کاربرد دارند. واژه‌هایی با معانی نامعلوم که ابزار دست سانسور و سرکوب می‌شوند. این نامشخصی معانی این واژه‌ها هم موجب می‌شود که کاربران خودشان دست به سانسور خودشان بزنند تا با تفسیر موسع حاکمیت از این واژگان مواجه نشوند. صاحب کافه پیش از اخطار، عکس‌ها را پاک می‌کند. برگزارکننده‌ی تور پیشاپیش درباره‌ی پوشش مسافران هشدار می‌دهد. بلاگر قبل از انتشار یک ویدئو از خودش می‌پرسد آیا به دردسرش می‌ارزد یا نه. این فشار و تلاش برای اجبار کاربران به خودسانسوری با روشی که ظاهراً اجباری در کار نیست، همان روش سانسور موثر است. حکومت خودش را مرکز قدرت معرفی می‌کند و به شهروند می‌گوید که یا با چهارچوبی که من می‌گویم همراه شو و یا تویی و برخورد و سرکوب. این همان نقطه‌ای است که فشار مستقیم می‌تواند به خودسانسوری بدل شود. پدیده‌ای که پژوهش‌های انجام‌شده نیز آن را در رفتار کاربران اینستاگرام بررسی کرده و نشان داده‌اند که عوامل سیاسی، اجتماعی و حقوقی می‌توانند در شکل‌گیری و تشدید آن نقش داشته باشند. (۵)

تعهدنامه‌ها نیز درست در همین نقطه معنا پیدا می‌کنند. فرد نه فقط بابت آن‌چه کرده تنبیه می‌شود، بلکه باید رفتار آینده‌اش را نیز تغییر دهد و گاه این عقب‌نشینی را جلوی چشم مخاطبانش اعلام کند. «صفحه‌ی مسدودشده»، «کافه‌ی پلمب‌شده» و «تعهدنامه‌ی منتشرشده»، هرکدام یک تابلوی هشدار برای دیگران‌اند. پیام روشن است: «پیش از رسیدن به این نقطه، خودتان توقف کنید.» امری که قابل شمارش هم نیست؛ تعداد صفحات بسته شده و افراد دستگیر شده را می‌توان شمرد، اما تعداد دفعاتی که کاربران با خودشان فکر کرده‌اند که اگر من این را

بگذارم چه می‌شود، نمی‌توان شمرد. نمی‌توان فهمید چند بلاگر ویدئویی را کنار گذاشته‌اند، چند کافه عکس‌هایش را پاک کرده، چند زن تصویرش را منتشر نکرده و چند صاحب کسب‌وکار تصمیم گرفته است پیش از آن‌که حکومت به سراغش بیاید، خودش عقب بنشیند.

عصر پسا جنگ ۴۰ روزه و آغاز رهبری سوم و تلاش او برای تثبیتش جایی است که بازگشت سانسور دیجیتال و فشار سنگین به کاربران محل حضور پیدا می‌کند. سیاست هم در روشی است که سعی می‌کند کاربران را به خودسانسوری وادارد. به این‌صورت، حکومت دیگر مجبور نیست همه را ساکت کند. کافی است فضایی بسازد که مردم پیش از سخن گفتن، هزینه‌ی آن را حساب کنند. برای نظم تازه‌ای که به دنبال تثبیت خویش است، چنین سکوتی ارزشمند است. سکوتی که نه از رضایت، که از ترس، احتیاط و محاسبه ساخته شده است. و درست همین‌جاست که پروژه‌ی تثبیت نظم جدید و سانسور دیجیتال به هم می‌رسند؛ یکی برای ماندن به سکوت نیاز دارد و دیگری ابزار تولید همان سکوت است. اما پرسش این‌جاست که آیا جامعه‌ای که پیروزی بزرگی در ساحت حجاب در کف جامعه داشته، پیمایش‌هایی چون «پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» در سال ۱۴۰۲ هم تغییرات جدی در آن نشان می‌دهد و بار غم سترگ خون‌های ریخته‌شده‌ی دی‌ماه ۱۴۰۴ را بر وجدان خود دارد، به این سانسور و سکوت و خودسانسوری پا می‌دهد؟ یا این فشارهای حکومت خود به آتش‌زنه‌ای بدل می‌شود که بشکه‌ی باروتی را منفجر کند؟ این امری است که باید در آینده آن را دید. گرچه نگارنده بر این باور است که جامعه‌ی مدنی مقاوم ایران، هر سدی را پشت سر خواهد گذاشت. کشتیان هر سیاستی داشته باشد، امواج دریای جامعه‌ی ایران هر کشتی زور مدار را غرق خواهد کرد.

پانوشته‌ها:

- ۱- از مسدودسازی صفحات تا پلمب کافه‌ها؛ موج تازه‌ی فشار بر فضای مجازی و عرصه‌ی عمومی، خبرگزاری هرانا، ۱۰ مردادماه ۱۴۰۵.
- ۲- پلیس اماکن قزوین ۵۶ صفحه‌ی اینستاگرامی را پاکسازی کرد، پایگاه خبری و تحلیلی نقطه‌ی تسلیم، ۹ تیرماه ۱۴۰۵.
- ۳- برخورد قاطع پلیس اماکن گیلان با تخلفات فضای مجازی و پلمب رستوران متخلف؛ پاکسازی هزاران محتوای ممنوعه، پایگاه خبری و تحلیلی گیلان پیام، ۷ مردادماه ۱۴۰۵.
- ۴- صفحه‌ی یوتیوب «نیما تکی‌دو» با دستور مقام قضایی مسدود شد {به‌روزرسانی: اینستاگرام هم بسته شد}، زومیت، ۵ مردادماه ۱۴۰۵.
- ۵- سلماسی، مرحمت، نصیری، بهاره، شیری، طهمورث، سلطانی‌فر، محمد، واکاوی و ارائه‌ی مدل خودسانسوری در فضای مجازی با رویکرد گراندتئوری در ایران، نشریه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دی‌ماه ۱۴۰۱: سال پنجم، شماره‌ی ۱۰ (پیاپی ۲۶).

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



عکس از خط صلح

حقوقی

■ هنجارشکنی؛ نام مبهم، اختیار کیفری گسترده

درباره‌ی دوگانگی نام‌گذاری سیاسی و تفسیر قضایی در ایران

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

الدار خیاوی
وکیل دادگستری و استاد دانشگاه



واژه‌ای ساده برای توصیف خروج از قواعد پذیرفته‌شده‌ی اجتماعی است. اما این ظاهر جامعه‌شناختی، کارکرد

۵۶

مقدمه: دو حرکت مکمل در زبان قدرت
در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی، «هنجارشکنی» ظاهراً

سیاسی و کیفری آن را می‌پوشاند. در بخشی از گفتار سیاسی سال‌های اخیر، مصداق‌های قانونی هنجارشکنی زمانی پدیدار می‌شود که نقد از ارزیابی یک تصمیم یا عملکرد فراتر می‌رود و به حرمت نمادین رهبر، مشروعیت جایگاه او یا بنیادهای اعتبار نظام نزدیک می‌شود. در همین حال، قوانین جزایی عناوین مشخصی برای توهین به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و مقام رهبری، توهین به مقامات، فعالیت تبلیغی علیه نظام و دیگر جرایم گفتاری پیش‌بینی کرده‌اند. پس چرا دستگاه رسمی، پیش از ورود به زبان حقوق، از واژه‌ای مبهم، اخلاقی و ظاهراً اجتماعی استفاده می‌کند؟

پاسخ این مقاله بر یک دوگانگی استوار است. در سطح سیاسی، نام‌گذاری مضیق و پوشاننده عمل می‌کند: نزاعی درباره‌ی مشروعیت، حدود نقد و پاسخ‌گویی رهبر با تعبیر «هنجارشکنی» به رفتاری خلاف ادب عمومی فروکاسته می‌شود. این واژه محتوای سیاسی اعتراض را کم‌رنگ و اقتدار رسمی را معادل هنجار جامعه معرفی می‌کند. در سطح قضایی، جهت حرکت معکوس می‌شود. رفتار واحد می‌تواند ذیل شبکه‌ای از عناوین کیفری قرار گیرد: توهین، تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب، تشویش اذهان، اخلال در نظم، جرایم علیه عفت عمومی یا تخلفات صنفی و رسانه‌ای. در این مرحله، نه با کاهش معنایی، بلکه با امکان توسعه و انتخاب مواجهیم. حکومت در گفتار عمومی از تصریح به جرم سیاسی پرهیز می‌کند، اما در دستگاه قضایی از فراخی عناوین موجود بهره می‌برد.

این دو حرکت با یکدیگر ناسازگار نیستند. نخستین حرکت، کنشگر را پیش از رسیدگی قضایی در موقعیت اخلاقاً نامشروع قرار می‌دهد و هزینه‌ی دفاع عمومی از او را بالا می‌برد. حرکت دوم، آن داوری سیاسی و اخلاقی را به اثر حقوقی تبدیل می‌کند. به تعبیر دیگر، «هنجارشکنی» نه خودِ جرم، بلکه یک پیش‌عنوان کیفری است: طبقه‌بندی‌ای که هنوز از الزامات دقیق اصل قانونی بودن پیروی نمی‌کند، اما مسیر انتخاب عنوان قانونی بعدی را هموار می‌سازد.

همین منطق را می‌توان در موج اخیر برخورد با صفحات اجتماعی، کافه‌ها، تورهای گردشگری و کسب‌وکارها نیز مشاهده کرد. گزارش‌ها را از رخدادهای ۲۰ تیر تا ۱۰ مرداد ۱۴۰۵، در کنار عناوین حقوقی یا شبه‌حقوقی، تکرار اصطلاحاتی چون «هنجارشکنی»، «محتوای آسیب‌زای فرهنگی»، «منافی عفت»، «عدم رعایت شئون اسلامی» و «امنیت روانی جامعه» را ثبت کرده است. (۱) مصادیق سیاسی و فرهنگی یکسان

نیستند، اما هر دو از یک فناوری حکمرانی بهره می‌برند: قدرت ابتدا هنجار را تعریف می‌کند، خروج از آن را اخلاقاً محکوم می‌سازد و سپس، در صورت لزوم، عنوان کیفری متناسب را برمی‌گزیند.

هنجارشکنی جرم نیست؛ مصداق آن ممکن است جرم باشد

در حقوق کیفری، بحث باید از اصل قانونی بودن آغاز شود. اصل ۳۶ قانون اساسی مقرر می‌کند حکم به مجازات و اجرای آن تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون ممکن است. ماده‌ی ۲ قانون مجازات اسلامی نیز جرم را فعل یا ترک فعلی می‌داند که قانون برای آن مجازات تعیین کرده باشد و ماده‌ی ۱۲ بار دیگر صدور و اجرای حکم کیفری را به قانون و مرجع صالح مقید می‌سازد. این مجموعه فقط یک قاعده‌ی فنی نیست؛ تقسیم قدرت میان قانون‌گذار، قاضی و ضابط است. قانون‌گذار باید پیشاپیش رفتار ممنوع را تعیین کند، قاضی فقط همان حکم را بر مصداق منطبق سازد و ضابط نیز حق ندارد با زبان اداری یا انتظامی جرم تازه‌ای تولید کند.

بر این مبنا، «هنجارشکنی» عنوان مجرمانه‌ی مستقل نیست. این واژه ممکن است در بیانی‌های سیاسی، گزارش انتظامی، سخنرانی مذهبی یا داوری روزمره به کار رود، اما تا زمانی که رفتاری با عناصر یک جرم قانونی منطبق نشده باشد، قابلیت ایجاد مسئولیت کیفری ندارد. صفت «هنجارشکن» نمی‌تواند جایگزین عنصر قانونی شود؛ همان‌گونه که «غیراخلاقی»، «نامناسب»، «برخلاف شأن» یا «آسیب‌زا» نیز به خودی خود عنوان جرم نیستند.

با این حال، این گزاره نباید به مصونیت همه‌ی رفتارهایی بینجامد که هنجارشکنانه خوانده می‌شوند. ممکن است یک رفتار هم در ارزیابی اجتماعی هنجارشکن تلقی شود و هم عناصر جرمی را که قانون تعریف کرده است محقق کند. ماده‌ی ۵۱۴ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی اهانت به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و مقام رهبری را جرم می‌داند؛ ماده‌ی ۶۰۹ درباره‌ی توهین به برخی مقامات و کارکنان عمومی حکم دارد؛ ماده‌ی ۵۰۰ فعالیت تبلیغی علیه نظام را موضوع مجازات قرار می‌دهد؛ ماده‌ی ۶۳۸ به برخی رفتارهای علنی مرتبط با عفت عمومی می‌پردازد و ماده‌ی ۶۹۸ در شرایط مقرر، اظهار اکاذیب یا نسبت دادن اعمال خلاف حقیقت با قصد اضرار یا تشویش اذهان را جرم‌انگاری می‌کند. ممکن است رفتار واحد حسب کیفیت، قصد، مخاطب

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

همین منطق را می‌توان در موج اخیر برخورد با صفحات اجتماعی، کافه‌ها، تورهای گردشگری و کسب‌وکارها نیز مشاهده کرد. گزارش‌ها را از رخدادهای ۲۰ تیر تا ۱۰ مرداد ۱۴۰۵، در کنار عناوین حقوقی یا شبه‌حقوقی، تکرار اصطلاحاتی چون «هنجارشکنی»، «محتوای آسیب‌زای فرهنگی»، «منافی عفت»، «عدم رعایت شئون اسلامی» و «امنیت روانی جامعه» را ثبت کرده است.

و زمینه با یکی از این عناوین انطباق یابد. اما در همه حال، علت مجازات همان عنوان قانونی است، نه هنجارشکنی.

این تمایز در پرونده‌های سیاسی اهمیت مضاعف دارد. نقد تند رهبر، نسبت دادن ناکارآمدی به او، تشکیک در مشروعیت منصب و استعمال الفاظ تحقیرآمیز از لحاظ سیاسی به هم نزدیک به نظر می‌رسند، اما در حقوق کیفری یکسان نیستند. ماده‌ی ۵۱۴ از «اهانت» سخن می‌گوید؛ نه از نقد، مخالفت، مطالبه استعفا یا انکار مشروعیت. قانون استفساریه سال ۱۳۷۹ اهانت و توهین را به کاربرد الفاظ صریح یا ظاهر، یا رفتار و حرکاتی پیوند می‌دهد که با لحاظ عرف، زمان، مکان و موقعیت اشخاص موجب تخفیف و تحقیر شود؛ و تصریح دارد که در نبود ظهور، توهین محقق نمی‌شود. بنابراین هر بیان ناخوشایند درباره‌ی رهبر را نمی‌توان بدون احراز وصف تحقیرآمیز به ماده‌ی ۵۱۴ متصل کرد.

همین ملاحظه درباره‌ی ماده‌ی ۵۰۰ نیز جاری است. قانون از «فعالیت تبلیغی» علیه نظام سخن می‌گوید. اگر یک نوشته‌ی منفرد، تحلیل علمی، نقد عملکرد یا بیان نارضایتی بدون بررسی مفهوم فعالیت، جهت تبلیغی و موضوع آن ذیل ماده قرار گیرد، عنوان کیفری از متن قانون فراتر رفته است. وجود عبارت «به هر نحو» به قاضی اجازه نمی‌دهد هر نوع بیان را فعالیت تبلیغی بداند؛ این عبارت تنها وسیله و شیوه‌ی فعالیت را عام می‌کند، نه این که ماهیت فعالیت یا جهت آن را بی‌معنا سازد.

اصل تفسیر مضیق و خطر جرم‌انگاری ثانویه

اصل قانونی بودن بدون تفسیر مضیق ناقص می‌ماند. قانون ممکن است پیشاپیش نوشته شده باشد، اما اگر قاضی بتواند قلمرو آن را آزادانه توسعه دهد، ممنوعیت واقعی نه در زمان تصویب قانون بلکه هنگام صدور رأی ساخته می‌شود. تفسیر مضیق به این معنا نیست که قاضی فقط معنای لغوی واژه‌ها را تکرار کند یا از توجه به زمینه و عرف بپرهیزد. مقصود آن است که نتیجه‌ی تفسیر نباید ممنوعیتی تازه بیافریند، رفتار مشابه را با قیاس به جرم ملحق کند یا ابهام قانون را به زیان متهم حل نماید.

در ادبیات حقوقی ایران، تفسیر مضیق از نتایج اصل قانونی بودن، اصل برائت، قبح عقاب بلا بیان و اصل اباحه دانسته شده است. هنگامی که در شمول عنوان کیفری بر رفتار تردید وجود دارد، قدرت کیفری باید محدود شود، نه این که با حدس درباره‌ی هدف قانون‌گذار

یا مصلحت سیاسی توسعه یابد. (۲) البته تفسیر مضیق و تفسیر به نفع متهم همواره مترادف نیستند؛ گاه تفسیر موسع یک قاعده ارفاقی به سود متهم است. اما در قلمرو تعیین جرم، دادرس حق ندارد عملی را که قانون‌گذار به روشنی جرم اعلام نکرده است، با تفسیر توسعه‌ای وارد قلمرو کیفر کند. (۳)

مشکل در حقوق کیفری سیاسی آن است که بسیاری از عناوین از واژگان ارزیابانه و زمینه‌مند ساخته شده‌اند: توهین، تبلیغ، تشویش، عفت عمومی، مقدسات، نظم، امنیت. این واژگان را نمی‌توان بی‌تفسیر اجرا کرد. اما وابستگی آن‌ها به تفسیر، اختیار نامحدود ایجاد نمی‌کند. عرف باید وسیله‌ی کشف معنایی باشد که واژه در ساختار قانون تحمل می‌کند؛ نه مجرای برای ورود ارزش‌های شخصی قاضی، انتظارات سازمانی یا ملاحظات امنیتی.

پژوهش درباره‌ی تفسیر عرفی قانون کیفری نشان می‌دهد که حتی با پذیرش نظری اصل تفسیر مضیق، قضات ممکن است در تطبیق عناوین بر مصادیق به برداشت‌های شخصی، فرهنگ سازمانی یا درک محدود خود از عرف متکی شوند و به نتایج ناسازگار برسند. در این وضعیت، «جرم‌انگاری ثانویه» در مرحله‌ی قضاوت رخ می‌دهد: قانون‌گذار عنوانی کلی ساخته است، اما دامنه‌ی واقعی آن را مجموعه تصمیم‌های قضایی تعیین می‌کند. (۴) هرچه رأی‌ها کم‌تر منتشر شوند و استدلال قضایی کم‌تر در معرض نقد دانشگاهی باشد، این مرحله پنهان‌تر و کنترل آن دشوارتر می‌شود.

عبارت «گویی کل عناوین مجرمانه در اختیار قضات است تا به هر شکل و قامتی می‌خواهند تفسیر و اعمال کنند» را باید در همین چارچوب فهمید. قاضی در معنای حقوقی مالک عناوین کیفری نیست؛ اما تراکم مواد، ابهام واژه‌ها، هم‌پوشانی جرایم و ضعف الزام به ارائه‌ی استدلال شفاف می‌تواند اثری مشابه ایجاد کند. مقام تعقیب ابتدا رفتار یا شخص نامطلوب را شناسایی می‌کند و سپس از میان عناوین موجود مناسب‌ترین قالب را برمی‌گزیند. رابطه‌ی درست باید معکوس باشد: نخست قانون و عناصر جرم، سپس بررسی بی‌طرفانه‌ی این که آیا رفتار متهم با آن‌ها انطباق دارد.

چرا «توهین به رهبر» به «هنجارشکنی» ترجمه می‌شود؟

در قوانین جزایی خلأیی درباره‌ی حمایت کیفری از رهبر وجود ندارد. ماده‌ی ۵۱۴ صریح است و قانون استفساریه نیز معیارهایی برای معنای اهانت مقرر کرده است. بنابراین استفاده‌ی سیاسی از «هنجارشکنی» را

نباید راه‌حلی برای فقدان عنوان قانونی دانست. این انتخاب زبانی، مسئله‌ای درباره‌ی مشروعیت و بازنمایی نزاع سیاسی است.

هنگامی که یک شهروند یا کنشگر به رهبر توهین می‌کند، ممکن است حکومت به ماده‌ی ۵۱۴ استناد کند. اما زمانی که گفتار از توهین صریح فراتر می‌رود و جایگاه رهبر، صلاحیت اخلاقی او، مسئولیتش در بحران‌ها یا اصل مشروعیت ولایت فقیه را هدف قرار می‌دهد، صورت‌بندی پرونده دشوارتر می‌شود. نقد مشروعیت لزوماً اهانت نیست؛ مخالفت با نظام نیز لزوماً فعالیت تبلیغی نیست. اگر دستگاه رسمی به جای ورود به این تفکیک‌ها، کنش را «هنجارشکنی» بنامد، چند کار را هم‌زمان انجام داده است.

نخست، نقد را از قلمرو استدلال خارج می‌کند. پرسش منتقد ممکن است این باشد که رهبر با چه مبنایی مشروع است، در قبال شکست‌های سیاسی چه مسئولیتی دارد یا چرا از نظارت مؤثر مصون مانده است. برچسب هنجارشکنی به محتوای این پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهد؛ خود طرح آن‌ها را رفتاری خارج از ادب جمعی معرفی می‌کند. دوم، مرز میان شخص رهبر و هنجار جامعه را از میان می‌برد. اهانت یا مخالفت با او، نه تعرض به یک صاحب منصب، بلکه شکستن نظمی قلمداد می‌شود که جامعه بر آن بنا شده است. سوم، حکومت را از پذیرش ماهیت سیاسی تعقیب دور می‌کند. برخورد با «مخالف مشروعیت» ممکن است نشانه‌ی بحران سیاسی به نظر برسد؛ برخورد با «هنجارشکن» دفاع از آرامش و اخلاق عمومی جلوه می‌کند.

این جابه‌جایی در شرایط بحران کارایی و کاهش اعتماد عمومی سودمندتر می‌شود. حکومتی که از سرمایه‌ی نمادین بالایی برخوردار است، می‌تواند نقد بنیادین را حاشیه‌ای یا بی‌اثر تلقی کند. هنگامی که مشروعیت محل مناقشه شده، تکرار رسمی عنوان «توهین به رهبر» ممکن است ناخواسته نشان دهد که جایگاه رهبر به موضوع منازعه‌ی روزمره تبدیل شده است. زبان هنجار، منازعه را پنهان می‌کند؛ مشکل نه سست شدن اطاعت سیاسی، بلکه بی‌اخلاقی گروهی محدود معرفی می‌شود.

در بیان رسمی رهبر نیز اعتراض قابل قبول از هنجارشکنی جدا می‌شود؛ بسیجی یا شهروند ممکن است معترض باشد، اما نباید اعتراضش را به شکلی بیان کند که «با دشمن مخرج مشترک» پیدا کند. (۵) این فرمول، مرز اعتراض مشروع را نه فقط با شیوه‌ی بیان بلکه با نسبت آن با نظم سیاسی و دشمن تعریف می‌کند. در نتیجه، هنجار سیاسی چیزی بیش از ادب گفتگوست:

وفاداری به تمایزهای بنیادینی است که قدرت میان خودی و غیرخودی برقرار کرده است.

استاندارد دوگانه در نام‌گذاری و اعمال قانون

دوگانگی مورد بحث را نباید فقط تضاد میان یک واژه‌ی اخلاقی و چند ماده‌ی قانونی دانست. با دو استاندارد در توصیف و ارزیابی رفتار روبه‌رو هستیم. استاندارد نخست در فضای سیاسی به سود قدرت عمل می‌کند؛ گفتار مخالف از محتوای سیاسی تهی و به بی‌ادبی، افراط یا خروج از هنجار فروکاسته می‌شود. استاندارد دوم در دستگاه قضایی بار دیگر به سود قدرت عمل می‌کند؛ همان گفتار می‌تواند با تفسیر گسترده در چند عنوان کیفری جای گیرد.

در سطح اجرا نیز خطر معیار دوگانه وجود دارد. الفاظ تند، تحقیرآمیز یا اتهام‌آمیز هنگامی که از سوی اشخاص همسو با حکومت علیه مخالفان بیان می‌شوند، ممکن است در قالب دفاع از ارزش‌ها، واکنش انقلابی یا اظهارنظر سیاسی فهم شوند؛ اما گفتار مشابه علیه مقام رسمی آمادگی بیش‌تری برای تبدیل شدن به توهین، نشر اکاذیب یا تشویش اذهان دارد. اثبات آماري این تبعیض نیازمند مطالعه‌ی تطبیقی پرونده‌هاست و نباید بدون داده درباره‌ی همه‌ی موارد حکم داد. با این حال، خود ساختار حقوقی زمینه‌ی آن را فراهم می‌کند؛ عناوین ویژه برای حمایت از مقامات، اختیارات گسترده‌ی تعقیب عمومی و مفاهیم ارزیابانه‌ای که نسبت سخن با قدرت را وارد تعیین جرم می‌کنند.

این مسئله در ماده‌ی ۶۰۹ آشکار است. توهین به اشخاص عادی و توهین به برخی مقامات از حیث حمایت کیفری در یک سطح قرار ندارند؛ سمت رسمی موجب تشدید حمایت می‌شود. می‌توان برای حفظ اقتدار کارکردی نهاد عمومی توجیهاتی آورد، اما حمایت ویژه هنگامی مسئله‌ساز می‌شود که مرز نقد و توهین موسع تفسیر شود. مقام سیاسی به سبب اختیار گسترده‌تر باید تحمل بیش‌تری در برابر نقد داشته باشد، نه این‌که هر بیان تند درباره‌ی عملکرد او به واسطه‌ی سمت به جرم شدیدتر تبدیل شود.

استاندارد دوگانه در این‌جا فقط در میزان مجازات نیست؛ در نقطه‌ی شروع تفسیر است. درباره‌ی گفتار مخالف، مرجع ممکن است از این فرض آغاز کند که قصد تخریب، تشویش یا تبلیغ وجود داشته است و سپس قرائن را در پرتو آن بخواند. درباره‌ی گفتار همسو، همان شدت زبان در بستر سیاسی، احساسی یا دفاعی تفسیر می‌شود. اصل برائت اقتضا می‌کند این

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

مسیر وارونه شود: قصد مجرمانه باید اثبات شود و ابهام نه با جایگاه سیاسی گوینده، بلکه به سود آزادی حل گردد.

اهمیت تحلیل شخصی این مقاله در همین نقطه است. مسئله‌ی اصلی صرفاً این نیست که حکومت یک مفهوم اجتماعی را وارد حقوق کرده است. حکومت در دو مرحله قواعد متفاوتی به کار می‌گیرد: برای معرفی پرونده، زبان را مبهم و اخلاقی می‌کند تا ماهیت سیاسی تعقیب دیده نشود؛ برای اعمال کیفر، قانون را منعطف و عناوین را قابل توسعه می‌سازد تا رفتار از دسترس دستگاه قضا خارج نماند. حاصل، نوعی تقسیم کار است: سیاست از مسئولیت تصریح می‌گریزد و قضا بار تعیین عنوان را بر دوش می‌گیرد.

حق نقد مقام عمومی و تحمل کیفری بیش‌تر

در حقوق کیفری دموکراتیک، مقام عمومی به دلیل نقش و اختیار خود باید در برابر نقد سیاسی تحمل بیش‌تری از شهروند عادی داشته باشد. این قاعده به معنای جواز فحاشی یا سلب کامل حمایت از حیثیت اشخاص نیست؛ مبنای آن ضرورت نظارت عمومی بر قدرت است. هرچه تصمیم‌های یک مقام بر زندگی جمعی اثر بیش‌تری دارد، دایره‌ی گفتار قابل تحمل درباره‌ی عملکرد، صلاحیت و مسئولیت او نیز باید وسیع‌تر باشد. حمایت کیفری ویژه اگر بدون چنین موازنه‌ای اعمال شود، از حفظ کارکرد نهاد به مصون‌سازی صاحب قدرت تغییر ماهیت می‌دهد. در نظامی که رهبر از اختیارات گسترده برخوردار است، نقد او ناگزیر می‌تواند ساختاری و بنیادین باشد. انتقاد از یک تصمیم جزئی با پرسش از سازوکار پاسخ‌گویی، مشروعیت منصب یا مسئولیت نهایی در بحران‌ها یکسان نیست؛ اما رادیکال بودن پرسش، عنصر مادی توهین را ایجاد نمی‌کند. قاضی باید میان گزاره درباره‌ی مقام، داوری درباره‌ی عملکرد و لفظ تحقیرکننده تمایز بگذارد. اگر هر تردید در مشروعیت به «حمله به رهبر» و هر حمله به رهبر به توهین تبدیل شود، ماده‌ی ۵۱۴ از جرم علیه حیثیت به سپر کیفری نظم سیاسی بدل خواهد شد.

همین ملاحظه درباره‌ی تبلیغ علیه نظام صادق است. آزادی سیاسی فقط حق ستایش یا اصلاح جزئی نیست؛ باید امکان مخالفت با ساختار، مطالبه‌ی تغییر قانون اساسی و رد نظریه‌ی رسمی مشروعیت را نیز دربر گیرد؛ مگر آن‌که رفتار با ارکان روشن یک جرم مستقل همراه شود. تفسیر موسع مواد امنیتی، مرز میان حفظ امنیت و حفظ انحصار سیاسی را مخدوش می‌کند و دادگاه را

از مرجع تطبیق قانون به داور وفاداری سیاسی نزدیک می‌سازد.

هنجارشکنی به مثابه پیش‌عنوان کیفری

از منظر جامعه‌شناسی حقوق، «هنجارشکنی» را می‌توان پیش‌عنوان کیفری نامید. مقصود عنوانی نیست که در قانون جزا آمده باشد، بلکه دسته‌ای است که پیش از اثبات جرم، رفتار را برای مداخله‌ی رسمی آماده می‌کند. در این مرحله، هنوز دادگاه عناصر جرم را احراز نکرده، اما فرد از لحاظ نمادین در سوی مقابل جامعه قرار گرفته است.

نظریه‌ی برجسب‌زنی یادآور می‌شود که انحراف فقط ویژگی عمل نیست؛ نتیجه‌ی قواعد، گزینش مجریان و واکنش اجتماعی نیز هست. بکر می‌نویسد گروه‌های اجتماعی با وضع قواعد و اعمال آن‌ها، کسانی را که از قواعد تخطی می‌کنند «بیگانه» می‌سازند. (۶) دولت در این فرایند جایگاهی ممتاز دارد، زیرا قدرت نام‌گذاری را با قدرت اجبار جمع می‌کند. وقتی پلیس، دادستان یا رسانه‌ی رسمی کسی را هنجارشکن می‌خواند، این برجسب می‌تواند مقدمه‌ی اخطار، حذف محتوا، تعهد، پلمب، احضار و پرونده‌ی کیفری باشد.

پیش‌عنوان کیفری سه کارکرد دارد. نخست، بار اثبات را در افکار عمومی جابه‌جا می‌کند. به جای آن‌که دولت توضیح دهد چه جرم مشخصی رخ داده، شخص باید ثابت کند رفتارش ضدجامعه نبوده است. دوم، مرزهای مداخله را سیال نگه می‌دارد. عنوان قانونی دامنه‌ای هرچند مبهم دارد، اما «هنجارشکنی» می‌تواند بسته به موضوع روز به سیاست، پوشش، هنر، ورزش یا کسب‌وکار منتقل شود. سوم، امکان انتخاب پسینی عنوان حقوقی را فراهم می‌کند. پس از آن‌که رفتار نامطلوب شناسایی شد، دستگاه می‌تواند از میان تخلف صنفی، عنوان امنیتی، جرم گفتاری یا مقررات اخلاق عمومی راه مناسب را برگزیند.

این سازوکار را نباید با جرم‌انگاری رسمی یکی گرفت. جرم‌انگاری رسمی عمل قانون‌گذار است. اما در جرم‌انگاری ثانویه یا مجرمانه‌سازی عملی، پلیس، دادستان، قاضی، نهاد اداری و رسانه در تعیین این‌که چه کسی عملاً وارد قلمرو کیفری شود نقش دارند. ممکن است قانون تغییر نکرده باشد، اما الگوی اجرا گروه‌های تازه‌ای را هدف قرار دهد و رفتارهایی را که پیش‌تر تحمل می‌شدند در معرض واکنش رسمی قرار دهد.

فوکو قدرت کیفری مدرن را صرفاً در حکم دادگاه نمی‌دید؛ انضباط از طریق تنظیم فضا، بدن، زمان و

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

رفتارهای روزمره عمل می‌کند. (۷) در ایران معاصر نیز اثر یک تعهدنامه، حذف اجباری محتوا یا پلمب کوتاه‌مدت فقط بر شخص موضوع پرونده وارد نمی‌شود، پیام آن به دیگر صاحبان کسب‌وکار و کاربران منتقل می‌شود و آنان را به پیش‌بینی سلیقه‌ی نهاد و خودسانسوری وامی‌دارد. ابهام واژه‌ی هنجارشکنی دامنه‌ی این اثر را افزایش می‌دهد، زیرا شهروند دقیقاً نمی‌داند کدام کنش بعدی مرز را خواهد شکست.

دو قلمرو کاربرد: سیاست و سبک زندگی

کاربرد سیاسی واژه را باید از کاربرد فرهنگی و انتظامی آن تفکیک کرد. در قلمرو سیاست، هسته‌ی مسئله غالباً حرمت نمادین رهبر، مشروعیت نظام و مرزهای اعتراض است. در قلمرو فرهنگی، واژه به حجاب، حضور زنان در فضای عمومی، موسیقی، رقص، تبلیغات، کافه، تور گردشگری و محتوای شبکه‌ی اجتماعی ارجاع می‌دهد. یکی گرفتن این مصادیق، تفاوت‌های حقوقی آن‌ها را از میان می‌برد. با این همه، شیوه‌ی حکمرانی در هر دو حوزه مشابه است: هنجار رسمی به جای هنجار مورد مناقشه‌ی جامعه نشانده می‌شود و سپس خروج از آن با واژگانی اخلاقی به موضوع مداخله تبدیل می‌گردد.

گزارش هرانا در فاصله‌ی ۲۰ تیر تا ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ از ثبت دست‌کم ۷۲ صفحه یا حساب مشخص مسدود یا توقیف‌شده، ۲۱ صفحه ملزم به انتشار تعهدنامه و ۲۳ واحد صنفی پلمب‌شده سخن می‌گوید؛ با تأکید بر این‌که ارقام در مواردی هم‌پوشانی دارند و مجموع آن‌ها تعداد پرونده‌های مستقل نیست. علاوه بر این، پلیس نظارت بر اماکن قزوین از «پاکسازی» ۵۶ صفحه‌ی دارای «محتوای تبلیغاتی هنجارشکن و آسیب‌زای فرهنگی» خبر داده و در رشت حذف بیش از سه هزار محتوا از صفحات ۳۲ واحد صنفی گزارش شده است. (۱)

در اطلاعاتیه‌ها، واژه‌ی هنجارشکنی در کنار مفاهیمی قرار گرفته که وضعیت حقوقی یکسانی ندارند: «منافی عفت»، «عدم رعایت شئون اسلامی»، «فعالیت مجرمانه»، «محتوای معارض با اخلاق و عفت عمومی»، «آسیب فرهنگی» و «امنیت روانی جامعه». این هم‌نشینی زبان‌ها مهم‌تر از تعداد موارد است. اصطلاح اجتماعی، داوری اخلاقی، ادعای امنیتی و عنوان حقوقی در یک بسته قرار می‌گیرند؛ در حالی که هر کدام باید مبنای مرجع و آثار متفاوتی داشته باشند.

پلمب یک کافه به دلیل «وقوع ناهنجاری‌های اجتماعی» یا مسدودسازی صفحه‌ای با عبارت «محتوای هنجارشکن» هنوز به ما نمی‌گوید دقیقاً چه تکلیف

قانونی نقض شده است. ممکن است در پرونده مستندات و عناوین قانونی وجود داشته باشد؛ دسترسی عمومی محدود اجازه‌ی داوری قطعی درباره‌ی هر مورد را نمی‌دهد. اما همین شکاف میان زبان پیرنگ اخلاقی و توضیح محدود حقوقی بخشی از مسئله است. شهروند از نتیجه آگاه می‌شود، نه از استدلالی که باید آن نتیجه را به نص قانون متصل کند.

الزام کاربران به انتشار تعهدنامه نیز نمونه‌ی روشن پیش‌عنوان کیفری است. تعهدنامه ممکن است بدون محکومیت نهایی منتشر شود، اما در برابر مخاطبان، شخص را به‌عنوان فردی معرفی می‌کند که مرتکب تخطی شده و وعده‌ی عدم تکرار داده است. در این‌جا واکنش انتظامی فقط گذشته را پاسخ نمی‌دهد؛ رفتار آینده‌ی شخص و دیگران را تنظیم می‌کند. پلمب نیز علاوه بر اثر اقتصادی مستقیم، به محیط پیرامون پیام می‌دهد که مسئول واحد صنفی باید نه تنها قانون، بلکه هنجار مورد انتظار نهاد را بر مشتریان اعمال کند.

از بحران مشروعیت تا اخلاقی‌سازی تعارض سیاسی

تأکید بر بحران مشروعیت نباید به ادعای بی‌نیاز از شاهد تبدیل شود. مشروعیت مفهومی چندبعدی است و با یک نظرسنجی یا یک موج اعتراضی به‌طور کامل سنجیده نمی‌شود. با این حال، هنگامی که نظام سیاسی با کاهش اعتماد، نارضایتی از کارایی و اعتراض به پاسخ‌گو نبودن نهادهای عالی روبه‌روست، شیوه‌ی نام‌گذاری مخالفان اهمیت بیش‌تری می‌یابد. حکومت باید توضیح دهد که آیا مخالفت با رهبر یک خطای سیاسی، یک حق شهروندی، یک توهین شخصی یا تهدید علیه نظام است.

«هنجارشکنی» این انتخاب دشوار را به تعویق می‌اندازد. واژه به اندازه‌ی کافی منفی است که برخورد را توجیه کند و به اندازه‌ی کافی مبهم است که حکومت را درگیر تعریف دقیق جرم نسازد. افزون بر این، تعارض عمودی میان شهروند و قدرت را به تعارض افقی میان فرد و جامعه تبدیل می‌کند. دولت نمی‌گوید شخص اقتدار سیاسی را به چالش کشیده است؛ می‌گوید او هنجارهای مردم را شکسته است. حکومت در این روایت نه طرف منازعه، بلکه داور و مدافع جامعه است.

این اخلاقی‌سازی، مخالف را نیز از جایگاه کنشگر سیاسی خارج می‌کند. استدلال او درباره‌ی فساد، ناکارآمدی، مسئولیت رهبر یا فقدان رضایت عمومی دیگر موضوع بحث نیست. توجه به شیوه‌ی بیان، لحن، حرمت و آسیب اخلاقی منتقل می‌شود. ممکن است

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

واقعاً بخشی از سخن فحاشی و فاقد ارزش سیاسی باشد؛ حقوق نیز برای توهین ضوابطی دارد. اما حتی در این حالت، دادرس باید توهین را اثبات کند. استفاده از برچسب عام نباید اجازه دهد نقد و فحاشی، مخالفت و نشر اکاذیب، یا تشکیک در مشروعیت و فعالیت تبلیغی در هم ادغام شوند.

از حیث جامعه‌شناختی، این روش تلاشی برای حفظ انحصار تعریف واقعیت سیاسی است. قدرت فقط درباره‌ی مجاز یا ممنوع بودن عمل تصمیم نمی‌گیرد؛ تعیین می‌کند عمل چه معنایی دارد. سخن منتقد می‌تواند اعتراض، نقد، توهین، تبلیغ یا هنجارشکنی نامیده شود. انتخاب هر نام، مسیر متفاوتی برای افکار عمومی و دستگاه قضایی می‌سازد. هرگاه نام‌گذاری رسمی پیش از رسیدگی، معنای مجرمانه را القا کند، فرض برائت در سطح اجتماعی آسیب می‌بیند؛ حتی اگر در متن قانون هم چنان معتبر باشد.

آیا هر استفاده‌ای از هنجارشکنی ترفند سیاسی است؟

برای حفظ دقت باید از تعمیم بیش از حد پرهیز کرد. همه‌ی مقاماتی که واژه‌ی هنجارشکنی را به کار می‌برند لزوماً آگاهانه در پی دور زدن اصل قانونی بودن نیستند. این واژه در فارسی رسمی به اصطلاحی رایج تبدیل شده و ممکن است در معنای کلی رفتار خلاف عرف استعمال شود. هم‌چنین همه‌ی اقدامات گزارش‌شده الزاماً فاقد مبنای قانونی نیستند. ممکن است در پرونده‌ای رفتار با ماده‌ی ۶۳۸، مقررات صنفی یا قواعد دیگری منطبق باشد و اطلاعیه‌ی عمومی صرفاً خلاصه‌ای ناقص از مبنای تصمیم ارائه کرده باشد.

اما تحلیل کارکرد به اثبات نیت همه‌ی کنشگران نیاز ندارد. حتی اگر واژه از سر عادت اداری به کار رود، آثار آن باقی است: مرز اخلاق و جرم را مبهم می‌کند، توضیح دقیق مبنای حقوقی را به حاشیه می‌برد و شخص را پیش از محاکمه در جایگاه منحرف قرار می‌دهد. در حقوق عمومی، سنجش پیامد ساختاری یک رویه از کشف انگیزه‌ی روانی تک‌تک مأموران مهم‌تر است.

هم‌چنین نباید وجود هنجارهای اجتماعی را انکار کرد. جامعه‌ی بدون هنجار ممکن نیست و قانون نیز گاه از ارزش‌های بنیادی جامعه حمایت می‌کند. سؤال این نیست که آیا دولت حق دارد هیچ‌گاه از اخلاق عمومی حمایت کند؛ سؤال این است که با چه ابزار و حدودی. حقوق کیفری باید آخرین و دقیق‌ترین ابزار باشد، نه نخستین واکنش به اختلاف ارزشی. اصل آسیب، ضرورت، تناسب و کمینه‌گرایی کیفری ایجاب می‌کنند

که تقبیح اخلاقی فقط در صورت وجود زیان قابل توجه و نص روشن به کیفر تبدیل شود.

به همین دلیل، پاسخ درست به ادعای حکومت صرفاً این نیست که «رفتار مورد نظر برای اکثریت جامعه هنجارشکنی نیست». حتی اگر اکثریت آن را ناپسند بدانند، نتیجه‌ی کیفری خودکار حاصل نمی‌شود. حقوق و آزادی‌های فردی دقیقاً برای آن اهمیت دارند که اخلاق اکثریت بی‌واسطه به مجازات اقلیت تبدیل نشود. از سوی دیگر، ادعای عدم انطباق هنجار رسمی با جامعه باید با داده‌ی تجربی پشتیبانی شود، نه با فرض این که هرچه حکومت می‌گوید حتماً خلاف نظر اکثریت است.

الزامات یک رویکرد کیفری قانون‌مدار

اگر قرار باشد اصل قانونی بودن در این حوزه معنای عملی پیدا کند، چند الزام باید بر تمام مراحل حاکم باشد. نخست، مرجع رسمی باید از آغاز عنوان قانونی دقیق و رفتار مادی منتسب را اعلام کند. عبارت‌هایی مانند هنجارشکنی، خلاف شئون یا آسیب فرهنگی نمی‌توانند جای ماده‌ی قانونی را بگیرند. دوم، باید میان اقدام اداری، تخلف صنفی، دستور پیشگیرانه و مجازات کیفری تمایز روشن وجود داشته باشد. پلمب یا مسدودسازی، حتی اگر از نظر فنی مجازات نامیده نشوند، محدودیت‌های سنگینی‌اند و باید مبنای مدت، مرجع صادرکننده و راه اعتراض آن‌ها معلوم باشد.

سوم، عناصر جرایم گفتاری باید جداگانه و نه بر اساس فضای کلی پرونده احراز شوند. در توهین، ظهور عرفی در تحقیر؛ در نشر اکاذیب، کذب بودن گزاره و قصد خاص مقرر؛ در فعالیت تبلیغی، وجود فعالیت و جهت آن؛ و در جرایم عفت عمومی، شرایط دقیق علنی بودن و انطباق با نص باید بررسی شود. یک رفتار نباید فقط به سبب نامطلوب بودن سیاسی از عنوانی به‌عنوان دیگر منتقل شود تا سرانجام یکی بر آن منطبق گردد.

چهارم، تفسیر مضیق باید در رأی قابل مشاهده باشد. قاضی باید توضیح دهد چرا معنای انتخاب‌شده از حدود واژه‌ی قانون فراتر نمی‌رود، چرا تفسیر رقیب رد شده و چگونه شک به زیان متهم حل نشده است. انتشار آرای مهم و امکان نقد آن‌ها توسط دانشگاه و کانون وکلا می‌تواند از تبدیل عرف شخصی قاضی به عرف حقوقی جلوگیری کند.

پنجم، معیار اجرای قانون باید مستقل از نسبت سیاسی گوینده با قدرت باشد. اگر لفظ یا رفتار معینی در عرف توهین است، حمایت کیفری نباید فقط برای مقامات یا افراد همسو فعال شود؛ و اگر نقد تند درباره‌ی یک مقام

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

«هنجارشکنی» این انتخاب دشوار را به تعویق می‌اندازد.

واژه به اندازه‌ی کافی منفی است که برخورد را توجیه کند و به اندازه‌ی کافی مبهم است که حکومت را درگیر تعریف دقیق جرم نسازد. افزون بر این، تعارض عمودی میان شهروند و قدرت را به تعارض افقی میان فرد و جامعه تبدیل می‌کند.

جرم نیست، مخالفت سیاسی گوینده نباید آن را به جرم تبدیل کند. برابر بودن در برابر قانون فقط برابری در متن مجازات نیست؛ برابری در نقطه‌ی شروع تفسیر و میزان تحمل نقد نیز هست.

سرانجام، زبان عمومی نهادها باید از صدور حکم اخلاقی پیش از دادرسی پرهیز کند. مقام رسمی می‌تواند از تشکیل پرونده یا بررسی اتهام مشخص خبر دهد؛ اما معرفی شخص به‌عنوان هنجارشکن، مجرم یا مخل امنیت روانی پیش از حکم، داور اجتماعی را از رسیدگی حقوقی جلو می‌اندازد. در جرایم سیاسی و گفتاری، این پیش‌داوری به‌ویژه خطرناک است، زیرا خود معنا و قصد سخن موضوع اختلاف است.

نتیجه: قانون نباید جامه‌ای باشد که پس از انتخاب متهم دوخته می‌شود

پاسخ حقوقی پایه تغییری نمی‌کند: هنجارشکنی جرم نیست؛ مصداق آن ممکن است جرم باشد. اگر رفتاری با ماده‌ی ۵۱۴، ۵۰۰، ۶۰۹، ۶۳۸، ۶۹۸ یا هر نص دیگری انطباق دارد، مرجع تعقیب باید همان عنوان، عناصر و دلیل را مطرح کند. اگر انطباق وجود ندارد، بار اخلاقی واژه‌ی هنجارشکنی نمی‌تواند مسئولیت کیفری بسازد. اما تحلیل در همین پاسخ فنی متوقف نمی‌شود. انتخاب واژه‌ی «هنجارشکنی» در حوزه‌ی سیاست، به‌ویژه در مواجهه با حمله به حرمت نمادین رهبر یا تشکیک در مشروعیت او، کارکردی پوشاننده دارد. نزاعی سیاسی به انحراف اجتماعی ترجمه می‌شود؛ حکومت از مقام طرف منازعه به مقام نماینده‌ی هنجار عمومی منتقل می‌گردد؛ و مخالف پیش از ورود به دادگاه به‌عنوان فردی خارج از نظم اخلاقی معرفی می‌شود.

در سوی دیگر، دستگاه قضایی با کمبود عنوان روبه‌رو نیست. مشکل، امکان توسعه و ترکیب عناوین است. اگر تفسیر مضیق، اصل براءت و الزام به استدلال روشن به‌طور جدی اعمال نشوند، عنوان قانونی می‌تواند پس از شناسایی رفتار نامطلوب انتخاب شود. آن‌چه باید از پیش حد قدرت باشد، به جامه‌ای تبدیل می‌شود که پس از انتخاب متهم بر قامت او دوخته می‌شود.

این همان استاندارد دوگانه‌ای است که ستون فقرات بحث را می‌سازد: در سیاست، نام دقیق جرم کنار گذاشته می‌شود تا تعقیب، اخلاقی و غیرسیاسی جلوه کند؛ در قضا، قلمرو عناوین گسترش می‌یابد تا رفتار نامطلوب بیرون از دسترس کیفر نماند. نخستین مرحله، مشروعیت تعقیب را در افکار عمومی می‌سازد؛ مرحله‌ی دوم، اثر الزام‌آور آن را تولید می‌کند.

گسترش واژه از سیاست به حجاب، کافه، صفحه‌ی اینستاگرام و کسب‌وکار نشان می‌دهد که مسئله فقط حمایت کیفری از شخص رهبر نیست. در سطحی وسیع‌تر، با مدلی از حکمرانی مواجهیم که هنجار رسمی را پیش‌شرط برخورد حقوقی قرار می‌دهد. دولت ابتدا تعیین می‌کند چه چیز عادی و شایسته است؛ سپس خروج از آن را نام‌گذاری می‌کند؛ و در نهایت، با اتکا به دستگاه اداری و قضایی، برای آن پیامد می‌سازد.

حاکمیت قانون باید این زنجیره را قطع کند. قانون نه ادامه‌ی داور اخلاقی دولت، بلکه حد آن است. قاضی نه مترجم خواست سیاسی به زبان کیفری، بلکه نگهبان فاصله میان ناپسندی و جرم است. هر جا این فاصله از میان برود، مسئله دیگر فقط سوءاستفاده از یک واژه نیست؛ ساختار مسئولیت کیفری دگرگون شده است. جرم را باید قانون پیش از وقوع رفتار تعریف کند، نه قدرت پس از آن که مخالف یا هنجارشکن خود را یافته است.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

پانوشته‌ها:

- ۱- از مسدودسازی صفحات تا پلمب کافه‌ها؛ موج تازه‌ی فشار بر فضای مجازی و عرصه‌ی عمومی، خبرگزاری هرانا، ۱۰ مردادماه، ۱۴۰۵.
- ۲- رضایی، فاطمه و محمدحسن حائری، استنباط تفسیر مضیق قوانین کیفری از گزاره‌های فقه اسلامی، مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، ۱۳۹۹.
- ۳- محمدی، روح‌الله؛ محمدجواد باقری‌زاده و بهنام یوسفیان. اصل تفسیر به نفع متهم در حقوق کیفری، فصلنامه‌ی فقه جزای تطبیقی، ۱۴۰۰. دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۳.
- ۴- مؤذن‌زادگان، حسنعلی و پارسائیان، عطیه، نقش نهادهای مشورتی مردمی در تفسیر عرفی قانون کیفری، دیدگاه‌های حقوق قضایی، ۱۴۰۵، دوره‌ی ۳۱، شماره‌ی ۱۱۳.
- ۵- خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار هزاران نفر از بسیجیان، ۸ آذرماه، ۱۴۰۲.
- ۶- بکر، هوارد. بیگانگان: مطالعاتی در جامعه‌شناسی انحراف. ۱۹۶۳، نیویورک: فری‌پرس.
- ۷- فوکو، میشل، مراقبت و تنبیه: تولد زندان. ۱۹۷۵، پاریس: گالیلار.



حقوقی

■ مسئولیت کیفری صاحب کسب و کار در قبال رفتار مشتریان؛ مرز حقوقی کجاست؟

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

سینا یوسفی
وکیل دادگستری



مسئولیت صاحبان کسب و کار نسبت به رفتار افرادی
است که نه کارمند آنها هستند و نه لزوماً تحت

در سال‌های اخیر، یکی از تغییرات مهم در شیوهی
اعمال سیاست‌های کنترل اجتماعی در ایران، گسترش

اختیار یا نظارت حقوقی آنان قرار دارند. صاحب یک رستوران، کافه، باشگاه، مرکز گردشگری یا برگزارکننده‌ی یک تور، به تدریج با وضعیتی مواجه شده است که ممکن است به دلیل رفتار مشتری یا مسافر، خود او مورد توییح، احضار، اخذ تعهد، جریمه یا حتی پلمب قرار گیرد. برای مثال، اگر یک گردشگر در جریان یک تور گردشگری حجاب اجباری را رعایت نکند، یا مشتری یک کافه مرتکب رفتاری شود که حکومت آن را مغایر با مقررات اجتماعی می‌داند، مسئولیت متوجه چه کسی است؟ آیا صرف رابطه‌ی قراردادی میان مشتری و ارائه‌دهنده‌ی خدمت می‌تواند مبنای مسئولیت کیفری صاحب کسب‌وکار قرار گیرد؟ گزارش‌های اخیر درباره‌ی تشدید برخورد با واحدهای صنفی و گردشگری نشان می‌دهد که این مسئله دیگر یک فرض حقوقی نیست و در عمل به روشی برای اعمال کنترل اجتماعی تبدیل شده است. حتی در مواردی که رفتار مورد اعتراض مستقیماً توسط صاحب کسب‌وکار انجام نشده، فشار بر کسب‌وکار به عنوان ابزار وادار کردن مالک یا مدیر به کنترل رفتار مشتری مورد استفاده قرار گرفته است. در چنین وضعیتی، مسئله‌ی اصلی دیگر فقط حجاب یا نوع رفتار مشتری نیست، بلکه مسئله این است که آیا دولت می‌تواند شهروندی را که برای ارائه‌ی یک خدمت اقتصادی فعالیت می‌کند، به مسئول کنترل رفتار اشخاص دیگر تبدیل کند و در صورت ناتوانی یا امتناع از این کنترل، او را با ضمانت اجرای کیفری یا اداری مواجه سازد؟ این رویکرد، اگر بدون تعیین دقیق حدود مسئولیت و بدون احراز تقصیر یا دخالت شخص مورد مجازات اعمال شود، یکی از اصول بنیادی حقوق کیفری را زیر سؤال می‌برد: هیچ‌کس نباید صرفاً به دلیل رفتار دیگری مجازات شود.

در حقوق کیفری، نقطه‌ی آغاز پاسخ به این پرسش باید اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری باشد. مسئولیت کیفری اصولاً زمانی متوجه یک شخص می‌شود که بتوان رفتار مجرمانه یا دست‌کم ترک فعل واجد وصف کیفری را به خود او منتسب کرد و رابطه‌ای میان رفتار او و نتیجه‌ی مورد ادعا وجود داشته باشد. مالکیت یک واحد صنفی، مدیریت یک مجموعه‌ی گردشگری یا ارائه‌ی خدمات به مشتری،

به خودی خود چنین رابطه‌ای ایجاد نمی‌کند. اگر مسافر یک تور مرتکب رفتاری شود که قانون آن را جرم تلقی می‌کند، اصل بر این است که مسئولیت آن رفتار متوجه خود مرتکب باشد، نه برگزارکننده‌ی تور. همین منطق درباره‌ی رستوران، کافه، باشگاه یا هر کسب‌وکار دیگری نیز صادق است. نمی‌توان صرفاً از این واقعیت که یک رفتار در محل کسب یا در جریان یک خدمت اقتصادی اتفاق افتاده، نتیجه گرفت که صاحب آن کسب‌وکار نیز در ارتکاب آن رفتار نقش کیفری داشته است.

برای انتساب مسئولیت به شخص دیگری، باید مبنای قانونی روشن و عناصر مشخص مسئولیت کیفری وجود داشته باشد، از جمله این‌که قانون تکلیف معینی را متوجه او کرده باشد و نقض آن تکلیف نیز با شرایط لازم برای مسئولیت کیفری احراز شود. این تمایز در حقوق کیفری اهمیت اساسی دارد، زیرا اگر صرف مالکیت یا مدیریت برای ایجاد مسئولیت کافی باشد، مرز میان «ارتکاب جرم» و «قرار گرفتن در موقعیت مجاور جرم» از بین می‌رود. در چنین حالتی، صاحب کسب‌وکار عملاً نه به دلیل فعل خودش، بلکه به دلیل ناتوانی از کنترل رفتار دیگران مجازات می‌شود. نتیجه‌ی چنین رویکردی، تغییر ماهیت مسئولیت کیفری است. شهروندی که هیچ نقشی در ایجاد رفتار مورد اعتراض نداشته، صرفاً به دلیل این‌که محل وقوع آن رفتار را اداره می‌کند، در جایگاه متهم قرار می‌گیرد. این همان نقطه‌ای است که سیاست کنترل اجتماعی در ایران از اجرای قانون علیه رفتار مشخص یک فرد عبور می‌کند و به تحمیل مسئولیت بر اشخاص ثالث می‌رسد. چنین تفسیری نه تنها با اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری ناسازگار است، بلکه اصل قانونی بودن جرم و مجازات و ضرورت پیش‌بینی‌پذیر بودن حدود مسئولیت کیفری را نیز تضعیف می‌کند. دولت نمی‌تواند ابتدا شهروند را در موقعیتی قرار دهد که باید رفتار ده‌ها یا صدها مشتری و مسافر را کنترل کند و سپس، در صورت وقوع تخلف از سوی یکی از آنان، ناتوانی او در کنترل کامل دیگران را مبنای مجازات قرار دهد. اگر چنین منطقی پذیرفته شود، عملاً هر صاحب کسب‌وکاری به بازوی اجرایی سیاست‌های اجتماعی حکومت تبدیل خواهد شد و مسئولیت نظارت بر

حجاب

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

مسئله‌ی اصلی دیگر فقط حجاب یا نوع رفتار مشتری نیست، بلکه مسئله این است که آیا دولت می‌تواند شهروندی را که برای ارائه‌ی یک خدمت اقتصادی فعالیت می‌کند، به مسئول کنترل رفتار اشخاص دیگر تبدیل کند و در صورت ناتوانی یا امتناع از این کنترل، او را با ضمانت اجرای کیفری یا اداری مواجه سازد؟ این رویکرد، اگر بدون تعیین دقیق حدود مسئولیت و بدون احراز تقصیر یا دخالت شخص مورد مجازات اعمال شود، یکی از اصول بنیادی حقوق کیفری را زیر سؤال می‌برد: هیچ‌کس نباید صرفاً به دلیل رفتار دیگری مجازات شود.

شهروندان، از نهادهای عمومی به صاحبان مشاغل خصوصی منتقل می‌شود.

اما این به معنای آن نیست که صاحب کسب‌وکار در هیچ شرايطی نمی‌تواند مسئولیتی داشته باشد. مسئله دقیقاً در تعیین همین مرز است. اگر صاحب یک کسب‌وکار شخصاً مرتکب رفتار مجرمانه شود، مشتری را آگاهانه و عامدانه به ارتکاب جرم ترغیب یا کمک کند، یا قانون به طور مشخص و با شرایط روشن تکلیفی بر عهده‌ی او گذاشته باشد و نقض همان تکلیف واجد وصف کیفری باشد، می‌توان درباره‌ی مسئولیت او بحث کرد. اما میان این وضعیت و صرفاً وقوع یک رفتار ممنوع از سوی مشتری تفاوتی اساسی وجود دارد. نمی‌توان از صاحب یک تور گردشگری انتظار داشت که تک‌تک مسافران را در تمام طول سفر کنترل کند و سپس هرگونه تخلف احتمالی آنان را به حساب برگزارکننده گذاشت. همین‌طور صاحب یک کافه یا رستوران را نمی‌توان صرفاً به دلیل این‌که مشتری در فضای کسب‌وکار او مرتکب رفتاری شده، شریک جرم تلقی کرد. پذیرش چنین منطقی، عملاً مفهوم «تکلیف قانونی» را به «تکلیف به کنترل دیگران» تبدیل می‌کند، در حالی که حقوق کیفری نمی‌تواند مسئولیت نامحدود و مبهم ایجاد کند. حتی اگر دولت بخواهد برای صاحبان مشاغل وظیفه‌ی نظارتی تعیین کند، این وظیفه باید دقیق، روشن، قابل پیش‌بینی و متناسب با امکان واقعی اجرای آن باشد. نمی‌توان از یک صاحب کسب‌وکار انتظار داشت که برای حفظ مجوز فعالیت خود، نقش مأمور انتظامی یا ضابط قضایی را در قبال مشتریان ایفا کند. چنین وضعیتی علاوه بر آن‌که مسئولیت کیفری را از رفتار شخصی دور می‌کند، رابطه‌ی میان شهروندان و صاحبان کسب‌وکار را نیز تغییر می‌دهد. صاحب کسب‌وکار دیگر صرفاً ارائه‌دهنده‌ی کالا یا خدمت نیست، بلکه ناچار می‌شود به ناظر پوشش، رفتار و روابط اجتماعی مشتریان خود تبدیل شود. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که سیاست کنترل اجتماعی می‌تواند به حوزه‌ی خصوصی و اقتصادی شهروندان نفوذ کند. دولت به جای آن‌که مسئولیت اجرای قانون را بر عهده‌ی نهادهای عمومی و مأموران قانونی خود نگه دارد، بخشی از این وظیفه را به صاحبان کسب‌وکار

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

نمی‌توان از صاحب یک تور گردشگری انتظار داشت که تک‌تک مسافران را در تمام طول سفر کنترل کند و سپس هرگونه تخلف احتمالی آنان را به حساب برگزارکننده گذاشت. همین‌طور صاحب یک کافه یا رستوران را نمی‌توان صرفاً به دلیل این‌که مشتری در فضای کسب‌وکار او مرتکب رفتاری شده، شریک جرم تلقی کرد.

منتقل می‌کند و در مقابل، برای آنان ضمانت اجرا تعیین می‌کند. در چنین ساختاری، پلمب یا تهدید به پلمب یک واحد صنفی فقط مجازات یک صاحب کسب‌وکار نیست، بلکه ابزاری برای وادار کردن او به اعمال نظارت اجتماعی بر دیگران است.

در عمل، آنچه در ماه‌های اخیر در ایران دیده می‌شود، فقط اجرای مقررات موجود نیست، بلکه تلاش برای گسترش دامنه‌ی رفتارهایی است که حکومت می‌خواهد آن‌ها را قابل مداخله و در مواردی قابل مجازات کند. گزارش‌های منتشرشده درباره‌ی برخورد با کسب‌وکارها، صفحات مجازی و فضاهای عمومی نشان می‌دهد که در موارد متعددی، موضوع برخورد به حجاب اجباری، «هنجارشکنی»، «منافی عفت» و تعبیر مشابه مربوط شده است. این روند یک مسئله‌ی مهم‌تر را آشکار می‌کند: حاکمیت صرفاً نمی‌خواهد رفتار شهروندان را در مواردی که قانون به طور روشن جرم‌انگاری کرده کنترل کند، بلکه در مواردی تلاش می‌کند رفتارهای شخصی و اجتماعی مشروع شهروندان را ابتدا با عناوینی مانند «هنجارشکنی» و «مغایر شئون» در قلمرو تخلف یا جرم قرار دهد و سپس برای کنترل آن‌ها، مسئولیت را به اشخاص دیگری نیز منتقل کند. صاحب کافه، مدیر رستوران یا برگزارکننده‌ی تور در این ساختار به تدریج از ارائه‌دهنده‌ی خدمت به ناظر رفتار اجتماعی مشتری تبدیل می‌شود. این جاست که سیاست کنترل اجتماعی شکل خطرناک‌تری پیدا می‌کند: حکومت فقط آزادی شهروندان را محدود نمی‌کند، بلکه شهروندان را در موقعیتی قرار می‌دهد که برای حفظ کسب‌وکار و معیشت خود، ناچار شوند رفتار سایر شهروندان را کنترل کنند. به این ترتیب، مسئولیت اجرای یک سیاست عمومی از نهادهای حکومتی به افراد و کسب‌وکارهای خصوصی منتقل می‌شود و مردم عملاً در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. صاحب کسب‌وکار برای آن‌که خودش مجازات نشود، باید به مشتری تذکر دهد، از ورود او جلوگیری کند یا رفتار او را تحت کنترل قرار دهد، در غیر این صورت، ممکن است خودش با احضار، تعهد، پلمب یا سایر ضمانت‌اجراها مواجه شود. چنین رویکردی فقط یک مسئله‌ی حقوق کیفری نیست؛ این شیوه، رابطه‌ی اجتماعی میان شهروندان را نیز تغییر می‌دهد و افراد

را به ابزار اجرای سیاست‌های کنترلی علیه یکدیگر تبدیل می‌کند. در نتیجه، دولت به جای آن‌که مستقیماً و در چارچوب قانون پاسخگوی مداخله‌ی خود در آزادی‌های شهروندان باشد، بخشی از این مداخله را به صاحبان مشاغل واگذار می‌کند و آنان را در برابر انتخابی ناعادلانه قرار می‌دهد که یا آزادی و رفتار مشتری را تحمل کنند و هزینه‌ی آن را بپردازند، یا برای حفظ کسب‌وکار خود به کنترل و محدود کردن دیگران روی آورند.

در نهایت، مسئله را نباید صرفاً به این محدود کرد که آیا صاحب یک کافه، رستوران یا تور گردشگری باید «مراقب» رفتار مشتریان خود باشد یا خیر. پرسش اساسی‌تر این است که آیا می‌توان در یک نظام حقوقی، مسئولیت کیفری شخصی را به مسئولیتی نیابتی و مهم تبدیل کرد و شهروندی را به دلیل رفتاری که خود مرتکب نشده، تحت مجازات یا محدودیت قرار داد. پاسخ، دست‌کم از منظر اصول بنیادین حقوق کیفری، باید منفی باشد. اگر دولت معتقد است رفتاری جرم است، باید مرتکب همان رفتار را، بر اساس قانونی روشن، قابل پیش‌بینی و

با رعایت تمام تضمین‌های دادرسی، مورد تعقیب قرار دهد. نمی‌توان با گسترش تدریجی عناوین مهمی مانند «هنجارشکنی» و «مغایرت با شئون» و سپس تحمیل مسئولیت بر صاحبان کسب‌وکار، هم دامنه‌ی رفتارهای قابل مجازات را افزایش داد و هم مسئولیت اجرای این سیاست را به شهروندان واگذار کرد. چنین رویکردی در نهایت دو مرز را هم‌زمان مخدوش می‌کند: مرز میان رفتار مجرمانه و رفتار مشروع شهروندان، و مرز میان مسئولیت دولت در اجرای قانون و مسئولیت اشخاص خصوصی در قبال رفتار دیگران. صاحب کسب‌وکار نباید برای حفظ محل کار و معیشت خود به مأمور کنترل اجتماعی مشتریان تبدیل شود و مشتری نیز نباید بداند که ممکن است رفتار شخصی او نه فقط برای خودش، بلکه برای صاحب محل، برگزارکننده‌ی تور یا ارائه‌دهنده‌ی خدمت نیز پیامد کیفری و اقتصادی داشته باشد. اگر قرار باشد هر شهروند برای رفتار شهروند دیگر پاسخگو باشد، اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری عملاً تهی می‌شود و جامعه به شبکه‌ای از نظارت متقابل تبدیل خواهد شد.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



عکس از نیوپورک تایمز



عکس از ایلنا

حقوقی

■ صالح نیکبخت، وکیل دادگستری:

در قانون مجازات اسلامی، عنوان مجرمانه‌ای به نام هنجارشکنی وجود ندارد

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



گفتگو از علی کلائی

صفحات فضای مجازی، پرسش‌هایی جدی درباره‌ی نسبت شرایط امنیتی با گسترش کنترل اجتماعی ایجاد کرده است. این برخوردها در عین حال بحث درباره‌ی مبنای قانونی مفاهیمی چون «هنجارشکنی» و «عفت عمومی»، حدود مسئولیت صاحبان کسب‌وکارها و اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری را بار دیگر پیش کشیده است.

همین امر موجب شد تا ماهنامه‌ی خط صلح به سراغ «صالح نیکبخت»، حقوق‌دان و وکیل دادگستری، برود تا از او درباره‌ی مبنای حقوقی این برخوردها، حدود مسئولیت صاحبان کسب‌وکارها و نسبت این اقدامات با گسترش سیاست‌های کنترل اجتماعی و منازعات درون حاکمیت بپرسد. نیکبخت در این گفتگو ضمن تأکید بر اصل قانونی بودن جرم و مجازات و اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری، گفت که عنوان مجرمانه‌ای به نام «هنجارشکنی» در قانون مجازات اسلامی وجود ندارد و نمی‌توان صاحبان کسب‌وکارها را به دلیل رفتار مشتریان مسئول دانست یا آنان را به کنترل مراجعان وادار کرد. او همچنین این برخوردها را بخشی از کشمکش‌های درون حاکمیت دانست و بر این باور است تداوم این شیوه، به جای تحقق اهداف مورد نظر، به گسترش «مبارزه‌ی منفی» در جامعه می‌انجامد.

مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با صالح نیکبخت، حقوق‌دان و وکیل دادگستری را در ادامه می‌خوانید.

■ به نظر شما تشدید پلمب‌ها و سیاست‌های کنترل اجتماعی، در شرایطی که احتمال جنگ شدید در ایران کم‌رنگ‌تر شده، نشانه‌ی چیست و چه هدفی را دنبال می‌کند؟

چنان‌که می‌دانید علی‌رغم تلاش‌هایی که در چهل و هفت سال گذشته از طرف مقامات حکومت برای ایجاد وحدت ملی و رفع اختلاف بین جناح‌های مختلف صورت گرفته، همیشه در حاکمیت دو جناح به وجود آمده است. یک جناح جریانی است که در آخرین انتخابات مجلس و نیز انتخابات ریاست جمهوری مشخص شد که کم‌ترین آراء یعنی بین پنج درصد تا حداکثر بیست درصد طرفدار دارند. این‌ها باتوجه به نوشته‌ها و اقدامات‌شان، تا مادامی که تمام قدرت را قبضه نکنند، عملاً چوب لای چرخ سایر نهادها و ارگان‌های دولتی و همچنین جناح‌های مقابل می‌گذارند. آن‌ها مانع از فعالیت مخالفان خود در قوه‌ی مجریه و مقننه شده و موجب ایجاد اختلال در اصل مسائل و اداره‌ی کشور هم شده‌اند.

در شرایط کنونی، با توجه به وضعیت نه جنگ و نه صلحی که در آن هستیم، اغلب این جناح در اقلیت و کم‌تر از ده درصدی از حاکمیت، بیش‌تر در محل تجمع عمدتاً جوانان مانند کافه‌ها در تهران و دیگر شهرهایی که به زعم ایشان مستعد اعتراضات

هستند، از فعالیت کافه‌ها و همچنین محل‌های کسب و نمایشگاه‌ها و محل‌های تفریحی و مانند این‌ها جلوگیری می‌کنند. چنان‌که این عده در خیابان و میدان سنایی تهران و نزدیک به یکی از کلانتری‌های قدیمی در آن منطقه، اقدام به تخریب جدول‌ها و باغچه‌های کنار خیابان نموده و دور و بر این میدان مشکلاتی را ایجاد کردند تا کافه‌های مردم مقابل آن‌ها را از فعالیت بیاندازند. این امر نگرانی کسبه و ساکنان این خیابان را برانگیخته است. به نظر من، هدف آن‌ها این است که با انجام اقدامات خلاف، در برابر دولتی که طرفدار مذاکره و پایان جنگ است مانع‌تراشی کنند.

■ یعنی شما اجرای این سیاست‌ها را بخشی از درگیری جناح‌های درون حکومت می‌دانید؟

بله. معتقدم که این جناح‌ها با این کارها، هدف‌شان چیز دیگری است. ولی با این کارها آن را نمایش می‌دهند.

■ در این برخوردها از عبارت‌هایی چون «هنجارشکنی» استفاده می‌شود. این عبارت از نظر حقوقی دقیقاً به چه معناست و آیا اساساً عنوان مجرمانه‌ای با این تعبیر در قوانین ایران وجود دارد؟

اولاً در قانون مجازات اسلامی، عنوان مجرمانه‌ای به نام هنجارشکنی وجود ندارد. اما به‌طور کلی، هنجارشکنی دقیقاً مانند بقیه‌ی جرائم، باید دارای سه پایه یا سه عنصر مادی، معنوی و قانونی باشد. یعنی هنجارشکنی به هر صورت و شکلی که باشد، از نظر روانی یعنی حرکت ذهن هنجارشکنان به سمت انجام اقداماتی که مردم را در عمل، در ناامنی روحی و روانی قرار دهد. عنصر مادی هنجارشکنی مانند بقیه‌ی جرائم، ارتکاب آن به شیوه‌های مختلف و قالب‌های متنوع و نیز به صورت فردی و یا جمعی است. در خصوص عنصر قانونی، اگرچه به نام هنجارشکنی نیست، ولی آن قوانین و مقررات شرعی و قانونی است که به کارهایی اشاره می‌کنند که موجب اختلالات امنیتی و اجتماعی می‌شوند. علاوه بر این، رفتار هنجارشکنانه، رفتاری است که هنجارشکنان بر علیه نظم مستقر انجام می‌دهند. هدف اصلی آن‌ها هم مقابله با دولت و مردمی است که در این دیار، مانند هنجارشکنان فکر نمی‌کنند. این هنجارشکنان خواهان تثبیت اندیشه‌ی خود در جامعه و بین مردم هستند.

■ آیا مفاهیمی مثل «عفت عمومی» و «امنیت روانی جامعه» می‌توانند مبنای قانونی پلمب کسب‌وکارها قرار گیرند؟

اگرچه در آخر سوال قبل توضیحاتی دادم، ولی باز در پاسخ به این سوال، به موردی که اشاره کردید، می‌پردازم. هنجارشکنان

ادعایشان این است که وجود این کافه‌ها با مراجعان آن‌ها، منافای عفت عمومی است و حضور جوانان و یا سایر اقشار در این کافه‌ها، مفاهیمی چون عفت عمومی را نادیده می‌گیرند و مهم‌تر از آن، نظم عمومی را برهم می‌زنند. اما معلوم نیست که این افراد با دستور چه کسی و طبق کدام قانون و حکم مرتکب این اعمال می‌شوند؟ این افرادی که مسائلی را تحت عنوان عفت عمومی و خلاف آن و غیره مطرح می‌کنند، هیچ مبنای قانونی ندارند. برای این که توضیح دادم که باید این اعمال بر اساس قانون و مقررات خاصی صورت بگیرد.

در حقیقت می‌خواهم بگویم که این افراد دست به اقداماتی می‌زنند که معلوم نیست براساس چه قوانین و مقرراتی صورت می‌گیرد و توسط چه کسی این اجازه را پیدا کرده‌اند که سرخود، این اقدامات را در قبال جامعه انجام دهند. این‌ها خودشان قانون‌شکن هستند که هرچه به میل و مطابق دیدشان نباشد، به خود حق می‌دهند که جلوی آن را بگیرند. همان‌طور که در پاسخ به سوال اول هم گفتم، هدفشان برهم زدن نظم عمومی و هم‌چنین خارج کردن اختیارات و قدرت حاکمیت از دست مقامات دولتی و رسمی است.

■ صاحب کافه، مدیر تور یا صاحب یک کسب‌وکار تا چه اندازه مسئول پوشش و رفتار مشتریان و مراجعه‌کنندگان است؟

صاحبان کافه‌ها، مغازه‌ها، رستوران‌ها، مسئولین اماکن عمومی، نمایشگاه‌ها و غیره، هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال پوشش و رفتار مراجعان و مشتریان ندارند. تنها وظیفه‌ی آن‌ها این است که کتبی یا شفاهی در قالب مقررات کشور، تذکر دهند.

■ تذکر به چه صورت؟

این که مثلاً رعایت حجاب اسلامی را بکنید. عملاً هم همین حالا در کافه‌ها و رستوران‌ها و اماکنی که من می‌بینم، توضیح داده‌اند که رعایت موازین اسلامی و مقررات پوشش انجام شوند. حالا آن مراجعین این موارد را انجام بدهند یا خیر، مسئولیتی متوجه صاحب کافه نیست. صاحب کافه‌ها هم گزیمه‌ی حکومت نیست که بیايد و این‌ها را تحت فشار قرار دهد. به اندازه‌ی کافی هم در این کافه‌ها سطل ماست پیدا نمی‌شود که روی سر مراجعین بریزند!

■ خب در این وضعیت، اگر مشتری آن تذکر را قبول نکرد، آیا صاحب کافه می‌تواند از ارائه‌ی خدمات خودداری کند؟

خود این مدعیان مسلمانی اگر صاحب این اماکن و یا مسئول آن‌ها بودند، تنها کاری که می‌توانستند انجام دهند، در قالب

تذکر شفاهی است که در نظام اسلامی به‌عنوان امر به معروف و نهی از منکر تلقی می‌شود. غیر از این تذکر هم حقی ندارند. این افراد سرخود، امنیت جامعه را خطر می‌اندازند. طرفه آن است که این افراد، آتش به اختیار عمل می‌کنند و هیچ‌کس یارای مقابله با آنان را ندارد.

■ آیا الزام صاحبان کسب‌وکار به کنترل مشتریان، آن‌ها را عملاً به بازوی نظارتی حکومت تبدیل نمی‌کند؟

نمی‌توان صاحبان کار را وادار به کنترل مشتریان کرد. در تمامی کشورهای متمدن دنیا که بربرنشین نیستند، تمامی مردم یک کشور و ارگان‌ها و دستگاه‌های حکومتی ملزم به رعایت مقررات و قوانین هستند. ارگان‌های دولتی هم نمی‌توانند بدون تصویب قانون و تعیین مواردی که باید منع شوند، کاری را انجام دهند. بعید است این کارها در ایران از طریق ارگان‌های دولتی و رسمی انجام شود. در کشور ما نه تنها این قانون وجود ندارد، بلکه فرمانی حکومتی که گاه صادر شده و می‌شود هم در این زمینه وجود ندارد. چنان که در مورد حجاب بعدتر اگر در سوالات آمد، توضیح خواهم داد.

■ تعهدنامه‌های اجباری چه مبنای قانونی دارند و آیا می‌توانند جایگزین رسیدگی و حکم قضایی شوند؟

مطابق قانون، هیچ تعهدی و هیچ قراردادی که امکان انجام آن وجود ندارد، قابل پذیرش و رسمی نیست. بنابراین، تعهدنامه‌های اجباری که از صاحبان کافه‌ها، رستوران‌ها و مراکز عمومی گرفته می‌شوند، جنبه‌ی قانونی ندارد و نمی‌توانند جایگزین رسیدگی قضایی شوند.

■ آیا تعهدی که تحت فشار پلمب یا محرومیت از فعالیت گرفته شود، از نظر حقوقی معتبر و قابل استناد است؟

این تعهدنامه‌ها اگر گرفته هم بشوند، نمی‌توانند الزامی حکومتی باشند. حتی می‌توانند مورد شکایت هم قرار بگیرند و نهاد را مجبور کنند که از وادار کردن مردم به این تعهدنامه‌ها خودداری کند. دیوان عدالت اداری بخشی از نظام و دستگاه قضایی در ایران است که به رفتارهای غیرقانونی ارگان‌های دولتی رسیدگی می‌کند. این دیوان می‌تواند چنین تعهداتی را منحل و ملغی کند.

■ برخورد با بلاگرها، حذف محتوا و مسدودسازی صفحات چه مبنای قانونی‌ای دارد؟

بر اساس اصل قانونی بودن جرم و مجازات، همه‌ی اعمال و اقداماتی که علیه جوانان، هنرمندان، نویسندگان و بلاگرها

انجام می‌دهند، بدون تصویب قانون و با وجود قوانین حاکم بر این موارد، خلاف مقررات است. انجام این اقدامات در مورد مسائل مربوط به عفت عمومی و غیره، در خصوص محل‌های کسب و کار مانند کافه‌ها، رستوران‌ها و غیره که گفته شد، با توجه به مسئله‌ی مسئولیت شخص مرتکب، به کسانی برمی‌گردد که این کارها را انجام می‌دهند. مردم هم در قالب قانون و یا امر به معروف و نهی از منکر تذکر داده‌اند. بالاتر از این، هیچ‌گونه الزامی را نه آمران به معروف می‌توانند بکنند که این آقایان مدعی هستند که آمر به معروف‌اند، و نه مقامات انتظامی و امثالهم که اداره‌ی امور نهادهای اماکن عمومی را در دست دارند. نمی‌توانند به زور کسی را وادار به کاری بکنند.

■ این بحث اماکن عمومی است. پرسش ما در خصوص فضای مجازی است. این که در فضای مجازی صفحاتی مسدود می‌شوند. آیا این‌ها مبنای قانونی دارند؟

مواردی مانند نوشته‌ها و رسانه‌ها و نشریات اینترنتی، در قانون مطبوعاتی که در گذشته تصویب شده مورد نظر قرار گرفته است. تنها زمانی می‌توانند این کارها را در مورد فضای مجازی و صفحات اینترنتی انجام بدهند که به موجب حکم قضایی مقامات قضایی، یعنی دادسراها باشند. مادامی که احکام دادسراها در این مورد رعایت نشوند، به نظر من می‌توانند هر موقع با چنین موضوعی روبه‌رو شدند بگویند که این بر خلاف قوانین دستگاه قضایی است که می‌خواهند ما را از کاری منع و یا به کاری وادار کنند.

■ پرسش این‌جاست که آیا هم‌زمانی آن با پلمب کسب و کارها نشانه‌ی گسترش الگوی کنترل اجتماعی است؟

در پاسخ به این سوال باید مقدمه‌ای را عرض کنم. این‌گونه اقدامات در شرایط امنیتی کنونی و حالت نه جنگ و نه صلحی که وجود دارد، نمی‌تواند به رویه‌ی عادی مقامات حکومتی و به طریق اولی کسانی از این گروه‌ها که شبانه در جاهای مختلف جمع شده و پرچم تکان می‌دهند، بدل شود. چون آن‌ها از غالب این اقدامات چه در مورد حجاب و چه در مورد بلاگرها و مسائل هنری و مانند آن‌ها که قبل عمل کرده‌اند، نتیجه نگرفته‌اند. قطعاً در این عمل و اقدامات هم این‌ها نتیجه نخواهند گرفت. خودشان هم به خوبی می‌دانند که قبلاً در مورد مسائلی مانند کارهای هنری و روزنامه‌ها و موارد مربوط به کافه‌ها و امثالهم، با شدت و حدت بیش‌تری برخورد کرده‌اند و نتیجه نگرفته‌اند. یعنی قبلاً هم این کارها صورت گرفته و مردم به جای مقاومت در برابر آن، مبارزه‌ی منفی با آن کرده و بدون این که خود را مستقیماً وارد درگیری کنند، جاکالی داده و کار خودشان را در همان مکان و یا در جای دیگری

انجام داده‌اند. این مبارزه‌ی منفی یکی از مشکلاتی است که حاکمیت دارد.

در همه‌ی این سال‌ها هم —چه سال‌هایی که من در زندان بودم و چه پس از آن— همیشه این برخوردها در بهار شروع می‌شده و در پاییز افت می‌کرده. برخی افرادی هم که امروز روشنفکر شده‌اند هم، زمانی پونز به پیشانی زنان بی‌حجاب می‌زدند. در سال بعدش هم این برخوردها موجب نمی‌شد که مردم وقتی به فروردین و اردیبهشت می‌رسیدند، چادر بی‌پوشند و آن‌چه مقامات دستور داده بودند را انجام دهند. اگر هم در جایی که مامور بود، مجبور می‌شدند انجام دهند، شش قدم آن‌طرف‌تر، کار خودشان را می‌کردند.

یکی از مواردی که عاقلان دولتی و یا برخی نمایندگان که درد مردم را می‌توانند بفهمند، می‌توانند به آن مراجعه کنند، همین مسئله در دستگاه قضایی است. اعلی درجه کنترل افراد و رفتار آن‌ها در قوه‌ی قضاییه بوده که ما هم بسیار با آن سروکار داشته‌ایم. من دیده‌ام که بسیاری از خانم‌ها در دادگاه‌ها و محاکم، لباس و حجاب کامل داشتند. ولی وقتی بیرون می‌آمدند، چادر خودشان را برداشته و مانند اغلب زنان عادی کشور، تا حدودی که معذب نباشند حجاب را رعایت می‌کردند و به مسیر خودشان می‌رفتند. وقتی انجام ندادن کاری مرتباً تکرار شود، افراد هم مصونیت پیدا می‌کنند و برای این که کاری را انجام ندهد، راه‌های متنوع دیگری در پیش می‌گیرند.

■ یعنی این الگوی جدید کنترل اجتماعی هم ناموفق خواهد بود؟

بله. مثالش در مورد حجاب است. علی‌رغم وجود قانون حجاب و تصویب آن که خیلی هم غلاظ و شداد بود، پس از ماجرای مهسا امینی —که من وکیل خانواده‌ی مهسا امینی هستم— این کار صورت نمی‌گیرد.

■ آیا پلمب یک کسب و کار به دلیل رفتار مشتریان، با اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری سازگار است؟

اصلاً. ما اصل شخصی بودن جرم و مجازات و اصل قانونی بودن مجازات را داریم. اصل قانونی بودن مجازات این است که تا زمانی که امری جرم شناخته نشود و تا زمانی که مجازاتی برای این جرم تعیین نشود، هیچ‌کس را نمی‌توان متهم به این کار کرد. اصل شخصی بودن جرم و مجازات هم از یادگارهای دوران رنسانس است. جرم امری شخصی است و مانند دوران گذشته و دوران قبیله‌ای نیست و نمی‌توان اعضای یک قبیله را به علت جرم یک نفر از این قبیله مجازات کرد. الان هم نمی‌شود به دلیل عدم رعایت حجاب و یا هر ارتکاب دیگری توسط یک فرد در یک کافه —که به زعم این‌ها خلاف

عفت عمومی است—، صاحب آن کافه را مجازات کرد. چون این به این مسئله منجر می‌شود که صاحب کافه برای این که کافه‌اش را نبندند، با من و دیگران درگیر بشود که چرا رعایت نظم و مقررات نکرده‌اید و یا با آن خانم‌هایی که مراجعه کرده‌اند درگیر بشود که چرا رعایت حجاب نکرده‌اید. ولی مسئله این‌جاست که این باندی که به صورت آتش به اختیار این کارها را می‌کنند، برای شهروندان مسئله درست می‌کنند. اگر شهروندان در این زمینه به وکیل مراجعه کنند—که از زمان اصلاحات اقبال مردم به وکیل بیش‌تر شده بود، ولی الان کاهش پیدا کرده و شاید هم مسئله‌ی مالی و این که فکر می‌کنند وکیل هزینه دارد موجب این مسئله شده—و کلاً می‌توانند کمک کنند.

■ می‌دانید که در همین هفته‌ی آخر مردادماه سال جاری، کلیات طرح مقابله با نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی و دولت‌ها یا نهادهای بیگانه در مجلس تصویب شد. آیا محدودیت‌های ناشی از شرایط امنیتی و تصویب چنین طرح‌هایی، در حال تبدیل شدن به رویه‌ی عادی حکمرانی است و ادامه‌ی این روند چه پیامدهای حقوقی و اجتماعی خواهد داشت؟

من کلیات این موضوع را خوانده‌ام. اما نمی‌توانم در این مورد قبل از طرح جزئیات آن در صحن مجلس و تصویب و تأیید شورای نگهبان چیزی را بگویم. دولت هم گفته که با این طرح اعلام مخالفت کرده است. من بر این باورم که طرحی که برخی از نمایندگان مجلس، از همین نمایندگان درصدی‌ها که چهار یا پنج درصد یا کم‌تر رای مردم را دارد، داده‌اند. باید بگویم که اساس و شاکله و پایه‌ی این موضوع خلاف قانون اساسی کشور است. اغلب این افراد هم حتی اعتقادی به قانون اساسی کشور ندارند که اگر داشته باشند، در قانون اساسی وظایف قوای سه‌گانه تقسیم شده و مشخص شده که هیچ قوه‌ای حق دخالت در کار قوه‌ی دیگر را ندارد. در نهایت هم شورای نگهبان و بعدش مجمع تشخیص مصلحت باید جلوی قانونی که خلاف قانون اساسی و خلاف شریعت است را بگیرد. اگر قوه‌ی قضاییه هم کاری بکند که خلاف قانون اساسی و شریعت باشد، فرد باید به دادگاه‌ها مراجعه کند و دادگاه‌ها اگر آزاد باشند، اقدامات قوه‌ی قضاییه را نقض خواهند کرد. این مسئله در گذشته اتفاق افتاده، ولی الان کمی محدود و کم‌رنگ شده. مضافاً اگر قوه‌ی مجریه هم کار خلافی انجام دهد، قوه‌ی قضاییه می‌تواند ورود بکند. خود مجلس هم می‌تواند تذکر بدهد و وزیر را استیضاح کند و به او رای ندهد. این اقدامات به صورت سرخود انجام می‌شود و معمولاً به وسیله‌ی یک جناح خاص هم این کارها صورت می‌گیرد.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

■ فارغ از این طرح، و با توجه به آن‌چه که تا پیش از تصویب کلیات این طرح هم اتفاق می‌افتاده، نظر شما چیست؟ آیا در حال تبدیل شدن به رویه‌ی عادی حکمرانی است و ادامه‌ی این روند چه پیامدهای حقوقی و اجتماعی خواهد داشت؟

قطعاً اگر ادامه پیدا کند، موجب ایجاد مبارزه‌ی منفی توسط مردم می‌شود. از طرف دیگر، قوانین و مقررات در زمان و مکان مشخصی قابلیت اجرا دارند. مثلاً در مورد قانون حجاب، دولت جمهوری اسلامی اعلام کرد که من حاضر نیستم آن را اجرا بکنم. این در زمان حیات رهبر پیشین جمهوری اسلامی هم بوده و ایشان هم دولت را بازخواست نکرده که چرا انجام نمی‌دهید. این نشانه‌ی این مسئله است که امر اجرای قوانین و مقررات در شرایط زمانی و مکانی مشخص، ایجاب می‌کند که برخی از قوانین قابلیت اجرا پیدا نکنند. به همین دلیل همین اقدامات در مورد کافه‌ها، بلاگرها، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و غیره و حتی همین طرح بی‌پایه و اساس اقلیت مجلس که کلیاتش هم به تصویب رسیده، حتی اگر به صورت کامل به تصویب برسد، راه به جایی نمی‌برد.

به‌عنوان نمونه من موکلی داشتم که در حوادث دی ماه سال گذشته دستگیر شده بود. این شخص دانشجوی دکترای آی‌تی بود و صفحه و یا اپلیکیشنی درست کرده بود. این می‌توانست با وجود این صفحه و یا اپلیکیشن، دو نفر و برای پانزده نفر در یک جا بدون فیلترشکن را به سایت‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوهایی که ممنوع‌اند، وصل بکند که از آن‌ها استفاده کنند. در این پرونده با توجه به قانونی که سال گذشته تصویب شد، قانون تشدید مجازات جاسوسی و همکاری با رژیم صهیونیستی و کشورهای متخاصم علیه امنیت و منافع ملی، قاضی دادگاه حتی خیلی بهتر از من و همکارم در رای خود مطرح کرد که با توجه به این که این فکر به وجود آمده و ثابت هم نشده که غیر از این دو نفر، بقیه هم از آن استفاده کرده‌اند و این مسئله هم ناظر به دستگاه‌های تکنیکی و وسایل تکنولوژیکی است، این به اصطلاح اپلیکیشن خاص در امور آی‌تی، نمی‌تواند مورد مجازات قانون تشدید مجازاتی که ذکر شد، قرار بگیرد. یعنی در واقع همان‌طور که در دنیا روی می‌دهد، دستگاه قضایی خود می‌تواند یکی از شارحانی باشد که قانون را برای مردم روشن می‌کند. برای این فرد ده سال زندان تقاضا شده بود که به یک سال زندان، آن‌هم به اتهام تبلیغ علیه نظام، محکوم شد. می‌خواهم بگویم که این طرح‌ها و عملکردها به نتیجه نمی‌رسند. کما این که قبلاً هم نشده، این طرح جدید هم اجرایی نمی‌شود.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح قرار دادید.



عکس از اصلاحات نیوز

حقوقی

پلمب کسب و کارها؛ مرز اختیارات نهادهای اجرایی و حقوق صاحبان مشاغل

تحلیلی از صلاحیت مراجع اداری، حدود مداخله‌ی دولت و تضمینات قضایی صاحبان مشاغل



لهراسب کوهستانی
وکیل دادگستری

به همین دلیل، پرسش حقوقی درباره‌ی پلمب را نمی‌بایست با این سوال آغاز کرد که این واحد چه تخلفی کرده است؛ پرسش مقدم بر آن این است که چه مرجعی، به استناد کدام قانون و با رعایت چه تشریفات، حق توقف فعالیت آن را دارد؟

پلمب یک کسب و کار، تنها به بستن یک در و جلوگیری موقت از ادامه‌ی فعالیت یک واحد تجاری خلاصه نمی‌شود؛ تصمیمی است که می‌تواند در یک لحظه، حق اشتغال، سرمایه‌گذاری، قراردادهای خصوصی و حتی معاش کارکنان یک مجموعه را تحت تأثیر قرار دهد.

در حقوق عمومی، قدرت حکمرانی ماهیتی نامحدود ندارد. دستگاه‌های اجرایی برای تأمین نظم عمومی، سلامت، حقوق مصرف‌کنندگان، امنیت و سایر منافع عمومی، نه تنها حق، بلکه در مواردی تکلیف نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی را دارند؛ اما همین اختیار نظارتی، به خودی خود به معنای برخورداری از اختیار نامحدود برای تعطیلی یا پلمب نیست. اصل ۲۲ قانون اساسی، شغل اشخاص را از تعرض مصون دانسته و اصل ۲۸ نیز حق انتخاب شغل را به رسمیت شناخته است. در کنار این اصول، اصل ۴۰ نیز اعمال حقوق اشخاص را در جایی که موجب اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی شود، محدود می‌کند. بنابراین نظام حقوقی از یک سو فعالیت اقتصادی اشخاص را به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر، امکان مداخله عمومی را در صورت وجود مبنای قانونی پذیرفته است. مسئله اصلی، تعیین مرز این دواست.

اصل قانونی بودن و حدود اختیار اداری

از این منظر، یکی از مهم‌ترین اصول حاکم بر اقدامات اداری، اصل قانونی بودن است. دستگاه اجرایی برای مداخله در حقوق اشخاص باید بتواند صلاحیت خود را به یک مبنای حقوقی مشخص منتسب کند. این که یک دستگاه ناظر بر فعالیتی باشد، الزاماً به این معنا نیست که اختیار تعطیل یا پلمب آن فعالیت را نیز دارد. به عبارت دیگر، میان اختیار نظارت، اختیار احراز تخلف و اختیار اعمال ضمانت اجرا باید تفکیک کرد. ممکن است قانون، تشخیص یک تخلف را بر عهده یک مرجع گذاشته باشد، تعیین ضمانت اجرا را به مرجع دیگری سپرده باشد و اجرای تصمیم نیز توسط دستگاه دیگری انجام شود. در حقوق اداری، صلاحیت مقام عمومی برخلاف اختیار اشخاص خصوصی، امری مفروض و قابل توسعه از طریق تفسیر موسع نیست. مقام اداری تنها در حدود صلاحیتی که قانون به او اعطا کرده است می‌تواند تصمیم بگیرد و اقدام کند. بنابراین نمی‌توان صرف وجود یک وظیفه نظارتی را مستند ایجاد اختیار تعطیلی یا پلمب دانست؛ مگر آن که چنین اختیاری در قانون یا مقررات معتبر به آن مرجع اعطا شده باشد.

این تفکیک در مورد کسب و کارهایی که تحت تأثیر چند نظام مقرراتی قرار دارند اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. یک کافه ممکن است هم‌زمان با مقررات صنفی، الزامات بهداشتی، ضوابط اماکن و مقررات مربوط به کاربری محل مواجه باشد. کافه‌کتاب ممکن است علاوه بر فعالیت صنفی، واجد جنبه فرهنگی نیز باشد و فعالیت‌های گردشگری نیز تابع مقررات و نظام مجوزهای اختصاصی خود هستند. تعدد این مقررات و مراجع ناظر، نباید به معنای ایجاد یک صلاحیت عمومی و نامحدود برای پلمب تلقی شود. در هر مورد باید مشخص شود مبنای قانونی مداخله چیست، مرجع صالح کدام است و قانون برای تخلف موردنظر چه ضمانت اجرایی پیش‌بینی کرده است.

در حوزه واحدهای صنفی، قانون نظام صنفی نمونه‌ی روشنی از همین منطق ارائه می‌کند. پس از اصلاح قانون در سال ۱۴۰۳، ماده ۲۷ مقرر کرده است که شخص حقیقی یا حقوقی که بدون پروانه‌ی کسب

به فعالیت بپردازد، اصولاً با خطریه و مهلت بیست‌روزه برای اخذ پروانه مواجه می‌شود و در صورت عدم اخذ پروانه در مهلت مقرر، محل کسب از طریق فرماندهی انتظامی مهر و موم می‌شود. قانون برای برخی مجوزهای تأییدمحور نیز استثنائات قائل شده و در آن‌ها مهلت مذکور وجود ندارد. بنابراین حتی در یک مورد روشن مانند فعالیت بدون پروانه نیز پلمب نتیجه‌ی مستقیم و بی‌قیدوشرط هر نوع تخلف نیست، بلکه تابع شرایط، مهلت و سازوکار مشخص قانونی است.

ماده ۲۸ قانون نظام صنفی نیز برای برخی تخلفات، تعطیلی موقت واحد صنفی را به‌عنوان ضمانت اجرا پیش‌بینی کرده است. این تفکیک نشان می‌دهد که در نظام صنفی، نوع تخلف و ضمانت اجرای آن باید بر اساس حکم قانونی مشخص شود و نمی‌توان هر تخلفی را صرفاً با عنوان کلی نظارت صنفی، مستوجب پلمب دانست.

در حوزه‌ی شهری نیز قانون شهرداری برای مواردی که فعالیت واحدها موجب مزاحمت یا مخالفت با اصول بهداشتی باشد، سازوکار خاصی پیش‌بینی کرده است. بند ۲۰ ماده ۵۵ قانون شهرداری، در شرایط مقرر، تعطیلی، تخریب یا انتقال برخی مراکز را در چارچوب وظایف شهرداری پیش‌بینی کرده و تبصره‌ی آن نیز برای ابلاغ و اعطای مهلت به صاحبان این مراکز ترتیباتی مقرر کرده است. بنابراین حتی در جایی که قانون صراحتاً اختیار مداخله و تعطیلی را پیش‌بینی کرده، این اختیار تابع حدود و تشریفات قانونی خود است و نمی‌توان آن را به اختیار نامحدود مأموران اجرایی برای پلمب هر واحد متخلف تبدیل کرد.

نکته‌ی مهم دیگر آن است که تخلف، لزوماً مساوی با پلمب نیست. ممکن است قانون برای یک تخلف، اخطار، الزام به رفع نقص، جریمه، تعلیق یا تعطیلی را پیش‌بینی کرده باشد. بنابراین مرجع اداری نمی‌تواند صرفاً با احراز تخلف، خارج از چارچوب ضمانت اجرای مقرر قانونی، شدیدترین واکنش ممکن را انتخاب کند؛ بلکه اقدام او باید هم مستند به قانون و هم در حدود اختیاری باشد که قانون‌گذار برای آن مرجع تعیین کرده است.

در این‌جا اصل تناسب نیز اهمیت پیدا می‌کند. وقتی تصمیم اداری مستقیماً امکان ادامه‌ی فعالیت اقتصادی یک شخص را از بین می‌برد، نمی‌توان آن را صرفاً یک اقدام فنی و بی‌اهمیت دانست. هرچه مداخله شدیدتر باشد، ضرورت وجود مبنای قانونی روشن، احراز دقیق شرایط و رعایت تشریفات نیز اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. اصل تناسب البته به معنای نادیده گرفتن ضمانت اجرای صریح قانونی نیست؛ بلکه ناظر بر این است که مقام اداری در انتخاب و اعمال اقدام، در محدوده‌ی حرکت کند که قانون برای او تعیین کرده است.

تعدد مراجع و نحوه‌ی اعمال قدرت عمومی

این مسئله در مورد کافه‌ها، کافه‌کتاب‌ها و فعالیت‌های گردشگری اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا در این حوزه‌ها گاهی با مجموعه‌ای از مقررات و نهادهای مداخله‌گر مواجه هستیم. ممکن است یک مرجع درباری مجوز فعالیت، مرجع دیگری درباری مسائل صنفی و مرجع دیگری درباری امور بهداشتی، شهری یا انتظامی صلاحیت داشته باشد.

مجله

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

اما تعدد مراجع ناظر نباید به تعدد نامحدود مراجع تصمیم گیرنده دربارۀ تعطیلی منجر شود.

به‌ویژه در حوزه‌ی گردشگری، باید میان نظارت بر فعالیت، تخلف از شرایط مجوز، تعلیق یا لغو مجوز و تعطیلی فیزیکی محل فعالیت تفکیک کرد. این‌که در عمل از پلمب یا تعطیلی برخی دفاتر و واحدهای گردشگری خبر داده می‌شود، به‌تنهایی برای اثبات صلاحیت قانونی یک مرجع کافی نیست؛ مبنای قانونی هر اقدام باید در مقررات خاص همان فعالیت جست‌وجو شود. گزارش‌های مربوط به تعلیق و لغو پروانه‌ی دفاتر خدمات مسافرتی نیز نشان می‌دهد که این حوزه دارای سازوکارهای اختصاصی نظارتی و انتظامی است.

حتی در مواردی که اصل مداخله‌ی دولت مشروع است، نحوه‌ی اعمال قدرت عمومی نیز موضوع حقوق است. این‌که یک واحد واقعاً متخلف باشد، به این معنا نیست که تمام اقدامات انجام‌شده علیه آن واحد، به‌صورت خودکار قانونی محسوب می‌شود. ممکن است تخلف وجود داشته باشد اما مرجع اقدام‌کننده صالح نباشد؛ یا مرجع صالح باشد اما تشریفات قانونی رعایت نشده باشد؛ یا اصل تصمیم قانونی باشد اما نحوه‌ی اجرای آن با مقررات انطباق نداشته باشد. از سوی دیگر، باید میان پلمب یا تعطیلی ناشی از یک تصمیم اداری و مواردی که اقدام در اجرای دستور قضایی یا در مقام اجرای تصمیم مرجع صالح انجام می‌شود نیز تفکیک کرد. در هر مورد باید مشخص شود چه کسی تصمیم گرفته و چه کسی صرفاً مجری تصمیم بوده است. این تفکیک برای تعیین مبنای صلاحیت، نحوه‌ی اعتراض و حتی مسئولیت احتمالی ناشی از اقدام اهمیت دارد. صرف این‌که مأمور اجرایی یا انتظامی در محل حاضر شده و در یک واحد را پلمب کرده است، به این معنا نیست که صلاحیت قانونی تصمیم‌گیری دربارۀ تعطیلی نیز با همان مأمور یا دستگاه بوده است.

در واقع، یکی از مسائل اساسی در کنترل قدرت اداری، همین تفکیک میان مرجع تصمیم‌گیر و مرجع اجراکننده است. در مواردی که قانون، تصمیم را بر عهده‌ی مرجع خاصی گذاشته و اجرای آن را به دستگاه دیگری سپرده است، دستگاه مجری نمی‌تواند از حدود مفاد تصمیم یا اختیارات قانونی خود فراتر رود.

نظارت قضایی و تضمین حقوق صاحبان مشاغل

از منظر حقوق عمومی، شاید مهم‌ترین تضمین برای جلوگیری از توسعه بی‌ضابطه‌ی اختیارات اداری، امکان نظارت قضایی بر اداره باشد. اصل ۱۷۳ قانون اساسی، دیوان عدالت اداری را برای رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران، واحدها و آیین‌نامه‌های دولتی پیش‌بینی کرده است و قانون دیوان عدالت اداری نیز صلاحیت این مرجع را نسبت به تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و مأموران آن‌ها مشخص کرده است.

بنابراین پلمب یک کسب‌وکار لزوماً پایان ماجرا نیست. در مواردی که تصمیم یا اقدام اداری در صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار گیرد، صاحب کسب‌وکار می‌تواند از سازوکارهای قانونی

اعتراض استفاده کند و در صورت وجود شرایط مقرر، درخواست صدور دستور موقت نیز مطرح کند. ماده‌ی ۳۴ قانون دیوان عدالت اداری، در صورتی که اجرای تصمیم یا اقدام مورد اعتراض موجب ورود خسارتی شود که جبران آن غیرممکن یا متعسر باشد، امکان درخواست دستور موقت را پیش‌بینی کرده است.

اهمیت دستور موقت در چنین مواردی از آن جهت است که رسیدگی قضایی، حتی اگر در نهایت به نفع صاحب کسب‌وکار تمام شود، ممکن است زمان‌بر باشد و تعطیلی موقت یک واحد اقتصادی بتواند پیش از صدور رأی، خسارت جدی و گاه غیرقابل جبرانی ایجاد کند. بنابراین نظارت قضایی تنها بررسی قانونی بودن تصمیم پس از وقوع خسارت نیست؛ در شرایط مقرر، می‌تواند ابزاری برای جلوگیری از استمرار آثار یک تصمیم مورد اعتراض نیز باشد.

این نظارت البته به معنای نفی صلاحیت‌های قانونی اداره نیست. حقوق عمومی، دولت را از نظارت بر کسب‌وکارها منع نمی‌کند. فعالیت اقتصادی ممکن است با سلامت عمومی، ایمنی، حقوق مصرف‌کنندگان، نظم عمومی، محیط زیست و حقوق اشخاص دیگر ارتباط مستقیم داشته باشد و در چنین حوزه‌هایی مداخله‌ی دولت می‌تواند کاملاً موجه و ضروری باشد. مسئله این نیست که دولت نباید دخالت کند؛ مسئله این است که مداخله‌ی دولت باید در قالب صلاحیت قانونی، با رعایت تشریفات و در حدود ضمانت اجراهای مقرر انجام شود.

در واقع، حقوق عمومی بیش از آن‌که دربارۀ نفی قدرت عمومی باشد، دربارۀ قاعده‌مند کردن آن است. مقام اداری نمی‌تواند صرفاً با اتکا به تشخیص خود، صلاحیتی را که قانون به او نداده ایجاد کند؛ نمی‌تواند ضمانت اجرایی فراتر از آن‌چه قانون مقرر کرده اعمال کند و نمی‌تواند حق اعتراض شهروند را با این استدلال که تصمیمش در راستای مصلحت عمومی بوده، منتفی بداند.

پلمب یک کسب‌وکار ممکن است در مواردی کاملاً قانونی، ضروری و حتی برای حمایت از حقوق عمومی اجتناب‌ناپذیر باشد؛ اما قانونی بودن آن را نمی‌توان صرفاً از وجود یک تخلف یا ادعای وجود منفعت عمومی نتیجه گرفت. باید زنجیره‌ای از عناصر در کنار یکدیگر بررسی شود: مبنای قانونی، صلاحیت مرجع، تحقق تخلف، ضمانت اجرای مقرر، رعایت تشریفات و امکان اعتراض مؤثر.

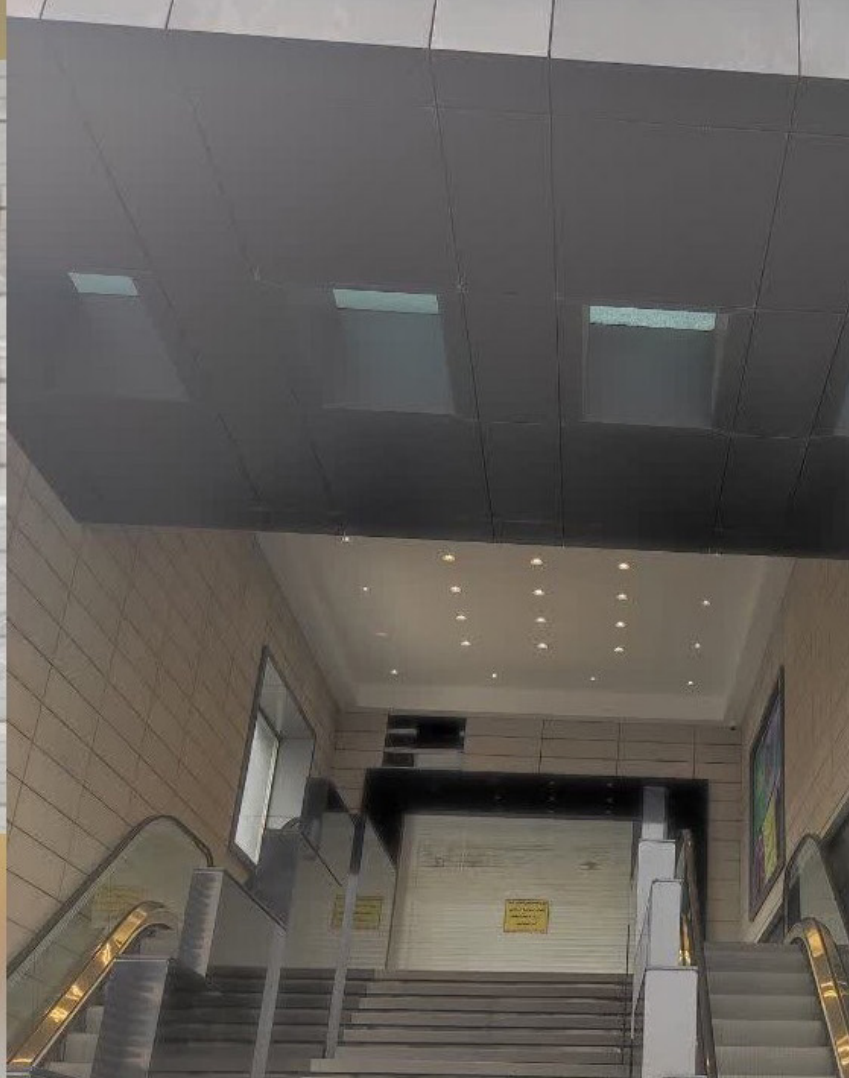
در نهایت، نقطه‌ی تعادل میان حقوق صاحبان مشاغل و اقتدار عمومی، نه در حذف نظارت دولت و نه در اعطای اختیار نامحدود به نهادهای اجرایی، بلکه در حاکمیت قانون بر اعمال قدرت عمومی قرار دارد. صاحب کسب‌وکار باید بداند که فعالیت اقتصادی او در جامعه بدون قید و شرط نیست؛ دولت نیز باید بداند که اختیار نظارت بر این فعالیت، اختیار نامحدود برای توقف آن نیست. فاصله‌ی میان این دو، همان جایی است که حقوق عمومی معنا پیدا می‌کند.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

حتی در مواردی که اصل مداخله‌ی دولت مشروع است، نحوه‌ی اعمال قدرت عمومی نیز موضوع حقوق است. این‌که یک واحد واقعاً متخلف باشد، به این معنا نیست که تمام اقدامات انجام‌شده علیه آن واحد، به‌صورت خودکار قانونی محسوب می‌شود. ممکن است تخلف وجود داشته باشد اما مرجع اقدام‌کننده صالح نباشد؛ یا مرجع صالح باشد اما تشریفات قانونی رعایت نشده باشد؛ یا اصل تصمیم قانونی باشد اما نحوه‌ی اجرای آن با مقررات انطباق نداشته باشد.

این واحد صنفی بدلیل عدم رعایت ضوابط انتظامی (کشف حجاب) پلمب گردیده است .
معاونت نظارت بر اماکن عمومی تهران بزرگ



حقوقی

■ از امنیت ملی تا امنیت اخلاقی: مرحله‌ی جدید کنترل اجتماعی پس از جنگ

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

مریم عابدی
وکیل دادگستری



بازگشت تمرکز حاکمیت از خاک ایران به داخل شهر است؛ از پلمب کافه‌ها و کافه‌کتاب‌ها در سنایی

در ماه‌های اخیر و هم‌زمان با فروکش کردن جنگ، آنچه در خیابان و اینستاگرام و فضای مجازی دیده می‌شود

و ایرانشهر تا برخورد با تورهای گردشگری و مسدود سازی صفحات بلاگرها و کسب‌وکارهای اینترنتی، این هم‌زمانی تصادفی نیست. گزارش هرانا در بازه‌ی زمانی ۲۰ تیر تا ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که با مجموعه‌ای پراکنده از تخلفات صنفی مواجه نیستیم، بلکه با مرحله‌ای جدید از سیاست‌های کنترل اجتماعی مواجهیم که نیازمند تحلیل کارکردی است. (۱)

بر اساس داده‌های همان گزارش، در بازه‌ای حدوداً سه‌هفته‌ای، دست‌کم ۷۲ صفحه‌ی پرمخاطب مسدود، گردانندگان دست‌کم ۲۱ صفحه به انتشار تعهدنامه ملزم شدند و ۲۳ واحد صنفی پلمب شده است. گزارش تأکید می‌کند این اعداد کفِ واقعیت هستند، نه سقف آن. در واقع به دلیل حذف محتوا و محدودیت دسترسی به اطلاعات رسمی، ارقام اعلام شده تنها حداقل موارد قابل احراز است، نه تصویر کامل برخوردها. به تصریح خود گزارش، این سه عدد سه پرونده‌ی مستقل نیستند و با یکدیگر همپوشانی دارند؛ برای نمونه یک واحد صنفی ممکن است هم‌زمان صفحه‌اش مسدود، تعهدنامه‌اش منتشر و محل کسبش پلمب شده باشد. از این رو مجموع آن‌ها نباید به عنوان تعداد پرونده‌ها جمع بسته شود. علاوه بر آن، این گزارش از ۵۶ صفحه‌ی اینستاگرام در قزوین پاکسازی شده و حذف ۳۲۵۸ محتوا از ۳۲ واحد صنفی در رشت یاد می‌کند که به دلیل نبود هویت دقیق، در آمار اصلی نیامده‌اند. (۱)

پرسش اصلی این است: چرا «اکنون» و با «چه هدفی» این موج تشدید شده است؟

آناتومی یک رویه؛ نهادهای مختلف، الگوهای مشابه

بر اساس اطلاعاتی‌ها، پیام‌های مسدودسازی، تعهدنامه‌ها و مصاحبه‌های بررسی‌شده توسط هرانا، چند بخش از فراجا در برخوردهای اخیر نقش داشته‌اند. با این حال، اطلاعات موجود برای اثبات وجود یک تقسیم کار رسمی و از پیش تعیین‌شده میان این نهادها کافی نیست. آنچه می‌توان مشاهده کرد، حضور هم‌زمان نهادهای مختلف انتظامی و امنیتی و شباهت قابل توجه در شیوه‌های برخورد است.

الف) پلیس فتا - پلیس فضای مجازی: در شماری از روایت‌های گردآوری‌شده توسط هرانا، گردانندگان صفحات از تماس تلفنی پلیس فتا و سپس احضار به محل مشخصی خبر داده‌اند. به گفته‌ی برخی از این افراد، پس از مراجعه، تلفن همراه آن‌ها بررسی شده و در مواردی

مأمور با استفاده از تلفن فرد وارد حساب کاربری شده، مطالب مورد نظر را حذف کرده و گرداننده‌ی صفحه را ملزم به امضای تعهدنامه و انتشار متنی با مضمون رعایت مقررات کرده است. با این حال، این شیوه در همه‌ی پرونده‌ها یکسان نبوده و برخی افراد گفته‌اند که دستور حذف محتوا، انتشار تعهدنامه یا خودداری از تکرار فعالیت مورد اعتراض، صرفاً از طریق تماس تلفنی به آن‌ها ابلاغ شده است.

نقش پلیس فتا را نیز نمی‌توان به تمام موارد مسدودسازی صفحات تعمیم داد. در پرونده‌هایی مانند نیما تکیدو، گزارش از مسدودسازی صفحات با دستور مقام قضایی و توسط فراجا خبر می‌دهد و در مورد آژانس مسافرتی دالاهو نیز آنچه به‌طور مشخص قابل احراز است، مسدودسازی صفحه با دستور مقام قضایی است. بنابراین، صرف درج عبارت «این صفحه حسب دستور مقام محترم قضایی مسدود گردید» را نمی‌توان به‌تنهایی نشانه‌ی مداخله‌ی پلیس فتا دانست.

ب) پلیس نظارت بر اماکن عمومی - پیوند میان فضای مجازی و واحد صنفی: در بخشی دیگر از این برخوردها، نام پلیس نظارت بر اماکن عمومی و معاونت نظارت بر کسب‌وکارهای مجازی دیده می‌شود. گزارش هرانا نشان می‌دهد که نقش این واحدها تنها به نظارت بر محل فیزیکی کسب‌وکارها محدود نبوده و نام یا نشان آن‌ها در برخی پیام‌های مربوط به صفحات مجازی نیز درج شده است.

یکی از نمونه‌های شاخص، برخورد روز ۲۹ تیر با دست‌کم هفت کافه‌رستوران در خیابان‌های سنایی و ایرانشهر تهران، از جمله جو کافه، کافه ۱۴۰۱ و سام کافه بود. این واحدها به دلایلی از جمله عدم رعایت حجاب اجباری و آنچه «شئون اسلامی» خوانده شده، پلمب شدند و هم‌زمان صفحات اینستاگرامی شماری از این واحدهای صنفی نیز با دستور مقام قضایی از دسترس خارج شد. چند روز بعد نیز گزارش‌هایی درباره‌ی تخریب جدول‌ها، باغچه‌ها، سکوها و محل‌های نشستن مقابل کافه‌های خیابان سنایی و جمع‌آوری نیمکت‌های خیابان ایرانشهر منتشر شد. هم‌زمانی این اقدامات با پلمب کافه‌ها این احتمال را مطرح می‌کند که دامنه‌ی محدودیت‌ها صرفاً متوجه فعالیت اقتصادی واحدهای صنفی نبوده و فضاهای غیررسمی تجمع شهروندان را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

ج) سازمان اطلاعات فراجا - حضور در فرآیند اخذ

تعهد: یکی دیگر از نهادهایی که نام و نشان آن در این برخوردها دیده می‌شود، سازمان اطلاعات فراجاست. بر اساس گزارش هران، در بخش قابل توجهی از موارد، تعهدنامه‌های منتشرشده دارای نشان این سازمان بوده‌اند و در آن‌ها عباراتی مشابه درباره‌ی «رعایت قوانین»، «عدم تکرار»، «تذکر و ارشاد» و خودداری از انتشار محتوای مورد اعتراض به کار رفته است. شباهت متن و قالب این تعهدنامه‌ها می‌تواند نشان‌دهنده‌ی استفاده از الگوهای از پیش تعیین‌شده در برخورد با گردانندگان صفحات باشد.

از مجموع ۲۱ صفحه‌ای که گردانندگان آن‌ها به انتشار تعهدنامه ملزم شده‌اند، ۹ مورد در حوزه‌ی مد، پوشاک، مدلینگ و خدمات زیبایی، چهار مورد در حوزه‌ی ورزش و مربیگری، سه مورد در میان بلاگرها و تولیدکنندگان محتوای روزمره و اجتماعی و پنج مورد در سایر حوزه‌های حرفه‌ای و صنفی قرار داشته‌اند. در برخی از این پرونده‌ها، انتشار تعهدنامه با مسدودسازی صفحه یا حذف محتوا نیز همراه بوده است. برای نمونه، مزون سویل از حذف بیش از ۸۰۰ مورد از محتوای صفحه‌ی خود به دستور پلیس امنیت خبر داده است.

هم‌زمانی چند شیوه‌ی برخورد را می‌توان به‌روشنی در برخی پرونده‌ها مشاهده کرد. برای نمونه، در سمنان برخورد با صفحه‌ی مجازی یک واحد صنفی به حذف یا اصلاح محتوا، اخذ تعهد از گرداننده و پلمب محل کسب انجامید. چنین مواردی نشان می‌دهد که کنترل محتوای آنلاین و برخورد با فعالیت فیزیکی یک کسب‌وکار می‌تواند در یک پرونده به یکدیگر متصل شود.

گزارش‌ها این مسئله را تشریح می‌نمایند که نمی‌توان با قطعیت از یک سیاست واحد و متمرکز با دستورالعمل علنی سخن گفت، اما شباهت در شیوه‌ی اجرا و ادبیات مشترک از یک رویه حکایت دارد. بسط این رویه در مقطع کنونی چهار کارکرد دارد.

۱. کارکرد سیاسی: پر کردن خلاء پس از جنگ

در زمان جنگ، گفتمان امنیت خارجی، جامعه را منسجم و ساکت می‌کند. با فروکش کردن آن، خلاء گفتمانی ایجاد می‌شود. کافه، تور گردشگری، باشگاه ورزشی و صفحات بلاگرها، فضاهای غیررسمی بازسازی پیوندهای اجتماعی هستند. برخورد با آن‌ها، پیشگیری از بازسازی جامعه‌ی مدنی در دوره‌ی پس‌ا جنگ است. تناقض ۳ و ۴ مرداد که در گزارش آمده -خبر «ساماندهی و بیمه‌ی فعالان مجازی» توسط ارشاد کهگیلویه و یک روز

بعد تکذیب آن توسط دبیرخانه‌ی شورای عالی فضای مجازی - گواهی می‌دهد که حاکمیت هنوز روایت ایجابی برای فضای مجازی ندارد، پس به سلبی‌ترین ابزار متوسل می‌شود.

۲. کارکرد اجتماعی: کنترل از طریق بدن و سبک زندگی

بر اساس گزارش مینا، بخش قابل‌توجهی از پرونده‌ها به «حجاب اجباری، پوشش اختیاری و مفاهیم مبهم هنجارشکنی و منافی عفت» مربوط است. کافه و تور، جایی است که سبک زندگی متفاوت مرئی می‌شود. پلمب کاسپین در تنکابن پس از انتشار ویدئویی از مراسم تماشای مسابقه‌ی فوتبال، یا عمارت محسنی در بهبهان به دلیل حضور مشتریان با پوشش اختیاری و پخش موسیقی، نشان می‌دهد هدف، تنظیم مرئی بودن سبک زندگی در عرصه‌ی عمومی است.

۳. کارکرد اقتصادی: وابسته‌سازی کسب‌وکارهای مستقل

مسدودسازی دست‌کم ۱۹ صفحه متعلق به کسب‌وکارهای صنفی، تجاری و خدماتی، در کنار ۲۳ پلمب، عدد کوچکی نیست. کافه‌ها، مزون‌ها، کلینیک‌ها و آژانس‌های گردشگری، بخشی از اقتصاد خرد و غیردولتی هستند که حیات بسیاری از آن‌ها به اینستاگرام وابسته است. با مسدودسازی صفحه و پلمب همزمان یا در فاصله‌ای کوتاه، دو مسیر فعالیت آنلاین و آفلاین محدود می‌شود. در برخی موارد، ادامه‌ی فعالیت نیز با تعهد، حذف محتوا و پذیرش محدودیت همراه می‌شود. این مدل، فعالیت اقتصادی مستقل را به فعالیتی مشروط تبدیل می‌کند.

۴. کارکرد امنیتی: آزمایش مدل سه‌لایه

مرحله‌ی جدید، از نظر تکنیک سرکوب نیز جدید است. دیگر فیلترینگ یا فقط پلمب مطرح نیست. مدل سه‌لایه‌ای که در سمنان دیده شده، حذف محتوایی به انضمام تعهد و پلمب، یک چرخه‌ی کامل است: حذف صدا، گرفتن اعتراف علنی دیجیتال و مجازات اقتصادی. این چرخه، هزینه‌ی مقاومت را به شدت بالا می‌برد و الگویی قابل تعمیم به اعتراضات آینده است.

وقتی به شما می‌گویند صفحات به دلیل هنجارشکنی بسته شد، شما نمی‌فهمید دقیقاً کدام پست، کدام عکس یا کدام کلمه جرم بوده. وقتی جرم مشخص نیست:

- شماره‌ی پرونده و نام قاضی اعلام نمی‌شود. پس شما نمی‌دانی به کجا اعتراض کنی.

- مصداق قانونی ندارد. پس وکیل هم نمی‌تواند از

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

شما دفاع کند.

- هر سلیقه‌ای را پوشش می‌دهد. امروز بلاگر، فردا کافه‌دار، پس‌فردا آژانس گردشگری؛ همه با یک برچسب مشترک بسته می‌شوند. این همان چیزی است که گزارشات به آن اشاره می‌کند: در بسیاری از موارد حتی مرجع صادرکننده‌ی دستور و راه اعتراض هم اعلام نشده است. در واقع حاکمیت با این ادبیات کشدار، قانون را از یک متن شفاف به یک سلیقه تبدیل می‌کند. دیگر نیازی به اثبات جرم نیست؛ کافی است یک عنوان کلی بچسباند تا هم صفحه را ببندد، هم مغازه را پلمب کند و هم چنین از شما تعهد بگیرد.

تناقضی که در گزارشات مستند به آن اشاره شده، بهترین نمونه‌ی این بی‌نظمی عامدانه است: در ۳ مرداد یک مسئول از ساماندهی و بیمه‌ی فعالان مجازی خبر می‌دهد و یک روز بعد در ۴ مرداد، دبیرخانه‌ی شورای عالی فضای مجازی همان خبر را تکذیب می‌کند که اصلاً جلسه‌ی تشکیل نشده. یعنی حتی خود سیستم هم نمی‌خواهد بگوید دقیقاً بر اساس کدام قانون و کدام مصوبه دارد برخورد می‌کند.

نتیجه‌ی این ابهام برای حاکمیت سودمند است: شهروند نمی‌داند به چه چیزی اعتراض کند، پس مجبور می‌شود به جای اعتراض، اطاعت و خودسانسوری کند.

بر اساس مستندات گزارش‌ها، آن‌چه در ماه‌های اخیر رخ داده بازگشت به سیاست‌های کنترل اجتماعی پیش از «زن، زندگی، آزادی» است، اما با ابزاری به‌روزتر و تقسیم کاری دقیق‌تر. اگر در گذشته یک نهاد یک کار را می‌کرد، امروز سه نهاد سه کار مکمل می‌کنند تا هم صفحه، هم مغازه و هم آینده‌ی فرد کنترل شود: «فتا» دسترسی را قطع می‌کند، «اماکن» معیشت را قطع می‌کند و اطلاعات فراجا با تعهدنامه، آینده را گروگان می‌گیرد.

از منظر حقوقی، آن‌چه این چرخه را مسئله‌دار می‌کند، نه صرفاً شدت برخورد، بلکه خروج آن از اصول دادرسی است. به تصریح خود گزارش‌های واصله و مبنا، در بسیاری از موارد نه مصداق دقیق اتهام، نه شماره پرونده، نه مرجع صادرکننده‌ی دستور و نه راه اعتراض اعلام نشده است. این رویه با سه اصل بنیادین حقوقی در تعارض است:

۱. اصل قانونی بودن جرم و شفافیت: عناوینی مانند هنجارشکن، امنیت روانی جامعه، محتوای آسیب‌زا در

قانون جرائم رایانه‌ای و قانون نظام صنفی تعریف دقیق و قابل سنجش ندارند. وقتی جرم مبهم باشد، قانون قابل پیش‌بینی نیست.

۲. اصل تناسب و تفکیک: بر اساس ماده‌ی ۲۷ و ۲۸ قانون نظام صنفی، پلمب واحد صنفی باید آخرین ابزار و پس از تذکر و اخطار باشد، نه اولین ابزار همزمان با مسدودسازی صفحه، بستن همزمان اینستاگرام که محل درآمد است و پلمب فیزیکی مغازه، مجازات مضاعف برای یک رفتار واحد است.

۳. اصل دادخواهی: وقتی محتوا توسط خود مأمور از داخل موبایل فرد حذف می‌شود و صفحه غیرفعال می‌شود، عملاً دلیل و مدرک جرم نیز از بین می‌رود و امکان دفاع حقوقی از فرد سلب می‌شود. به همین دلیل ارقام ثبت شده تنها کف قابل احراز است و ابعاد واقعی بسیار گسترده‌تر است.

تداوم این چرخه در هفته‌ها و ماه‌های آینده، علاوه بر پیامد حقوقی که بی‌اعتباری دستورات قضایی و کاهش اعتماد به نهادهای صنفی است، یک پیامد اجتماعی انباشتی نیز دارد: خشم نهفته.

وقتی کسب‌وکار خردی که حیاتش به اینستاگرام وابسته است، بدون اخطار شفاف، بدون رای قابل اعتراض و با یک تعهدنامه‌ی اجباری مجبور به سکوت می‌شود، خسارتش فقط اقتصادی نیست. احساس بی‌عدالتی و تحقیر ناشی از انتشار اجباری تعهد با نشان رسمی، در حافظه‌ی جمعی باقی می‌ماند. از دید یک تحلیل مبتنی بر داده‌های روز، سیستمی که به جای حل مسئله، از گردشگری تا کافه‌داری، صورت مسئله را با پلمب و فیلتر پاک می‌کند، هزینه‌ی کنترل را در کوتاه مدت پایین می‌آورد اما هزینه‌ی نارضایتی را برای میان‌مدت انباشته می‌کند.

به همین دلیل است که گزارش مبنا تأکید می‌کند این روند می‌تواند به محدودیت بیش‌تر بر کسب‌وکارها و فضاهای عمومی منجر شود؛ محدودیتی که اگر با شفافیت قانونی و راه اعتراض موثر همراه نشود، خود به منبع جدیدی از بی‌اعتمادی و خشم اجتماعی تبدیل خواهد شد.

پانوش:

۱- از مسدودسازی صفحات تا پلمب کافه‌ها؛ موج تازه‌ی فشار بر فضای مجازی و عرصه‌ی عمومی، خبرگزاری هرانا، ۱۰ مردادماه، ۱۴۰۵.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴



عکس از پی‌بی‌اس

حقوقی

■ نظارت و کنترل فراگیر اجتماعی در عصر دیجیتال

پیامدها و تناقض‌های سیستم کنترلی ایران

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

فرشته گلی
روزنامه‌نگار



دوره‌های مختلف با سرعت‌های متفاوتی دنبال شده، اما آن‌چه آن را به موضوعی برجسته تبدیل کرده، شتاب فزاینده‌ای است که پس از اعتراضات سراسری سال ۱۴۰۱ به خود گرفت. در آن مقطع، حاکمیت با چالش‌های بی‌سابقه‌ای در کنترل خیابانی و مدیریت نارضایتی‌های عمومی مواجه شد و همین امر ضرورت استفاده از ابزارهای پیشرفته‌تر را برای حکومت آشکار ساخت. امروز این سیستم نظارتی به شبکه‌ای پیچیده، چندلایه و تا حد زیادی نامرئی تبدیل شده که از ترکیب دوربین‌های شهری، نرم‌افزارهای گزارش‌دهی مردمی، پایگاه‌های داده‌ی هویتی و الگوریتم‌های هوش مصنوعی شکل گرفته است. این شبکه شهروندان را نه تنها در فضای فیزیکی معابر و میادین، بلکه در فضای دیجیتال نیز زیر نظر دارد و تلاش می‌کند با ایجاد حس نظارت دائمی، رفتارهای فردی و جمعی را در چارچوب‌های تعیین‌شده هدایت کند. البته موضوع نظارت همگانی و دیجیتال، مختص به یک کشور یا نظام سیاسی خاص نیست و در تمام کشورها — از دموکراسی‌های لیبرال تا نظام‌های اقتدارگرا — به شکل‌های مختلف و با اهداف گوناگونی وجود دارد. ایران نیز در این مسیر تنها نیست و الگوهایی مانند پروژه‌های اسکای نت و چشم‌های تیز چین و سیستم «سورم» روسیه را مطالعه و اقتباس کرده است؛ هرچند با توجه به بافت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود، ترکیبی منحصر به فرد پدید آورده است.

شبکه‌ی دوربین‌های شهری؛ چشمان بی‌خواب قانون

کلان‌شهر تهران پرتراکم‌ترین منطقه از نظر تعداد دوربین‌های نظارتی است. برآوردهای غیررسمی و گزارش‌های رسانه‌ای نشان می‌دهد پس از اعتراضات ۱۴۰۱ ده‌ها هزار دوربین جدید در معابر، میادین، خیابان‌های اصلی و فرعی، ورودی و خروجی‌های شهر، ایستگاه‌های مترو، پایانه‌های اتوبوسرانی، مجتمع‌های تجاری و حتی برخی ساختمان‌های مسکونی و اداری نصب یا برنامه‌ریزی شده است. این شبکه در شهرهای بزرگ دیگر مانند مشهد، اصفهان، شیراز، تبریز و اهواز نیز گسترش یافته و به مراکز فرماندهی استانی و ستاد مرکزی تهران متصل است. گزارش‌های اخیر از برنامه‌هایی برای افزودن حدود ۱۵ هزار دوربین هوشمند با قابلیت تشخیص پلاک، تشخیص چهره و تحلیل رفتاری در تهران حکایت دارد. با این حال، واقعیت میدانی فاصله‌ی قابل توجهی با آمارهای اعلام‌شده دارد. منابع مختلف میزان فعالیت دوربین‌های

تهران را حدود ۳۰ درصد تخمین می‌زنند و بسیاری از آن‌ها به دلیل نقص فنی، کمبود نیروی متخصص، نگهداری یا بودجه ناکافی غیرفعال‌اند. (۴)

این دوربین‌ها کارکردی دوگانه و چندلایه دارند. لایه‌ی آشکار آن‌ها در اختیار شهرداری‌ها و پلیس راهور است و برای مدیریت ترافیک، ثبت تخلفات رانندگی (سرعت غیرمجاز، عبور از چراغ قرمز، حرکت در خطوط ویژه)، پایش آلودگی هوا و تردد خودروهای فاقد معاینه‌ی فنی استفاده می‌شود. لایه‌ی پنهان‌تر در اختیار نهادهای امنیتی قرار دارد. گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری و رسانه‌های بین‌المللی نشان می‌دهد از تصاویر این دوربین‌ها برای جستجوی فعال زنان بدحجاب یا فاقد پوشش مورد نظر حکومت در معابر عمومی و جاده‌های اصلی استفاده می‌شود. در دانشگاه صنعتی امیرکبیر نرم‌افزار تشخیص چهره در ورودی‌ها نصب شده تا زنانی که پوشش مورد تأیید را رعایت نمی‌کنند شناسایی شوند. شهروندان اغلب به تناقض میان وعده‌های امنیتی و واقعیت اشاره می‌کنند. (۱) (۴)

گزارش‌های مردمی؛ شهروند-خبرچینان دیجیتال

نرم‌افزار «ناظر» که توسط نیروی انتظامی توسعه یافته، یکی از جنجالی‌ترین ابزارهای کنترل اجتماعی مبتنی بر فناوری است و در اختیار «حجاب‌بان‌ها» قرار گرفته است. کاربران می‌توانند موقعیت مکانی (با جی‌پی‌اس)، تاریخ، زمان و شماره پلاک خودروی مرتبط با تخلف حجاب را ثبت کنند. گزارش به صورت لحظه‌ای به سرورهای پلیس ارسال می‌شود و پس از تأیید اولیه، پیامک هشدار برای مالک خودرو فرستاده می‌شود؛ در صورت تکرار، خودرو توقیف خواهد شد. این مکانیسم بار عملیاتی پلیس را کاهش می‌دهد و حس نظارت همگانی ایجاد می‌کند. در چارچوب طرح نور (اجرای مجدد طرح حجاب اجباری)، دست‌کم صدها زن بر اساس گزارش‌های این نرم‌افزار یا روش‌های مشابه دستگیر شده‌اند. این رویه فضای ترس، اضطراب و خودسانسوری به‌ویژه میان زنان و دختران جوان ایجاد کرده و بسیاری را از تردد در فضاهای عمومی محدود کرده است. کارشناسان حقوقی هشدار می‌دهند که چنین نظارتی بستری برای گزارش‌های کذب و انتقام‌گیری شخصی نیز فراهم می‌آورد. (۱) (۴)

در سوی دیگر، سامانه‌ی ۱۹۷ که از سال ۱۳۹۳ به عنوان مرکز نظارت همگانی بازرسی کل ناجا راه‌اندازی شده، کارکردی متفاوت دارد. شهروندان می‌توانند از طریق

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

تماس تلفنی با شماره‌ی ۱۹۷ یا نرم‌افزار «پلیس من» تقدیر، شکایت، انتقاد یا درخواست خود را درباره‌ی عملکرد پلیس ثبت کنند. منتقدان معتقدند سامانه تحت‌تأثیر ساختارهای سلسله‌مراتبی قرار دارد و در پرونده‌های مرتبط با تخلفات ساختاری یا فساد معمولاً به نتیجه‌ی مؤثر نمی‌رسد.

هویت دیجیتال و پایگاه‌های داده؛ مغز پشت صحنه

آنچه شبکه‌ی دوربین‌ها و گزارش‌های مردمی را به سیستمی یکپارچه و هوشمند تبدیل می‌کند، زیرساخت پایگاه‌های داده‌ی هویتی است. ایران با ترکیب داده‌های دولت الکترونیک، ثبت‌نام اجباری سیم‌کارت‌ها، اطلاعات خودرویی، بانکی و بیومتریک (اثر انگشت و تصویر چهره)، کمبود ابزارهای پیشرفته‌ی هوش مصنوعی را تا حدی جبران کرده است. مهم‌ترین این زیرساخت‌ها عبارت‌اند از پایگاه اطلاعات جمعیتی سازمان ثبت احوال و کارت هوشمند ملی، که داده‌های هویتی و بیومتریک شهروندان را دربرمی‌گیرند؛ سامانه‌ی هُدا، که برای احراز هویت دیجیتال به کار می‌رود؛ سامانه‌ی احراز هویت قضایی ثنا؛ پایگاه‌های اطلاعات گواهینامه‌ی رانندگی و گذرنامه؛ و داده‌های شبکه‌ی بانکی. دو سیستم کلیدی «شکار» و «همتا» ستون‌های این شبکه هستند. شکار هر سیم‌کارت فعال را به یک شماره‌ی ملی مشخص متصل می‌کند و به نهادهای امنیتی امکان می‌دهد هر شماره تلفن را به سرعت به هویت فیزیکی فرد پیوند دهند و مکالمات، پیام‌ها، موقعیت جغرافیایی و رفتارهای آنلاین را ردیابی کنند. سامانه‌ی همتا نیز با استفاده از شناسه‌ی منحصر به فرد آی‌ام‌ای‌آی (IMEI)، برای ثبت، اصالت‌سنجی و مدیریت فعال‌سازی و انتقال مالکیت تجهیزات دارای سیم‌کارت به کار می‌رود و هر دستگاه را به سیم‌کارت و مالک ثبت‌شده‌ی آن مرتبط می‌کند. ترکیب این سیستم‌ها با تصاویر دوربین‌ها و گزارش‌های مردمی، تصویری تقریباً کامل از زندگی روزمره، روابط اجتماعی و الگوهای مصرف شهروندان در اختیار نهادهای امنیتی قرار می‌دهد و نگرانی‌های جدی درباره‌ی حریم خصوصی و امکان سوءاستفاده از داده‌ها ایجاد کرده است. (۲)

تجربیات چین و روسیه و بهره‌برداری ایران

چین پیشگام و بزرگ‌ترین آزمایشگاه عملی نظارت همه‌جانبه مبتنی بر فناوری است. پروژه‌های اسکای‌نت (از حدود ۲۰۰۵) و چشم‌های تیز (Sharp Eyes)

(از ۲۰۱۵) شبکه‌ای از صدها میلیون دوربین ایجاد کرده‌اند. برآوردها تعداد این دوربین‌ها را از بیش از ۲۰۰ میلیون تا بیش از ۷۰۰ میلیون متغیر می‌دانند که بسیاری به تشخیص چهره، تحلیل رفتار و پیش‌بینی حرکت مجهزند. قدرت اصلی سیستم چینی در ادغام داده‌هاست: تصاویر دوربین‌ها لحظه‌ای با اطلاعات تلفن همراه، پایگاه‌های ملی هویت، سوابق بانکی، سفرها و گزارش‌های مردمی تلفیق می‌شوند. این سیستم با ساختار مدیریت شبکه‌ای (Grid Ma-nagement)، کشور را به سلول‌های کوچک نظارتی تقسیم کرده و با مشارکت شهروندان در گزارش‌دهی عمل می‌کند. سیستم اعتبار اجتماعی نیز بیش‌تر بر اساس لیست‌های سیاه و محدودیت‌های هدفمند عمل می‌کند تا یک امتیاز واحد سراسری. چین بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی این فناوری‌هاست و شرکت‌هایی مانند هایک‌ویژن، تیاندی و هواوی تجهیزات خود را به ایران و کشورهای دیگر صادر کرده‌اند. (۳) (۵)

روسیه با سیستم «سورم» دسترسی مستقیم و مداوم سرویس‌های امنیتی به کل ترافیک مخابراتی و اینترنتی را فراهم کرده است. این سیستم ارتباطات تلفنی، پیام‌ها، ایمیل‌ها و فعالیت‌های شبکه‌های اجتماعی را تحت نظارت قرار می‌دهد. شبکه‌های تشخیص چهره به‌ویژه در مسکو با صدها هزار دوربین و سیستم‌هایی مانند سِفِرا (Sfera) برای شناسایی معترضان، مخالفان سیاسی و حتی افراد مشمول خدمت سربازی به کار می‌رود. در اعتراضات سال‌های اخیر این سیستم‌ها نقش کلیدی در دستگیری سریع معترضان ایفا کردند. قوانین سختگیرانه‌ی ذخیره‌سازی داده‌ها این نظارت را بیش از پیش تقویت کرده است. (۶)

ایران از هر دو الگو بهره برده است. شرکت‌های چینی مانند تیاندی، هایک‌ویژن و هواوی تجهیزات سخت‌افزاری و زیرساخت‌های نظارتی را تأمین کرده‌اند. بر اساس گزارش‌های تحقیقی از جمله فوربیدن استوریز (Forbidden Stories) و شرکا، ایران از حدود سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱ نرم‌افزار تشخیص چهره‌ی روسی فاین‌دِیس (FindFace) متعلق به شرکت ان‌تِک‌لَب (NtechLab) را از طریق شرکت‌های واسطه تهیه کرده و در نهادهای امنیتی به کار گرفته است. این نرم‌افزار توانایی بالایی در تشخیص چهره، حتی در شرایط نوری نامناسب دارد. همکاری‌های فنی در حوزه‌های هوش مصنوعی، تحلیل داده‌های کلان و امنیت سایبری نیز میان ایران، چین و روسیه گزارش شده است. رویکرد ترکیبی ایران (دوربین + گزارش

مردمی + پایگاه داده) شباهت آشکاری به مدل چینی دارد که کمبود فناوری پیشرفته‌ی بومی را با ادغام داده‌ها و مشارکت شهروندان جبران می‌کند. (۲) (۳)

چالش‌ها و تناقض‌ها

با وجود سرمایه‌گذاری‌های کلان، کارایی عملیاتی سیستم محدود است. غیرفعال بودن بخش قابل توجهی از دوربین‌ها (فعال بودن فقط حدود ۳۰ درصد در تهران و وضعیت بدتر در سایر مناطق)، ثبت نشدن کامل تخلفات و جرایم و نارضایتی شهروندان از عدم تأمین امنیت واقعی نشان می‌دهد که این شبکه بیش از آن که امنیت عمومی را تضمین کند، نمایش قدرت و ابزار کنترل سیاسی و اجتماعی است. مجرمان حرفه‌ای اغلب از نقاط کور سیستم آگاه‌اند. (۴)

از منظر حقوقی، ایران فاقد قانون جامع حفاظت از داده‌های شخصی است. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، فقدان این قانون را یکی از اصلی‌ترین مشکلات کشور در حوزه‌ی امنیت سایبری دانسته است. اصل ۲۵ قانون اساسی به حفاظت از حریم خصوصی اشاره دارد اما به‌طور خاص به داده‌های دیجیتال، نظارت تصویری و چالش‌های عصر اطلاعات نمی‌پردازد. لایحه حفاظت از داده‌های شخصی سال‌هاست بلا تکلیف مانده است. این خلأ به نهادها اختیار گسترده برای جمع‌آوری و استفاده از داده‌ها بدون نظارت شفاف می‌دهد و حقوق شهروندان را آسیب‌پذیر می‌کند.

از سوی دیگر، پیامدهای اجتماعی و روانی عمیق است. بسیاری از زنان به دلیل ترس از شناسایی توسط دوربین‌ها و نرم‌افزار ناظر، محدودیت‌های جدی در تردد شهری، استفاده از وسایل نقلیه‌ی عمومی و حضور در فضاهای عمومی را تجربه می‌کنند که برخی آن را «حبس خانگی غیررسمی» می‌نامند. در اعتراضات ۱۴۰۱ از تصاویر دوربین‌ها برای شناسایی و دستگیری معترضان استفاده شد و این امر خودسانسوری و کاهش مشارکت جمعی را تشدید کرد. وابستگی شدید به فناوری‌های وارداتی از چین و روسیه نیز ریسک‌های امنیتی (آسیب‌پذیری در برابر حملات سایبری یا نفوذ) و اقتصادی (خروج ارز) به همراه دارد و استقلال عملیاتی سیستم را تهدید می‌کند. هم‌افزایی این عوامل تصویری از جامعه‌ای ترسیم می‌کند که از بیرون ممکن است منظم به نظر برسد، اما از درون با تنش‌های پنهان و فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی روبه‌روست. (۱)

و در نهایت این که فناوری در ایران به ابزاری دوجویی برای کنترل اجتماعی تبدیل شده است. شبکه‌ی

دوربین‌های شهری، نرم‌افزارهای گزارش‌دهی مردمی و پایگاه‌های داده‌ی هویتی سیستمی یکپارچه ایجاد کرده‌اند که ادعا دارد تصویر دقیقی از رفتار شهروندان در فضای فیزیکی و دیجیتال دارد. با این حال، این سیستم با چالش‌های جدی کارایی عملیاتی، خلأ قانونی، پیامدهای اجتماعی مخرب و وابستگی فناورانه مواجه است. آن‌چه آن را متمایز می‌کند رویکرد ترکیبی است: تلفیق دوربین‌ها به‌عنوان چشم، گزارش‌های مردمی به‌عنوان گوش و پایگاه‌های هویتی به‌عنوان حافظه و مغز تحلیل‌گر.

پرسش اساسی هم‌چنان بی‌پاسخ مانده است: آیا هزینه‌های گزاف مالی، اجتماعی، روانی، حقوقی و وابستگی فناورانه‌ی این نظام با دستاوردهای امنیتی قابل اندازه‌گیری آن تناسب دارد؟ پاسخ به این پرسش نه تنها آینده‌ی سیاست‌های نظارتی ایران، بلکه کیفیت زندگی شهری، سطح اعتماد اجتماعی و سرمایه‌ی اجتماعی را رقم خواهد زد. ایجاد تعادل پایدار میان اقتضات امنیتی و حفظ حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان ضرورتی است که بدون آن، فناوری به‌جای ابزاری برای توسعه و آگاهی، به زنجیری برای محدودیت و کنترل تبدیل خواهد شد.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، شهریور ۱۴۰۵
شماره ۱۸۴

پانوشته‌ها:

- ۱- ایران: هیأت حقیقت‌یاب سازمان ملل می‌گوید حکومت در پی اعتراضات، برای سرکوب مخالفت‌ها به سرکوب نظام‌مند ادامه داده و نظارت را تشدید کرده است، دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۱۴ مارس ۲۰۲۵. ۲- عبداللّه، الکساندر و متزو، فردریک، چشمان ایران: حکومت چگونه مخفیانه شهروندانش را زیر نظر دارد، وبسایت فوربیدن استوریز، ۳ مارس ۲۰۲۶.
- ۳- تنگ‌تر کردن حلقه‌ی محاصره: زیرساخت سرکوب چین در ایران، آرتیکل ۱۹، ۹ فوریه ۲۰۲۶.
- ۴- ایران به‌سرعت شبکه‌ی دوربین‌های نظارتی را در سراسر شهرها گسترش می‌دهد، ایران‌وایر، ۳ دسامبر ۲۰۲۵.
- ۵- پترسون، داهیلّا، چین چگونه با تلفیق داده‌ها، داده‌های نظارتی را تحلیل و معنادار می‌کند؟، موسسه‌ی بروکینگز، ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۱.
- ۶- بورک، ماشا، پژوهشگران نظام مبهم نظارت تشخیص چهره‌ی روسیه را زیر ذره‌بین می‌برند، بایومتریک آپدیت، ۲۱ جون ۲۰۲۴.

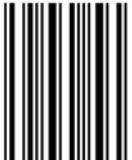
خط صلیح

ماهنامه‌ی حقوق اجتماعی خط صلیح
شماره ۱۸۴ - شهریور ۱۴۰۵ - سال هفدهم



ISBN 978-1-7332858-1-0

90000>



9 781733 285810